



دانشگاه پشاور

روانشناسی شخصیت

تالیف، دکتر یوسف کریمی

رشد شخصیت

دوره شیرخواری
 ریشه واکنشهای اجتماعی
 ریشه‌های وابستگی فرزند به مادر
 رفتارهای اکتشافی
 ریشه‌های اضطراب
 آغاز سخنگویی
 الگوهای فرزندپروری و اجتماعی شدن کودک
 دوره پیش دبستانی
 زبان و رشد اجتماعی
 فرایندهای اصلی در رشد شخصیت
 ساختار خانواده
 ردیف تولد
 تفاوت‌های جنسی
 عدم حضور پدر و شاغل بودن مادر
 تاثیرات اولیه گروه
 دوره دبستانی (کودکی میانه)
 مدرسه به عنوان یک عامل اجتماعی کردن
 انگیزه پیشرفت و فرایند اجتماعی شدن
 دوره بلوغ
 رشد بدنی در دوره بلوغ
 رشد عقلی و پیشرفت‌های درسی
 خود مختاری، طغیان، و روابط خانوادگی
 روابط با دوستان و همسالان

بخش دوم: نظریه‌های شخصیت

دو

فهرست مطالب

پیشگفتار مولف

بخش اول: تعریف، عوامل ایجادکننده، و رشد شخصیت

فصل اول

مقدمات و تعاریف

ضرورت و فایده مطالعه روانشناسی شخصیت

فصل دوم

عوامل به وجودآورنده شخصیت

وراثت

ژنتیک و انتقال صفات

دستگاه اعصاب و انواع شخصیتی

هورمون‌ها و شخصیت

محیط

فصل سوم

یک

فصل چهارم : نظریه‌های روانکاوی

الف : نظریه فروید

ساختار شخصیت

رشد روانی جنسی از نظر فروید

رشد شخصیت و مکانیسم دفاعی

انتقاد از نظریه فروید

ب : نظریه تحلیلی یونگ

ساختار شخصیت از نظر یونگ

تبیهای شخصیتی در نظریه یونگ

انتقاد از نظریه یونگ

ج : آدلر و روانشناسی فردی

ساختار شخصیت از نظر آدلر

نقد نظریه روانشناسی فردی

فصل پنجم : نظریه‌های شناختی

جورج کلی و نظریه سازه‌های شخصی

سازه‌های شخصی : راههای پیش‌بینی و تفسیر رویدادهای زندگی

اصل‌موضوعه بنیادی

شباهت میان رویدادهای مکرر

تفاوت‌های فردی در تعبیر و تفسیر رویدادها

روابط میان سازه‌ها

دوگانگی میان سازه‌ها

آزادی انتخاب

گسترده قابلیت پذیرش

قرارگرفتن در معرض تجربه‌های تازه

سازگار شدن با تجربیات تازه

رقابت میان سازه‌ها

شباهت میان مردم در تعبیر رویدادها

روابط متقابل اجتماعی

تصور کلی از ماهیت آدمی

ارزیابی در نظریه کلی

آزمون فهرست سازه نقش

انتقاد از نظریه جورج کلی

فصل ششم : نظریه‌های تیپ شناختی شخصیت

طبقه بندی کرچمر

طبقه‌بندی شلدون

انتقاد از تیپ‌شناسی

فصل هفتم : نظریه‌های تحلیل عاملی

نظریه کاتل در باره شخصیت

جدول ویژگیهای شخصیتی تهیه‌شده به وسیله کاتل

نظریه آیزنک

الف- جنبه‌های توجیهی شخصیت

ب- جنبه‌های علی شخصیت

نقد نظریه‌های عاملی

نظریه‌های کوچک یا نظریه‌های نوار باریک

الف- مکان کنترل

ب- شخصیت ماکیاولی

ج- شخصیت نوع A

د- شخصیت اقتدارطلب یا نوع F

فصل هشتم: نظریه‌های بشر دوستانه

نظریه مزلو

سلسله مراتب نیازها

نیازهای شناختی

استثنائاتی بر سلسله مراتب نیازها

شخصیت سالم

ویژگیهای افراد خودشکوکا

نقد نظریه مزلو

فصل نهم: اختلالات شخصیت

شخصیت نا فعال-برخاشگر

شخصیت نا کارآور

شخصیت هیستریایی

شخصیت ادواری خوی

شخصیت اسکیزوئیدی

شخصیت ضعیف

شخصیت پارانویایی

شخصیت وسواسی فکری- عمل

شخصیت انفجاری

شخصیت جامعه ستیز

فصل دهم: سنجش شخصیت

اندازه‌گیری خمیمه‌ها به وسیله‌اشک هدهه‌سنتقیم و آزمون

اندازه‌گیری خمیمه‌ها از طریق گزارش شخصی

مصاحبه‌های بالینی

ارزیابی روشهای عینی سنجش شخصیت

روشهای فرافکن

آزمون رورشاخ

آزمون اندریانت موضوع

آزمون نقاشی آدم

آزمون طرحهای دیداری- حرکتی بندر

ارزشیابی روشهای فرافکن

فهرست منابع

الف- منابع فارسی

ب- منابع انگلیسی

پیشگفتار مؤلف

روانشناسی شخصیت حوزه بسیار گسترده‌ای است. زیرا شخصیت خود موضوعی است پیچیده و دارای ابعاد و جنبه‌های گوناگونی است. برای شناخت شخصیت انسان، از دیرباز کوشش‌های فراوانی به عمل آمده که از آنها غیر علمی، بعضی خرافاتی، و معدودی دیگر علمی و معیّر است. نظریه‌های متنوع و مختلفی در مورد چگونگی شکل‌گیری شخصیت، عوامل مؤثر در این شکل‌گیری، عوامل تشکیل‌دهنده شخصیت و از این قبیل عرضه شده است که بعضی کوشیده‌اند پاسخگویی همه سئوالات در مورد شخصیت انسان باشند و برخی تنها به چند جنبه شخصیت پرداخته‌اند.

به علت همین گستردگی دامنه موضوع کتابهای روانشناسی شخصیت می‌باید بسیار مفصل و پر حجم باشند. اما چون هدف از کتاب حاضر ارائه مطالب برای دو واحد درس روانشناسی شخصیت در دوره کارشناسی بوده است تنها برگزیده و گلچینی از مطالب مربوط به این حوزه ارائه شده است. طبیعی است که در این انتخاب سلیقه و علائق مؤلف نیز دخالت داشته است و بهیچوجه این ادعا وجود ندارد که آنچه در اینجا آمده پاسخگویی همه سئوالات خوانندگان به مبحث شخصیت باشد. خوانندگان علاقه‌مند به داشتن اطلاعات بیشتر می‌توانند به منابعی که در پایان کتاب آمده است مراجعه کنند. از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود که هر نکته انتقادی که در حین مطالعه کتاب به نظرشان می‌رسد، مؤلف را کتبی یا شفاهی در جریان بگذارند تا نسبت به رفع نقائص و ویرایش هر چه بیشتر کتاب اقدام لازم به عمل آید با سپاس و تشکر از این همکاری شما.

یوسف کریمی

فصل اول

مقدمات و تعاریف

هدفهای رفتاری فصل اول

از شما انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. تمیز بین شخصیت به مفهومی که در زبان عامه به کار می‌رود و مفهوم روان‌شناختی آنرا بیان کنید.
۲. تمرینی از شخصیت عرضه کنید که در برگزیده خصوصیات تعریفهای مختلف شخصیت باشد.
۳. در یک پاراگراف ضرورت و فایده مطالعه روان‌شناسی شخصیت را بیان کنید.
۴. اصلاح شخصیت را از نظر نقوی ریشه‌یابی کنید.

اما در روان شناسی، شخصیت به مفهومی متفاوت از آنچه ذکر شد تعریف می شود. مثلاً در روان شناسی همه کسی دارای شخصیت است و بنابراین اصطلاحی به نام بی شخصیت در روان شناسی وجود ندارد. در اینجا برخی از تعریفهایی که از شخصیت شده است عرضه می شوند:

«شخصیت مجموعه تفکک ناپذیر آن خصایص بدنی و نفسانی است که شناخته دوستان نزدیک شخص یا به عبارت دیگر، آن نقاب یا ماسکی است که فرد برای سازش با محیط، که در حقیقت نوعی بازیگری در صحنه زندگی است، به چهره خود نهاده است.» (شخصیت از دیدگاه مکاتب، ایزدی، ۱۳۵۱).

«شخصیت سازمان پویای جنبه های ادراکی و انفعالی و ارادی و بدنی (شکل بدن و اعمال حیاتی بدن) فرد آدمی است.» (شلدون^۱، به نقل از نظریه های شخصیت، سیاسی، ۱۳۶۷).

«شخصیت مجموعه ای پایدار از ویژگیها و گرایشهاست که مشابهت و تفاوت های رفتار روان شناختی افراد (افکار، احساسات، و اعمال) را که دارای تداوم زمانی بوده و ممکن است به واسطه فشارهای اجتماعی و زیست شناختی موقعیتهای بلاواسطه شناخته شوند یا به آسانی درک نشوند مشخص می کند.» (نظریه های شخصیت، مدی^۲، ۱۹۷۲).

«شخصیت الگویی از رفتار اجتماعی و روابط اجتماعی متقابل است. بنابراین شخصیت یک فرد مجموعه راههایی است که او نوعاً نسبت به دیگران واکنش یا با آنها تعامل می کند.» (رشد شخصیت، فرگوسن^۳، ۱۹۷۰).

1) Sheldon. 2) Maddy. 3) Ferguson.

فصل اول

مقدمات و تعاریف

صاحب نظران حوزه شخصیت و روان شناسی از کلمه شخصیت تعریفهای گوناگونی ارائه داده اند. از نظر ریشه ای، گفته شده است که کلمه شخصیت که برابر معادل کلمه Personality انگلیسی یا Personnalité فرانسه است در حقیقت از ریشه لاتین Persona گرفته شده که به معنی نقاب یا ماسکی بود که در یونان و روم قدیم بازیگران تئاتر بر چهره می گذاشتند. این تعبیر تلویحاً اشاره بر این مطلب دارد که شخصیت هر کسی ماسکی است که او بر چهره خود می زند تا وجه تمیز او از دیگران باشد.

در زبان عامه، شخصیت به معانی دیگری به کار می رود. مثلاً وقتی گفته می شود که کسی با شخصیت است یعنی اینکه او دارای ویژگیهایی است که می تواند افراد دیگر را تحت نفوذ خود قرار دهد یا ثبات و وقار ویژه ای دارد. همینطور در برابر آن بی شخصیت به معنی داشتن ویژگیهای منفی است که البته باز هم دیگران را تحت تأثیر قرار می دهد، اما در جهت منفی. همچنین کلمه شخصیت در عرق به عنوان چهره مشهور و صاحب صلاحیت در حوزه های مختلف بکار می رود. همچون شخصیت سیاسی، شخصیت علمی، شخصیت هنری و از این قبیل.

«شخصیت هر فرد همان الگوی کلی یا همسازی ساختمان بدنی، رفتار، علائق، استعدادها، تواناییها، گرایشها و صفات دیگر است. به این ترتیب، می‌توان گفت که منظور از شخصیت، مجموعه با کلی خصوصیات و صفات فرد است.» (اصول روان‌شناسی، مان^۱، ترجمه ساعتچی، ۱۳۵۶).

«شخصیت عبارت است از الگوهای رفتار و شیوه‌های تفکر که سازگاری فرد با محیط را تعیین می‌کند.» (اتکینسون^۲ و هیلگارد^۳، مقدمه بر روان‌شناسی، ۱۹۸۳)

اگر وجوه مشترك تعريفهای فوق را مورد نظر قرار دهيم می‌بينيم که اولاً همه آنها به يك رشته از ویژگیها و خصوصیات جسمی و روانی اشاره دارند. ثانياً در همه تعريفها به مسأله تمايز، افتراق، و مشخص کردن فرد از افراد دیگر به طور صریح یا به طور تلویحی اشاره شده است. بنابراین می‌توانيم به تعريفی قابل قبول برسيم که به طور نسبی حاری ویژگیهای مشترك تعريفهای ذکر شده باشد «شخصیت عبارت است از مجموعه ویژگیهای جسمی، روانی، و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند.»

ضرورت و فایده مطالعه روان‌شناسی شخصیت

درک لزوم مطالعه روان‌شناسی شخصیت چندان دشوار نیست. شناخت شخصیت، ویژگیها، چگونگی شکل‌گیری، عوامل مؤثر در ایجاد شخصیت و مسائلی از این قبیل، از يك جنبه ارضای حس کنجکاوی و میل به حقیقت‌جویی را در انسان به دنبال دارد، زیرا این شناخت نوعی خودشناسی است و شخص هنگام مطالعه موضوعهای ذکر شده غالباً آن دانسته‌ها را با خود مقایسه کرده و با خود تطبیق می‌دهد و احتمالاً با این شناخت نوعی طبقه‌بندی انجام می‌دهد، یعنی خود را در یکی از تپه‌های شخصیتی قرار می‌دهد یا دارای ویژگیهای شخصیتی خاص می‌بیند.

1) Mann. 2) Atkinson. 3) Hilgard.

از سوی دیگر این شناختها و اطلاعات به شخص امکان می‌دهد که در ارتباط متقابل با دیگران موضع‌گیریهای مناسب و آگاهانه داشته باشد. به عنوان مثال، اگر مادری بداند که کودکان در حدود سنين ۲ تا ۴ سالگی بیشترین میزان حسادت را نشان می‌دهند، چنانچه کودک خود را در این سنين حسود ببیند دچار نگرانی و اضطراب نخواهد شد زیرا می‌داند که این ویژگی يك حالت طبیعی در سن خاص کودک او است همچنین معلمی که در کلاس خود با نوجوانان سرو کار دارد، در صورتی که اطلاع داشته باشد که نوجوان در يك مرحله شکل‌گیری شخصیت خود حالت ابراز وجود و خودنمایی دارد و این ابراز وجود ممکن است به شکل مقاومت و مخالفت با بزرگترها بروز کند، در برابر مخالفت احتمالی شاگردی با خود او واکنش مناسب نشان داده و از نشان دادن شدت عمل که ممکن است به برخوردهای نامطلوب‌تری بینجامد خودداری خواهد کرد.

اگر از جنبه دیگری هم به این شناخت بنگریم، می‌بينيم که داشتن اطلاعات و دانش لازم درباره شخصیت تنها به کار عادی دانستن برخی رفتارها در مراحل مختلف رشد شخصیت نمی‌آید. بلکه این دانش در پیشگیری یا اقدام احتمالی در مورد بروز اختلالات و نابسامانیهای شخصیتی نیز می‌تواند به کمک فرد بیاید. به عنوان مثال وقتی والدین می‌دانند که شیوه تربیتی خشن سبب ضد اجتماعی شدن و پرخاشگر شدن کودکان می‌شود. خواهند توانست شیوه تربیتی خود را برای پیشگیری از چنین نتایج ناگوارتری تنظیم کنند، و در عین حال چنانچه اختلالاتی از این لحاظ بروز کند، می‌توانند با دانش خود از روان‌شناسی شخصیت، به چاره‌جویی برخیزند و از وخیم‌تر شدن اوضاع جلوگیری کنند.

خودآزمای فصل اول

- ۱ - مفهوم روان‌شناختی شخصیت را بیان کنید.
- ۲ - تعریفی جامع از شخصیت ارائه دهید.
- ۳ - ضرورت و فایده مطالعه روان‌شناسی شخصیت را بنویسید.
- ۴ - معنی لغوی اصطلاح شخصیت را بیان کنید.

خلاصه فصل اول

شخصیت معادل کلمه انگلیسی Personality و Personalité فرانسه است که هر دو اقتباس از کلمه Persona به معنی نقاب یا ماسکی است که در یونان قدیم در میهمانیها بر چهره می گذاشتند.

اگر چه شخصیت در زبان عامه و در عرف معانی مختلفی دارد، اما در روان‌شناسی شخصیت به مجموعه ویژگیهای جسمی، روانی، و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می کند اطلاق می شود.

مطالعه و شناخت شخصیت هم از جنبه ارضای حس کنجکاری و هم از نظر روابط متقابل اجتماعی دارای اهمیت است. آگاهی از ویژگیهای شخصیتی کودکان برای والدین اهمیت پیدا می کند زیرا نحوه رفتار و برخورد با آنها را در دوره های مختلف رشد تعیین می کند. برای معلمان این شناخت می تواند در چگونگی برخورد و حتی چگونگی عرضه کردن اطلاعات درسی به شاگردان در سنین مختلف راههای خوبی باشد. و بالاخره این شناخت می تواند برای پیشگیری از برخی مسائل رفتاری و اخلاقی نیز مورد استفاده قرار گیرد.

فصل دوم

عوامل بوجود آورنده شخصیت

اهداف رفتاری فصل دوم

از شما انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید.

- ۱ - عوامل وراثتی بوجود آورنده شخصیت را نام ببرید.
- ۲ - چگونگی انتقال صفات را از طریق کروموزومها و ژنها توضیح دهید.
- ۳ - عواملی را که سبب تغییر ژنها می‌شوند به اختصار توضیح دهید.
- ۴ - نقش دستگاه اعصاب را در ایجاد تیپ‌های شخصیتی مختلف بیان کنید.
- ۵ - اهمیت هورمونها را در شکل دادن شخصیت به اختصار توضیح دهید.
- ۶ - لااقل سه هورمون مهم را که از غدد درون ریز ترشح می‌شوند نام برده تاثیر اختلال در ترشح آنها را در ایجاد تغییرات شخصیتی بیان کنید (بجز مثالهای داده شده در خلاصه فصل).
- ۷ - نقش محیط را در شکل دادن شخصیت با ذکر یکی دو نمونه نشان دهید.
- ۸ - انواع تیپهای شخصیتی را بر حسب نوع دستگاه عصبی به صورتی که پارلوف بیان کرده است توضیح دهید.
- ۹ - در يك سطر بیان کنید که محیط و وراثت کداميك در شكل دهی شخصیت نقش مهمتری دارند.

ماده در جریان عمل لقاح ترکیب می شود. نخستین سنگ بنای شخصیت فرد گذاشته می شود. در جریان این ترکیب رشته های یاریکی نیز از هر دو سلول در کنار هم قرار می گیرند. به نام کروموزوم^۱ که خود این رشته ها حامل ذرات ریزی هستند به نام ژن^۲ و این ژنها نافلان اصلی صفات ارثی والدین به فرزندان هستند. هر سلول معمولی بدن انسان دارای ۲۳ جفت کروموزوم است که این تعداد در سلولهای جنسی نر یا سلول جنسی ماده نیز ۲۳ عدد است. به این ترتیب وقتی سلول جنسی نر یا سلول جنسی ماده ترکیب می شود، هر يك ۲۳ کروموزوم با خود وارد ترکیب می کند و در نتیجه سلول ترکیب شده، که در واقع نخستین سلول يك انسان کامل است دارای ۲۳ جفت کروموزوم می شود. همچنین چون هر سلول جنسی نر و ماده با خود ۲۳ کروموزوم حمل می کند یعنی سلول جنسی پدر ۲۳ کروموزوم و سلول جنسی جنسی مادر نیز ۲۳ کروموزوم، سلول ترکیب شده، یعنی سلول فرزند نیمی از خصوصیات خود را از پدر و نیم دیگر را از مادر می گیرد.

نکته دیگر در فرایند ترکیب اسپرم و اووم آن است که ۲۳ جفت کروموزوم در زنان و ۲۳ جفت کروموزوم در مردان هر جفت شبیه به هم بوده و در واقع مشابه کروموزومهای سلولهای جنسی پدر و مادر دو به دو با هم جفت می شوند، اما جفت بیست و سوم در زنان شبیه به هم بوده و بسیار درشت است و بنام xx خوانده می شود در حالی که جفت بیست و سوم در سلول مردان غیر مشابه اند. به همین جهت یکی را x و دیگری را y و زوج آنها به صورت xy می نامند. زوج بیست و سوم تعیین کننده جنسیت فرد است به این ترتیب که همانگونه که اشاره شد، در سلولهای جنسی تعداد کروموزومها به ۲۳ عدد کاهش پیدا می کنند، بنابراین سلولهای مؤلد سلول جنسی زن به دو سلول جنسی تقسیم می شوند که هر يك دارای يك کروموزوم x است. سلولهای مؤلد سلول جنسی مرد نیز به دو سلول جنسی تقسیم می شوند اما یکی دارای کروموزوم x است و دیگری دارای کروموزوم y. حال در جریان ترکیب سلولهای جنسی نر و ماده چنانچه سلول جنسی دارای کروموزوم X مرد با سلول جنسی زن که حاوی کروموزوم X است ترکیب شود، سلول حاصله از نظر کروموزومی به صورت XX بوده و فرزند دختر خواهد

فصل دوم

عوامل به وجود آورنده شخصیت

چون شخصیت را مجموعه ویژگیهای جسمی، روانی، عاطفی و اجتماعی در افراد توصیف کردیم، بنابراین آنچه به وجود آورنده این ویژگیها به شمار می آید، شخصیت نامیده می شود. بخش اول این ویژگیها، یعنی ویژگیهای جسمی، ساخته وراثت و بخش دیگر آن زائیده عوامل اجتماعی یا محیط است. تعیین اینکه کدامیک از این دو عامل نقش مهمتری در ایجاد شخصیت دارند، کار غیر ممکن است. اما بدیهی است که شخصیت هر فرد حاصل تعامل و تأثیر متقابل هر دو عامل است بدین معنی از یکسو عوامل محیطی، در چهارچوب امکانات و محدودیتهای فیزیولوژیکی و ساختار توارثی، فعالیت می کنند، و از سوی دیگر تواناییهای بالقوه، که عمدتاً محصول توارث اند، هنگامی می توانند شکوفا شوند و از قوه به فعل در آیند که محیط مناسبی برای شکوفا شدن داشته باشند.

وراثت

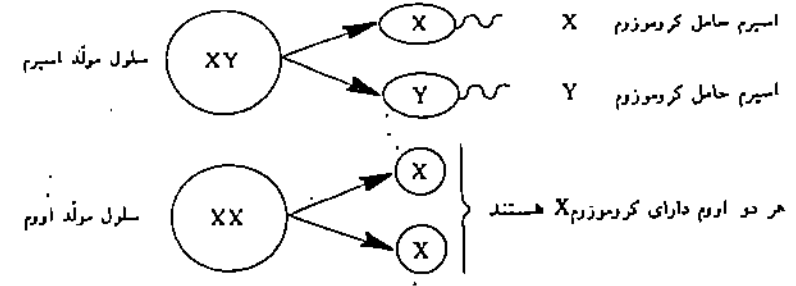
ژنتیک و انتقال صفات

از لحظه ای که يك اسپرماتوزوئید^۱ یا سلول جنسی نر با يك اووم^۲ یعنی سلول جنسی

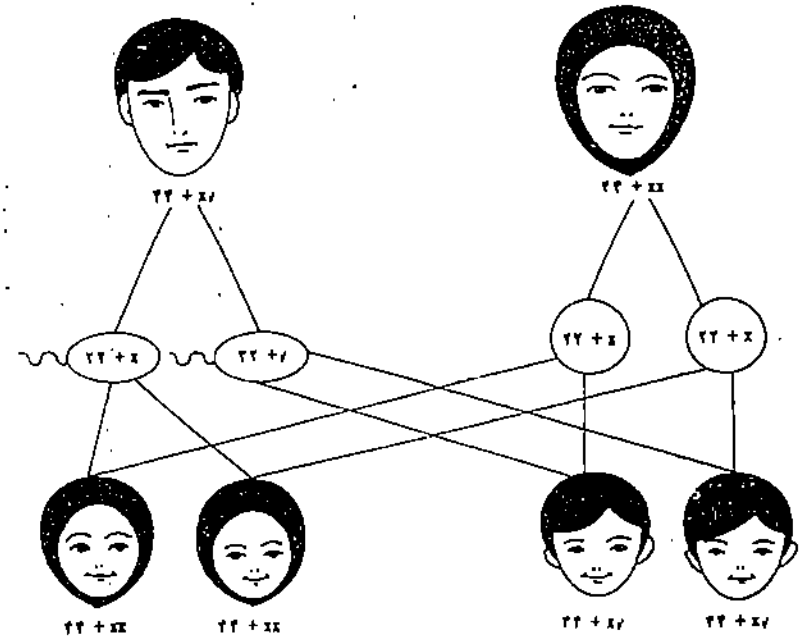
1) Spermatozoid. 2) Ovum

1) Chromosome. 2) Gene.

بود. اما اگر سلول جنسی نر که حاوی کروموزوم Y است با سلول جنسی ماده که دارای کروموزوم X است ترکیب شود. سلول حاصله از نظر کروموزومی به صورت XY بوده و فرزند پسر خواهد بود. تصاویر زیر این فرایند را به طور روشن نشان می‌دهند.



شکل ۲-۱. چگونگی تقسیم سلولهای مؤلف سلول جنسی به اسپرم و اوم. اقتباس از دکتر بهزاد (۱۳۶۱).



شکل ۲-۲. چگونگی انتقال کروموزومهای جنسی X و Y به فرزندان و تعیین جنسیت آنان اقتباس از دکتر سیروس عطیسی (۱۳۶۶).

به این ترتیب، لااقل نخستین جنبه شخصیت فرد که سبب تمایز يك فرد از فرد دیگر می‌شود، یعنی جنسیت او، زائیده ترکیب خاص کروموزومی او است که از والدین خود به ارث برده است طبیعی است که زنهای حامل صفات ارثی، واجد هر خصوصیتی باشند، صاحب زنهای نیز آن خصوصیات را دارا خواهد بود. به عنوان مثال، سلامت زنها یا بیمار بودن آنها می‌تواند شخص را سالم یا بیمار کند و به این ترتیب حتی می‌توان سلامت شخصیت یا نابهنجار بودن آنرا به میزان زیادی تابع وضعیت ژنتیکی فرد دانست. زنهای معيوب و نامل بیماری یا کروموزومهای دارای اختلال، به احتمال قوی شخصیتهای نابهنجار و معيوب به بار خواهند آورد.

به عنوان مثال وقتی بر اثر عامل زیاد بودن سن مادر در جفت ۲۱ کروموزومها بجای يك جفت ۲ کروموزوم به وجود آید، اختلالی در ساختار کروموزومی فرد به وجود خواهد آمد که به سندرم دان یا یلنگولیسیم^۲ معروف است. فرد دارای این اختلال دچار عقب ماندگی شدید ذهنی است در نتیجه از نظر شخصیتی حالت نابهنجار و استثنایی دارد.

البته لازم به توضیح است که انتقال نابهنجار بودن صفات شخصیتی همواره به وسیله زنهای معيوب انجام نمی‌گیرد. زنها با وجود تباتی که دارند، بر اثر دو عامل ممکن است تغییرات ناگهانی و پیش‌بینی نشده داشته باشند. یکی عامل جهش^۳ است یعنی تغییرات ناگهانی در خود زنها که گاهی می‌تواند بسیار غیر عادی باشد، مانند به وجود آمدن يك فرزند در سر. البته بیشتر مواقع چنین نوزادان غیر عادی عمر درازی ندارند و از بین می‌روند. اما اگر تغییرات حاصله در زنها بیش از اندازه غیر عادی نباشد، ممکن است به نسلهای بعدی نیز انتقال یابد، مثلاً به وجود آمدن شش انگشت چون ناسازگاری زیادی با طبیعت ندارد، می‌تواند به نسلهای بعدی منتقل شود.

عامل دوم تغییرات محیطی است. مثلاً گاهی تابش اشعه ایکس می‌تواند تغییراتی را در زنها ایجاد کند. همچنین تغییرات درجه حرارت محیط می‌تواند تغییراتی را از نظر ژنتیکی به وجود آورد. به عنوان مثال، مورگان^۴ نشان داده است که کم کردن درجه حرارت محیط زیست مگس میوه باعث می‌شود که این مگسها پاهای متعددی داشته باشند. همچنین بعضی از انواع

1) Down's syndrome 2) Mongolism 3) Mutation 4) Morgan.

اهبها، چنانچه با تغییر درجه حرارت محیط خود روبرو شوند، برانشی (آب شش) خود را از دست خواهند داد و در خشکی ادامه زندگی خواهند داد!

دستگاه اعصاب و انواع شخصیت

علاوه بر کروموزومها و ژنها که در تعیین ویژگیهای ارثی شخصیت مؤثرند، دستگاه عصبی انسان نیز در چگونگی شخصیت افراد نقش مهمی بازی می کند. دستگاه عصبی از طریق انتقال تکانه های عصبی از اندامها و از طریق واسطه های مغز با نخاع پیامهایی برای اندامها می فرستد و این فرایند بخش بزرگی از کنشهای بیشتر بدن انسان را تنظیم، هماهنگ، و یکپارچه می کند.

روشن است که با وجود شباهت کلی ساختمان دستگاه عصبی در انسان، این دستگاه در افراد مختلف دقیقاً یکسان نیست. این تفاوتها، از مدتها پیش به وسیله فیزیولوژیستها و زیست شناسان مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان مثال باولوف^۱ (۱۹۲۶)، که مطالعات ری روی بازتابهای شرطی شهرت جهانی دارد، در گزارشهای خود به تفاوتهای فردی در سیستم های عصبی اشاره کرده و چهار نوع شخصیت را بر حسب اینکه در آنها برانگیختگی یا بازداری غلبه داشته و این دو ویژگی متعادل یا متحرک باشند، بر شمرده است.

اگر بر انگیختگی و بازداری هر دو نیرومند و هم ارز باشند دو حالت پیش می آید:

الف - چنانچه هر دو فرایند متحرک و پرتوسان باشند، شخصیت حاصله مزاج دموی^۱ خواهد داشت.

ب - چنانچه هر دو فرایند متعادل و راکد باشند، مزاج بلغمی^۲ نتیجه خواهد شد.

اگر بر انگیختگی بیشتر از بازداری یعنی هر دو فرایند نامتعادل باشند، شخصیت حاصله دارای مزاج صفراوی^۳ خواهد بود.

(۱) نقل از: عظیمی، میروسی؛ اصول روان شناسی عمومی، انتشارات مبحث، ۱۳۶۶.

2) Pavlov

1) Sanguine 2) Phlegmatic 3) Choleric.

و بالاخره اگر بر انگیختگی و بازداری هر دو ضعیف باشند چه هر دو کند و راکد یا هر دو پرتوسان و متحرک باشند، شخصیتی که نتیجه می شود، شخصیت سودایی^۴ مزاج خواهد بود. اما به عقیده باولوف منش^۵ ارگانیسم حاصل تعامل فرایندهای عصبی با تجارب محیطی است. یعنی حاصل کنش و واکنش فعال و متقابل موجود زنده با محیط است. (به نقل از هیلگارد و باور، ۱۹۵، صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹).

لازم به توضیح است که توضیح های باولوف در مورد سگها و حیوانات مورد آزمایش او بوده است.

اینکه این نتایج به انسان قابل تعمیم باشد. البته جای حرف دارد. نباید فراموش کنیم که طبقه بندی بقراط حکیم از شخصیت انسانها نیز، بجز توجه فیزیولوژیک آن، دقیقاً با این نتایج انطباق دارد.

هورمونها و شخصیت

ژنها رفتار را کنترل نمی کنند، بلکه آزمایشهایی را در کنترل دارند که بر فرایندهای زیست شیمیائی مؤثرند.

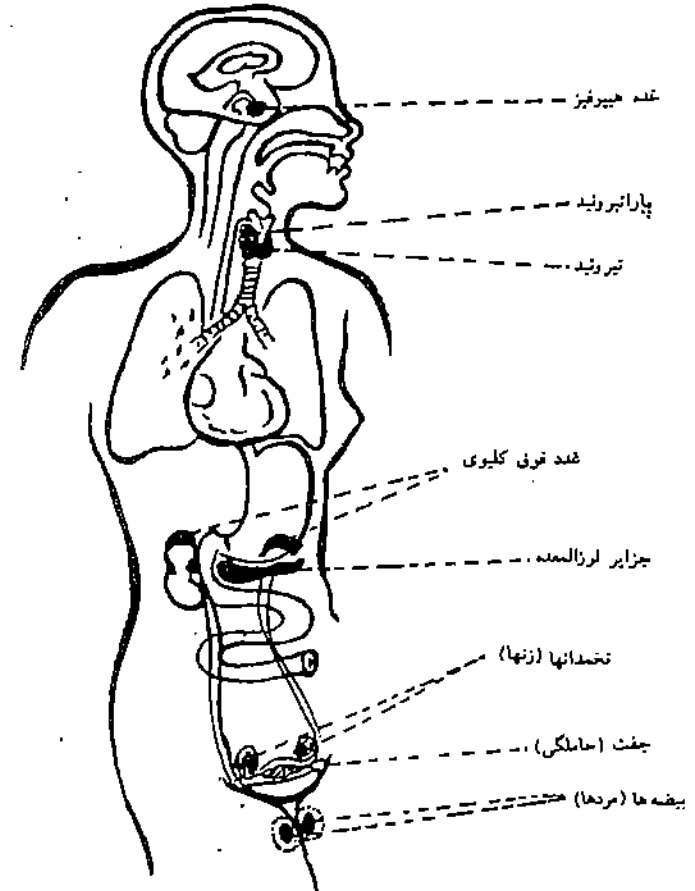
و این فرایندها به نوبه خود بر رفتار شخص اثر می گذارند. آنزیمها و هورمونهای کنترل کننده شخصیت و رفتار ترشحات غدد مختلف بدن هستند. مهمترین این غده، غدد درون ریز هستند که عامل اصلی ایجاد کننده تعادل و برقرار کننده ثبات محیط داخلی بدن هستند. غدد درون ریز غددی هستند که، مجرای به بیرون ندارند و ترشحات خود را مستقیماً به داخل جریان خون می ریزند. شکل ۳ - ۲ زیر محل قرار گرفتن غدد بسته یا درون ریز در بدن را نشان می دهد.

مهمترین این غده ها غده هیپوفیز است که کنترل بیشتر غدد دیگر را به عهده دارد. ترشح هورمونهای مختلف از غده هیپوفیز، سبب تنظیم کار سایر غدد و ترشحات آنها می شود. غدد درون ریز دیگر عبارتند از غدد تیروئید و پارا تیروئید در منطقه جلوی گردن، غدد فوق کلیوی، لوزالمعده یا پانکراس، و غدد جنسی که شامل تخمدانها در زنان و بیضه ها در مردان است.

1) Endocrine glands 2) Character 3) Melancholii 4)

جدول ۱- ۲. غده درون ریز و هورمون آنها (تقل یا اندکی تغییر از عظیمی. اصول روانشناسی عمومی)

نام غده	هورمون مترشح	کار اصلی هورمون
۱. هیپوفیز پیش قدامی	هورمون رشد ^۱	تعلیم رشد استخوانها و ذخیره نمودن پروتئینها
	هورمون تیروکسیک ^۲	آزمایش فوق کلیوی برای ترشح هورمونهای مختلف
	هورمون تیروکسیک ^۳	تحریک ترشح غده تیروئید
	هورمونهای گوناگون ^۴ (بین شامل): ۱. سروتون ^۱ لوتیکول ^۲ ۲. لوتنین ^۳ ۳. لاکتوژن ^۴ هورمون آنتی دیورتیک ^۵ پیتسین ^۶ اکسی توسین ^۷ هورمونهای دیگر	ایجاد و رشد استخوان در مردان و تشنگ (اول) در زنان. مورد نیاز برای رشد باخته های بیضه ها و باخته های ستان در زنان باردار برای تحریک ترشح شیر از غده شیری پستان. برای جلوگیری از جفت دادن آب از راه کلیه ها. تحریک جدار رگها و منقبض نمودن آنها و بالا بردن فشار خون. کنترل مایعیه های غده منقبض. رگها شانه، صده، و رحم این هورمونها تا کتون تفکیک نشده اند اما کار آنها کنترل معده، اکسژن و تنظیم متابولیسم است.
۲. تیروئید	تیروکسین	متعادل کننده متابولیسم. کمبود ترشح آن سبب اختلال ترکیبیم می گردد. ترشح زیاد آن باعث گواتر و بالا بردن میزان سوخت و ساز متابولیسم (میسوزم) می شود.
۳. پارائتیروئید	پارائهورمون	حفظ تعادل کلسیم و فسفر در خون. کمبود آن سبب ایجاد پشاری ثانویه خواهد شد.
۴. لوزالمعده (جزایر لانگرهانس)	انسولین	کنترل سوخت و ساز قند در بدن. کمبود آن سبب ایجاد بیماری قند و ترشح زیاد آن باعث گرسنگی زیاد، کمبود قند خون و خشکی مفرط می شود.
۵. غده فوق کلیوی	۱. کورتیزون ^۱ ۲. آندروژن ^۲ ۳. استروژن ^۳ ۴. آدرنالین (اپی نفرین) ^۴	حفظ توازن آب و مایعات و سایر مواد حیاتی در بدن. ایجاد میل جنسی در مردان. ایجاد میل جنسی در زنان. ازدیاد ضربان قلب، انقباض دستگاه خونی، انقباض مایعیه های روده، ازدیاد انقباض خون، ازدیاد آزاد شدن قند از کبد، تشنگی، تشنگی برای مقابله با خطر.
نشر داخلی	۱. نورآدرنالین (آدرالین نفرین) ^۱	تحریک انقباض رگهای خونی کوچک، تشنگی داشتن در واکنشهای عصبانی.
۶. بیضه ها	هورمونهای آندروژن (تستوسترون)	وراثت در ایجاد صفات ثانویه جنسی مردانگی و ایجاد کرم جیل جنسی. کمبود آن موجب عقب افتادگی ظهور صفات جنسی می شود.
۷. تخمدانها	۱. هورمونهای استروژن ۲. پروژسترون	در ایجاد میل جنسی زنانگی وراثت دارد و صفات ثانویه جنسی زنانگی را ایجاد می نماید. کمبود آن سبب عقب افتادگی ظاهرات جنسی و صفات جنسی می شود. رحم را برای حاملگی آماده می سازد. کمبود آن سبب سقط جنین می شود.
۸. جفت	۱. پلاستانتاگوناوتروژن ^۱ ۲. استروژن	سبب تولد ناعذگی و خروج اوول از تخمدان می گردد. در ایجاد شیر در ستان مادر سهم دارد.



شکل ۳ - ۲ غده درون ریز در انسان (اقتباس از عظیمی، ۱۳۶۶)

- 1) Adrenocorticotrophic (Aeth) 2) Thyrotropic 3) Gonadotrophin 4) Follicle
 5) Lutenin 6) Lactogen 7) Antidiuretic 8) Pitressin 9) Oxytocin 1) Thyroxin
 2) Cretinism 3) Parathormone 4) Tetanus 5) Insulin 6) Cortison 7) Androgen
 8) Oestrogen 9) Adrenaline 10) Epinephrine 11) Noradrenaline
 12) Norepinephrine 13) Testosterone 14) Progesterone 15) Placenta - gonado - trophin

جدول زیر غده درون ریز، هورمون مترشح آنها، فعالیت های هورمون ترشحی هر غده را خلاصه کرده است. مروری بر جدول فوق می تواند اهمیت غده درون ریز را در شکل گیری انواع ویژگیهای شخصیتی آشکار کند. ترشحات این غده فعالیت های بخشهای مختلف بدن را کنترل می کنند و بسته به میزان و

چگونگی کار این غده، ویژگیهای جسمی، خلقی، و هیجانی متفاوتی در شخص به وجود می‌آید که این ویژگیها خود سبب تمایزهای گوناگون شخصیتی در افراد می‌شود. مثلاً هورمون رشد (Acth) تنظیم رشد استخوانها را به عهده دارد. اختلال در کار این هورمون سبب می‌شود که شخص یا اندامی بسیار بلند و غول آسا داشته باشد و یا بر عکس از حد طبیعی بسیار کوچک تر و ریزتر شود. طبیعی است که در هر يك از این دو مورد شخصیت متفاوتی را باید از شخص انتظار داشته باشیم.

توجه به تأثیر هورمونها در شکل دهی شخصیت، بسیار قدیمی است. جالبنوس طبیب یونانی این تأثیر را به صورت غلبه یکی از اخلاط چهار گانه تبیین و تشریح کرده است. به گفته جالبنوس بسته به اینکه صفرا، سودا، خون، یا بلغم در شخص غلبه داشته باشد، چهار نوع مزاج یا خلق به وجود خواهد آمد که به ترتیب صفراوی (عصبی مزاج و تندخو)، سوداوی (خیالباغ و مالبخولیاپی)، دمی (خوش خلق و خوش گفزان)، و بلغمی (سرد و بی ثبات از نظر عاطفی) خواهند بود. البته این طبقه بندی سقراط ابتدایی است. نقش هورمونها امروزه بیش از پیش روشن شده و اهمیت آن در تعیین ویژگیهای رفتاری و شخصیتی بیشتر شناخته می‌شود.

محیط

انسانی که با ویژگیهای ژنتیکی و جسمانی خاصی به دنیا می‌آید، از آن پس سرو کار او با محیط اطراف خود خواهد بود. اگر چه ویژگیهای توارثی نوزاد در شکل گیری شخصیت او نقش مهمی دارند، اما باید توجه داشت که این ویژگیها تنها در محیطی مناسب می‌توانند شکل گیری شخصیت را امکان پذیر سازند. به عنوان مثال، هر نوزاد با مقداری توانائیها و استعدادهاى گوناگون متولد می‌شود، اما شکوفا شدن یا نشدن این استعدادها و توانائیها بستگی به محیطی دارد که نوزاد در آن قرار می‌گیرد. در این زمینه بعضی از محققان به اصطلاح «دوره سرنوشت ساز» اشاره می‌کنند که در شکل دهی جنبه های خاصی از رفتار نقش مهمی دارد. مثلاً زبان آموزی دارای يك دوره سرنوشت ساز بین يك سالگی تا هفت سالگی دارد که اگر به کودک در این دوره زبان بیاموزند به راحتی زبان را خواهد آموخت. اما در عین حال لازم این آموختن وجود محیط مناسب با محرکهای کافی و امکانات شکوفایی کافی برای استعداد زبان آموزی است. نمونه‌هایی روشن این موارد، کودکانی هستند که به تصادف در جنگلها یا در انزوا رشد کرده اند. مثلاً يك کشیش هندی به نام سینگ^۱ در جنگلهای هندوستان دو دختر را یافت و آنها را با خود به خانه برد. یکی را آمالا و دیگری را کامالا نامید و به تربیت آنها همت گماشت. طبق گزارش سینگ این دو کودک در هنگام یافته شدن هیچگونه علائمی از انسان بودن، جز شکل ظاهری، را نداشتند. چهار دست و پا راه می‌رفتند، روزه می‌کشیدند، از انسانها



شکل ۴ - ۲. عدم تعادل فعالیت غده مترشحه سبب بروز کیفیات جالبی در رشد جسمانی می‌شود. نقل از: (۱۹۵۵) Garrett

1) Critical period 2) Sing

گریزان بودند و بودن با حیوانات را ترجیح می دادند، به خوردن گوشت خام علاقه داشتند، چشما آنها حالت حیوانی داشت و به راحتی از درختان بالا می رفتند.

کوششهای سینگ در مدت چند سال باعث شد که این دو کودک سخنگویی را بیاموزند. مقداری عادات و آداب انسانی را فرا بگیرند، غذا خوردن با قاشق را آغاز کنند، و حضور انسانها را بر حیوانات ترجیح دهند و از این قبیل است.

گزارش جالب دیگر به وسیله هانری پیرون^۱ روان شناس معروف فرانسوی فراهم شده این گزارش دارای دو بخش است. بخش اول مربوط به دختر بچه ای است که فرزند نامشروع زن و مرد جوانی بوده است. چون والدین بزرگ این دختر از نگهداری او خودداری کرده بودند، مادر کودک را در يك اتاق زیر شیروانی در يك مزرعه پنهان کرده و حداقل تماس را با جهان بیرون برای وی فراهم کرده بود. ششماه اول زندگی را در يك گهواره و بدون هیچگونه فعالیت جسمی سپری کرده بود. روزی دوبار شیر می خورد. هیچگونه تماس کلامی با دیگران نداشت. وقتی وی را در سن ۶ سالگی در آن اتاق زیر شیروانی می یابند، از نظر سن عقلی در حدود یکساله بوده است. وی را به عنوان فرزند خوانده در اختیار يك خانواده قرار می دهند و سپس به مدرسه کودکان عقب مانده ذهنی فرستاده می شود اما تا هشت سالگی حتی يك کلمه هم نمی تواند یاد بگیرد. اگر چه مفهوم بعضی کلمات را درک می کند. اما هرگز نمی تواند سخنگویی را بیاموزد. چنین به نظر می رسد که به علت فقدان تحریکات اجتماعی، بخش اعظم تواناییهای ذهنی وی شکوفا نشده است. (عظیمی، ۱۳۶۶).

بخش دوم گزارش پیرون، داستان دختر بچه دیگری است از قبیله گایاکیل در امریکای جنوبی در کشور پرو مردم قبیله گایاکیل در حالت بسیار بدوی و دشوار زندگی می کنند. از میوه های درختان جنگلی و گوشت شکار تغذیه می کنند. خانه سازی در این قبیله مرسوم نیست و دهکده ای ندارند. زبان آنها بسیار محدود و ابتدایی مانده است. روزی یکی از قوم شناسان که در پرو مأموریت داشت، دختر دو ساله ای از قبیله گایاکیل را که در محله سفید بوستان رها شده بود پیدا کرد و او را با خود به خانه برد و به دست مادر خود سپرد تا او را به سبک اروپایی

تربیت کند. این تغییر محیط سبب می شود که کودک مزبور به سرعت با سبک زندگی اروپایی تطابق پیدا کند و پیشرفتهای بزرگی در زندگی او روی دهد. در بیست و دو سالگی به سه زبان سخن بگوید، تحصیلات دانشگاهی را تمام کند و با افراد قبیله خود از لحاظ فرهنگی فرسنگها فاصله پیدا کند. (عظیمی، ۱۳۶۶).

شواهد ذکر شده بخوبی حاکی از تأثیر محیط است. نخست محیط فقیر و محدود از نظر امکانات که سبب شده بود استعدادهای مختلف این کودکان شکوفا نشود. یعنی این کودکان با وجود داشتن تواناییهای مختلف نتوانسته بودند این تواناییها را به ظهور برسانند. بعد محیط غنی و دارای امکانات بعدی که توانسته بود مقدار زیادی از استعدادهای آنها را شکوفا کرده و شکل زندگی آنها را بصورت عمده ای تغییر دهد.

نکته قابل توجه در مورد تأثیر وراثت و محیط این است که کدامیک از این دو عامل در شکل دهی شخصیت نقش مهمتری دارند و میزان تأثیر هر يك چقدر است؟ پاسخ به این سوال بسیار دشوار و عملاً غیر ممکن است. زیرا دو عامل وراثت و محیط غالباً با یکدیگر در تعامل بوده، مرز مشخصی بین آنها نمی توان تعیین کرد. نتیجه گیری کلی در این مورد این است که بگوئیم هم محیط و هم وراثت در تعیین شخصیت افراد نقش دارند. هر فرد با مجموعه ای از قابلیتها و ظرفیتهای برای پیدا کردن شخصیت خاصی به دنیا می آید، اما این محیط اوست که تعیین می کند این قابلیتها و ظرفیتهای چه میزانی شکوفا شده و به ظهور می رسند و بالاخره عامل این دو عامل شخصیت خاصی را در فرد پایه ریزی می کند.

۱) Henrie piéron

پاولوف فیزیولوژیست مشهور روسی تفاوت‌های شخصیتی را بر حسب فرایندهای برانگیختگی و بازداری (تهییج و وقفه) توجیه کرده است. به عقیده او اگر برانگیختگی و بازداری هر دو متحرک و پرنوسان باشند، شخصیت حاصله مزاج دموی خواهد بود. اگر هر دو فرایند متعادل و راکد باشند، مزاج حاصله بلغمی خواهد بود. اگر برانگیختگی و بازداری هر دو کند و راکد باشند شخصیتی که نتیجه می‌شود، «مزاج سوداوی» خواهد بود. و بلاخره اگر برانگیختگی بیشتر از بازداری یعنی هر دو فرایند نامتعادل باشند، شخصیت حاصله «صفراری مزاج» خواهد بود. اما در مورد صحت نظر پاولوف در مورد شخصیت‌های انسانی جای بحث و تردید است.

نقش هورمون‌های گوناگون نیز در تعیین و شکل دهی شخصیت بسیار حائز اهمیت است. غالب این هورمون‌ها که ترشحات غده درون ریز (غده‌ای که ترشح خود را مستقیماً وارد جریان خون می‌کنند) هستند. کنترل رشد جسمی و حتی خلق و خوی انسان را به عهده دارند به عنوان مثال ترشح غده جنسی تعیین کننده صفات ثانوی جنسی در زنان و مردان هستند. ترشحات غده هیپوفیز کنترل کننده کار سایر غده است و ترشح غده لوزالمعده (پانکراس) نقش کنترل و تنظیم قند خون را در بدن دارد.

اما ریزگیهای وراثتی برای تحقق یافتن و رشد خود به زمینه‌ای مناسب نیاز دارند و این محیط است که چنین زمینه‌ای را می‌تواند فراهم سازد. هر قدر فرد از نظر ریزگیهای وراثتی ممتاز و برجسته باشد، اگر در محیطی نامناسب قرار گیرد، تواناییهای ارثی او امکان شکوفا شدن پیدا نخواهند کرد. کودکانی که در محیطهای دور از محیط انسانی پیدا شده‌اند گواه روشنی بر این مدعا هستند. این کودکان از بسیاری جنبه‌های رشد شخصیت از کودکان عادی عقب مانده‌تر بوده‌اند و حتی آموزشهای بعدی و امکانات فراهم شده بعدی برای آنان نتوانسته است عقب‌ماندگیهای آنها را به طور کامل جبران کند.

آنچه در بررسی‌های گوناگون مشخص شده است این است که محیط و وراثت هر دو در ایجاد شخصیت به طور متقابل سهم دارند و نمی‌توان تمایز مشخصی از نظر تأثیر آنها بر شخصیت انسان قائل شد.

خلاصه فصل دوم

عوامل ایجاد کننده شخصیت دو دسته‌اند، عوامل وراثتی که به وجود آورنده ریزگیهای جسمی هستند و عوامل محیطی که زمینه‌ساز رشد و توسعه جنبه‌های وراثتی و ایجاد کننده بسیاری از خصوصیات اکسایبی شخصیت می‌باشند.

سنگ بنای اولیه شخصیت از هنگامی گذاشته می‌شود که یک اسپرماتوزوئید (سلول جنسی نر) با یک اووم (سلول جنسی ماده) ترکیب می‌شود و سلول تخم را به وجود می‌آورد.

هر سلول تخم حاوی ۲۲ کروموزوم از مادر و ۲۳ کروموزوم از پدر است که این کروموزومها از طریق زنهایی که روی آنها قرار دارند ناقل صفات مختلف والدین به فرزندان هستند. از این ۲۳ جفت کروموزوم تنها جفت آخر تعیین کننده جنسیت است. این جفت آخر در مردان به صورت XY و در زنان به صورت XX خوانده می‌شود. به این ترتیب نخستین تمایز شخصیتی که جنسیت در مرد و زن است یا ترکیب خاص کروموزومی مشخص می‌شود. زنها که در واقع انتقال دهنده صفات هستند بسیار با ثباتند تنها جهش و تغییرات حاد محیطی قادرند در زنها تغییر ایجاد کنند.

دستگاه عصبی انسان نیز که از طریق تکانه‌های عصبی اداره کننده فعالیت‌های انسان هستند، می‌توانند در تفاوت میان شخصیت‌ها مؤثر باشند.

خودآزمای فصل دوم

- ۱ - عوامل وراثتی بوجود آورنده شخصیت را نام ببرید.
- ۲ - چگونگی انتقال صفات را از طریق کروموزومها و ژنها توضیح دهید.
- ۳ - عواملی را که سبب تغییر ژنها می شوند به اختصار توضیح دهید.
- ۴ - غدد درون ریز و هورمونهای آنها را که در شخصیت اثر دارند نام ببرید.
- ۵ - انواع تیپهای شخصیتی باولوف را ذکر کنید.
- ۶ - نقش محیط و وراثت را در شکل دهی شخصیت به اختصار بیان کنید.

۸. واکنش جدایی و عوامل ایجاد آن را بعد از دوره وابستگی توضیح دهید.
۹. اضطراب در بزرگسالی و نحوه ریشه‌یابی آن را در شیرخوارگی بیان کنید.
۱۰. شکل‌گیری سخن‌گویی را دوره (شیرخوارگی) توضیح دهید.
۱۱. الگوهای فرزند بروری و شکل‌های مختلف اجتماعی کردن کودک را توضیح دهید.
۱۲. ویژگی‌های مهم رشد شخصیت در دوره پیش دبستانی را به اختصار توضیح دهید.
۱۳. فرایندهای اصلی در رشد شخصیت در دوره پیش دبستانی را مورد بحث قرار دهید (ساختار خانواده، ردیف تولد، تفاوت‌های جنسی، حضور یا عدم حضور پدر و شاغل بودن مادر، اثرات گروه همسالان).
۱۴. ویژگی‌های اصلی رشد شخصیت در دوره دبستانی یا کودکی میانه را توضیح دهید.
۱۵. فرایندهای رشد شخصیت در دوره دبستانی (مدرسه به عنوان عامل اجتماعی کردن، انگیزه پیشرفت و ...) را به اختصار توضیح دهید.
۱۶. ویژگی‌ها و فرایندهای اصلی رشد شخصیت را در دوره بلوغ به اختصار بیان کنید.

فصل سوم

روانشناسی رشد شخصیت

هدف‌های رفتاری فصل سوم

از شما انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. ویژگی‌های رشد شخصیت کودک را در دوران شیرخوارگی به اختصار بیان کنید.
۲. به برخی از تحقیقات که در مورد تفاوت‌های فردی در دوران شیرخوارگی انجام گرفته است اشاره کرده و نتایج آنها را بیان کنید.
۳. توضیح دهید که منظور از وجود ثبات در الگوهای واکنشی نوزادان چیست.
۴. توضیح دهید که الگوهای واکنشی نوزادان چگونه می‌تواند بر برخوردهای والدین با نوزادان تأثیر بگذارد.
۵. توضیح دهید که چگونه واکنش‌های اجتماعی دوران بزرگسالی می‌تواند در دوران شیرخوارگی ردیابی کرد.
۶. توجه نظریه روانکاری را از شیر دادن مادر به نوزاد بیان کنید.
۷. وابستگی نوزاد به مادر را از نظر شکل‌گیری، ویژگی‌ها، و اثرات آن بیان کنید.

واضحترین این تفاوتها تفاوت در میزان رشد جسمی در هنگام تولد است. نوزادانی که زودتر از موعد مقرر یعنی زودتر از ۹ ماه به دنیا آمده باشند، یا وزن آنها در هنگام تولد کمتر از حدود ۲/۵ کیلو باشد، نارس محسوب شده و ممکن است نیاز به مراقبت‌های ویژه داشته باشند تا بتوانند سازگاری نسبی با محیط پیدا کنند. یک نوزاد نارس علاوه بر اینکه در برابر عفونت‌ها، تغییرات درجه حرارت، و نارسائیهای غذایی حساس‌تر و شکننده‌تر است، از نظر ظرفیتهای سازگاری با محیط نیز به مراتب ضعیف‌تر از کودک رسیده و به موقع به دنیا آمده است. کودک نارس با دشواریهای دیگری نیز ممکن است رو به رو باشد. غالباً مراقبتهای ویژه مستلزم جداکردن نوزاد از مادر برای مدت نامطلومی است که این خود عوارض نامطلوبی بر نوزاد می‌تواند داشته باشد چرا که تماسهای اولیه نوزاد با مادر و به ویژه تماس جسمی او بلافاصله پس از تولد با مادر خود نقش مهمی در سلامت شخصیت آینده او بازی می‌کند (کریس، ۱۳۵۷). حتی پس از اینکه یک نوزاد نارس دوره مراقبتهای ویژه خود را گذرانده و به محیط خانواده باز گردانده شده باشد، شکنندگی بیشتر او در برابر ناراحتی‌های گوناگون تأثیر مستقیمی بر رفتارهای مادر و نحوه مراقبتهای او و میزان نگرانی مادر درباره او خواهد داشت. با اینکه متخصصان کودک بارها به صراحت اعلام کرده‌اند که بیشتر کودکان نارس بعدها از نظر رشد به کودکان عادی می‌رسند و عقب‌ماندگیهای خود را تا حد زیادی جبران می‌کنند. غالباً در تعامل مادر و نوزاد مقدار قابل توجهی فشار روانی به وجود می‌آید که گاهی سبب اختلالاتی در شخصیت آتی نوزاد می‌شود.

آنچه درباره تفاوت در واکنشها و رفتارهای بالقوه سازگار شدن هنگام تولد گفته شد عمدتاً نظری و تخمینی بود. اما شواهد تجربی قابل توجهی نیز از این نظرها و تخمین‌ها پشتیبانی می‌کنند.

این شواهد تجربی حاکی از آنند که حتی در میان نوزادان عادی و طبیعی نیز تفاوت‌های چشمگیری از نظر جنبه‌های مختلف شخصیت دیده می‌شود و این در حالیست که اشکال یا نقائص عمده‌ای نیز در محیط خانوادگی آنان وجود ندارد. برخی از این شواهد فیزیولوژیکی هستند. مثلاً لیپتون^۱، استاین اشنایدر^۲، و ریچموند^۳ (۱۹۶۱) گزارشی تحقیقی از تفاوت‌های فردی

1) Lipton 2) Steinschneider 3) Richmond.

فصل سوم

رشد شخصیت

معمولاً تاریخچه زندگی یک فرد را از لحظه تولد او به حساب می‌آوریم. اما همانگونه که در فصل دوم دیدیم، آغاز زندگی یک انسان مدتها قبل از تولد اوست. بدین معنی که عوامل مؤثر بر الگوهای شخصیتی هر فرد به وسیله عوامل زینتیکی و محیط فیزیکی و شیمیایی درون رحم، مادر تعیین شده و تجهیزات زیست شناختی را که او در هنگام تولد با خود دارد تشکیل می‌دهند. بخش مهم دیگر در ویژگیهای محیطی او نهفته است. خانواده، طبقه اجتماعی، و فرهنگ جامعه تعیین کننده زمینه‌های ارتباط متقابل اجتماعی او هستند که شکل دهی و رشد شخصیت فرد را تحت تأثیر خود دارند.

اما نکته قابل ذکر در این زمینه آن است که نوزاد در جریان شکل گیری شخصیت خود مراحل مختلفی را پشت سر می‌گذارد و این مراحل پیوسته بوده و تداوم دارند. در این فصل، مراحل مختلف را ارائه می‌دهیم و در هر مرحله ویژگیهای رشد شخصیت را از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دوره شیرخوارگی (تولد تا ۲ سالگی)

نخستین جنبه‌های تفاوت‌های شخصیتی از آغاز تولد در میان نوزادان مشاهده می‌شود.

در الگوهای کنش خودمختار^۳، از قبیل تعداد ضربان قلب یا تغییر در تعداد تنفس در دقیقه ارائه داده اند.

بر ازلتون^۱ (۱۹۶۲) نشان داده است که بعضی از نوزادان دارای نوعی مانع محرك^۴ یا ظرفیت دفع تحریکات اضافی هستند که این الگوی رفتاری شبیه الگوهای پاسخی مشاهده شده در حالت خواب است (یعنی کاهش فعالیت جنبشی، تنفس آهسته، تغییرات EEG) و مفهوم مانع محرك از مدتها پیش در توصیفهای روانکاوانه از سازگاریهای نوزادان مورد بحث بوده است به عقیده روانکاوان شکلهای مبالغه آمیز و حاد این الگوی رفتاری منجر به نوعی کنار کشیدن و رفتار انزوا آمیزی خواهد شد که وجه مشخصه آن، در خود فروروی^۱ کودکان است.

یکی از جامع ترین مطالعات مربوط به تفاوت های فردی در الگوهای واکنشی در میان نوزادان به وسیله توماس^۱، چس^۲، برچ^۳، هرتزیگ^۴، و کورن^۵ (۱۹۶۳) انجام گرفته است. هدف این محققان، کشف این نکته بود که تفاوت های موجود در نوزادان از نظر الگوهای واکنشی تا چه اندازه در جریان گذشت زمان دارای ثبات است (یعنی در سنین بالاتر نیز قابل مشاهده است). آنان نوزادان شیرخوارگاهها را مورد مشاهده قرار داده و مصاحبه های مفصلی با مادران آنها به مدت هر سه ماه یکبار تا سن یکسالگی و سپس هر شش ماه یکبار بعد از یکسالگی انجام دادند.

سوالات طرح شده بیشتر به منظور دست یابی به چگونگی رفتار نوزادان بود تا چسبندگی آن رفتارها، فرض بر این بود که ویژگی های صوری رفتار نسبت به محتوای آن، ثبات بیشتری دارند به عنوان مثال، ممکن است دانستن اینکه آیا کودک به محرکهایی از قبیل صدا یا نور به سرعت یا به کندی پاسخ می دهد مهمتر از این باشد تا دانستن اینکه او بر هر محرک خاص چه پاسخی می دهد. این محققان دریافتند که امکان نمره دادن به پاسخهای مادران درباره رفتارهایی از قبیل واکنش نشان دادن، موزون بودن حرکات، توازن تطابق، خلق و خو، پرت شدن حواس، ثبات داشتن روی کردن به محرکها و رویگردانی از آنها، در نوزادان وجود دارد. مشاهده مستقیم رفتارهای ذکر شده از سوی مادران به وسیله محققان در شیرخوارگاه نیز تطابق و

3) Autonomous Activity 4) Brazelton 5) Stimulus barrier

۶) مرجع نگاره مغز یا الکتروانسفلوگرام

1) Autism 2) Thomas 3) Berch 4) Hertzog 5) Corn

هماهنگی زیادی با گزارشهای مادران داشت، گزارش محققان حاکی از وجود ثبات و دوام قابل توجهی در الگوهای واکنشی نوزادان و به ویژه در زمینه شدت واکنش، موزون بودن واکنشها، قابلیت تطبیق، و آستانه پاسخدهی در طول دو سال اول زندگی در نوزادان است. گزارش این محققان زمینه عینی مناسبی برای توصیف و اندازه گیری آنچه اصطلاحاً «خلق و خو» در نوزادان خوانده می شود فراهم کرده است. همچنین این اطمینان خاطر را فراهم کرده است که چنین الگوهای فردیت در واقع وجود دارد و حتی دارای ثبات نسبی نیز بوده، مستقل از محرکها و شرایط لحظه ای و ناپایدار است.

اشاره شد که خلق و خوی نوزادان دارای ثبات نسبی است و دوام قابل توجهی دارد. اکنون نکته حائز اهمیت آن است که این خلق و خو یا الگوهای واکنشی نوزادان، تا چه اندازه در رشد شخصیت نقش دارند؟ لاقبل دو پاسخ برای این سوال وجود دارد نخست این امکان به وجود می آید تا مشخص کنیم که کیفیت های رفتاری که مشخص کننده وضع فرد در سال اول زندگی است تا چه حد وجوه مشخصه او در سنین بزرگسالی خواهند بود پاسخ دوم قدری پیچیده تر است. نوزادی که در يك خانواده معین، با خلق و خو و الگوهای رفتاری مشخصی به دنیا می آید چه بسا سبب واکنشها یا برخوردهای ویژه ای از سوی والدین و به ویژه مادر گردد. این برخوردها و تعامل ها به خاطر آن ویژگیهای نسبتاً ثابت خلق و خو، ممکن است از ثبات و یکسانی قابل توجهی برخوردار باشد.

به این ترتیب زنجیره ای از تعامل ها می تواند به وجود آید که یا سبب ثبات بیشتر خلق خوی نوزاد در سنین بالاتر شود یا نوع تعامل به گونه ای باشد که در این الگوها تغییرات مختلفی ایجاد کند.

توماس و همکاران او اشاره می کنند که موفقیت کوششهای مادر برای اجتماعی کردن نوزاد عمدتاً در گرو تشخیص الگوهای واکنشی نوزاد و توانایی او در تطابق با این الگوهای واکنشی است. آنان نمونه هایی از موارد را ذکر می کنند که زمینه برای رفتار ناسازگارانه بعدی نوزادان به خاطر نادیده گرفته شدن الگوهای واکنشی آنان از سوی بزرگترها، فراهم شده است.

2) Temperament

ریشه واکنشهای اجتماعی:

واضح است که نوزاد در هفته‌های اول بعد از تولد خود در تعامل میان مادر و نوزاد کاملاً منفعل و کنش پذیر نیست. در طول سه ماهه اول زندگی، و شاید هم قبل از آن، نوزاد فعلاً به مادر خود در تماس است و با حرکات و رزتهای خاص، از قبیل تعقیب حرکات مادر با چشم، لبخند زدن، گریه کردن و نظایر آن توجه مادر را به خود جلب می‌کند. مطالعات متعدده (مثلاً مطالعات رابنگولد^۱) نشان داده است که می‌توان این گونه واکنشهای اجتماعی را با فراهم کردن محرکهای اجتماعی کافی در محیط زندگی گسترش داد و بیشتر کرد. اما در عین حال باید توجه داشت که میزان فعالیتها و واکنش نشان دادنهای اولیه نوزاد نیز عامل متقابلی است در تشویق اطرافیان برای فراهم کردن محرکهای محیطی لازم.

به هر حال پایه بسیاری از تعامل‌های بین مادر و کودک در همین تعاملهای اولیه در هفته‌های نخستین حیات نوزاد گذاشته می‌شود. چرا که مادر می‌آموزد که الگوهای واکنشی فرزند خود را تشخیص داده و متناسب با آن الگوها رفتارهای خاصی با او داشته باشد. به عقیده یارو^۲ (۱۹۶۴) اهمیت این تطبیق دادن مادران با الگوهای واکنشی فرزندان آنقدر زیاد است که همین تطبیق‌های فردی با نیازهای کودک در واقع معیار اصلی برای تمیز دادن مادر خوب از مادر بد به شمار می‌آید.

شیردادن نوزاد نیز عاملی است که در نظر بسیاری از محققان مهمترین جنبه مراقبت نوزاد در نخستین ماههای زندگی نوزاد به حساب می‌آید. شیردادن نوزاد به وسیله مادر علاوه بر ارزش غیر قابل انکار زیست شناختی آن و همچنین تمرین مکیدن که جزء نخستین مهارتهایی است که نوزاد با خود به دنیا می‌آورد. تماس نزدیک و بلاواسطه نوزاد با مادر را فراهم می‌سازد که این تماس بلاواسطه و نزدیک نقش مهمی در آینده روابط، مادر و فرزند بازی می‌کند.

فرزند و طرفداران نظریه روانکاوی نیز شیر خوردن نوزاد از پستان مادر را علاوه بر اینکه وسیله‌ای برای ارضاء گرسنگی او می‌دانند، عاملی می‌دانند که نوعی رضایت خاطر برای نوزاد به وجود می‌آورد. از طریق تجربه مکرر ارضای دهانی، سینه مادر و بعدها خود مادر به عنوان

مثلاً نوزادی که دامنه توجه گسترده‌ای دارد و می‌تواند زمان درازی را به بازی سرگرم شود، برای مادر خود دردمسر بسیار کمی دارد و به مادر فرصت زیادی برای رسیدگی به کارهای خود می‌دهد. در نتیجه، این مادر ممکن است به این الگوی طبیعی رفتاری نوزاد دامن بزند و به او برای رویارویی یا سازگار شدن با موقعیتهای تازه فرصت کمی بدهد. وقتی چنین نوزادی بعدها، مثلاً به مهد کودک سپرده شود ممکن است دچار بد خلقی و تند خویی گردد، زیرا در مهد کودک او مجبور است که هر لحظه خود را با تغییرات گوناگونی که در محیط روی می‌دهد سازگار کند در حالیکه در خانواده همواره با وضعیتی یکنواخت روبرو بوده است.

در ارتباط با میزان پیش بینی ویژگیهای شخصیتی دوران بلوغ از روی ویژگیهای رفتاری دوران نوزادی در مطالعه طولی انجام گرفته که نتایج آنها بسیار جالب توجه است. مطالعه اول به وسیله کیگن و ماس^۱ و مطالعه دوم به وسیله شیفر و بیلی^۲ انجام گرفته است. در هر دو تحقیق، آزمودنیها از نوزادی تا دوران بلوغ زیر نظر قرار گرفته و به طور منظم و در فواصل زمانی معین مورد سنجش قرار گرفتند، و اطلاعات مربوط یس از رسیدن آنها به دوره جوانی مجدداً جمع‌آوری و بررسی شد. این دو تحقیق نتایج متنوع و با ارزشی را برای روان شناسی کودک و نوجوانی فراهم کردند. اما آنچه در اینجا برای ما مطرح است این است که هر دو تحقیق استمرار خلق و خو از نوزادی تا دوران بلوغ را نشان می‌دهند. بدین معنی که هر چند که رفتارهای نوزادان با هم تفاوت‌های باری داشت. و به ویژه نوزادان از دو جنبه کنش‌گری^۳ و کنش‌پذیری^۴ کاملاً از هم متمایز می‌شدند، همین دو جنبه در هر دو دسته در دوران بلوغ و حتی بزرگسالی نیز ادامه می‌یافت. به عبارت دیگر، نوزادان کنشگر نوجوانان کنشگر و بزرگسالان کنشگر و بر عکس نوزادان کنش‌پذیر نوجوانان کنش‌پذیر و بزرگسالان کنش‌پذیر باقی می‌مانند. به عنوان نمونه کیگن و ماس نشان دادند که نوزادان پسر که بسیار کنش‌پذیر بودند، در سن بلوغ غیر پرخاششگر، دیر جوش، وابسته به دیگران، و مطیع دمه می‌شدند و وقتی با همین عده در دوران بزرگسالی مصاحبه به عمل آمد و آزمونهای اجرا شد، الگوهای عدم علائق مردانه، وابستگی به افراد مورد علاقه، و خالت تسلیم و رضا را نشان می‌دادند.

1) Rbeingold(1961) 2) Yarrow

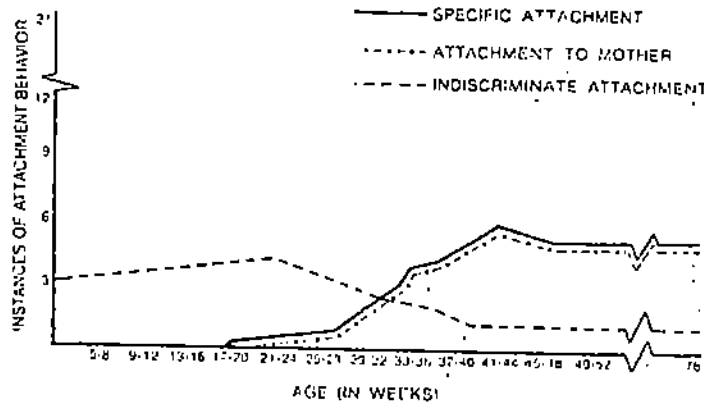
1) Kagan and Moss(1960) 2) Schacter and Bayley(1963) 3) Activity 4) Passivity

هارلو^۱ (۱۹۶۱) نشان داده است که الگوهای وابستگی به مادر در ششماهه ها بسیار شبیه انسان است. ششماهه کوچک حضور مادر در کنار خود را به عنوان عامل تغذیه، امنیت خاطر و پناه بردن به او در هنگام احساس خطر، تلقی می کند و دچار شدن به وحشت و اضطراب در صورت ترک مادر در او بسیار طبیعی و بارز است.

یکی از منظم ترین تحقیقاتی که تا کنون درباره تاریخ طبیعی وابستگی در نوزاد انسان انجام شده مربوط به شیفر و امرسون^۲ در اسکاتلند است. این محققان با مادران یک گروه ۶۰ نفری از نوزادان مصاحبه های منظم ماهانه انجام داده اند.

این کار تا پایان یکسالگی ادامه داشت و بعد با یک فاصله ششماهه (یعنی وقتی کودکان در سن یکسال و نیم بودند) تکرار شد. اطلاعات جمع آوری شده آنها شامل گزارش مادر هر نوزاد از رفتارهای وابستگی فرزند خود در موقعیتهای خاص (مثلاً وقتی که تنها در کالسکه خود رها می شود) بود. برای اطمینان از درستی گزارشهای مادران محققان در مواردی شخصاً نیز به مشاهده چنین رفتارهایی در نوزادان دست زدند. آنان وابستگی را «تعمیل نوزاد به مجاورت جریبی با اعضای معینی از گونه خود» تعریف کردند و فرضیه آنها این بود که در نوزاد انسان نیاز به وابستگی^۱ وجود دارد که انگیزه ای برای این مجاورت جویی است.

یکی از جالبترین نتایج تحقیقات شیفر و امرسون این بود که نوزاد در جستجوی تعامل فعالانه



نمودار ۲-۱. روند شکل گیری وابستگی در نوزادان (اقتباس از فرگوسن، ۱۹۷۰).

1) Proximity seeking 2) Attachment need 3) Schaefer Emerson (1964) 2) Harlow

موجودی کاملتر وسیله وابستگی^۱ کودک به او می شود و بتدریج نوزاد یک وابستگی به خود مادر به عنوان منبع خوشی و همچنین منبعی برای تسکین ناراحتیها و تسکین اضطرابی که در نوزاد با پی بردن به ضعف خود در ارضای نیازهای زیست شناختی ایجاد می شود، پیدا می کند. مدل دیگری که برای توجیه رشد وابستگی عاطفی نوزاد به مادر عرضه شده مدل یادگیری اجتماعی^۱ است.

طبق این مدل انگیزه اجتماعی نوزاد بر مبنای تداعی بین حضور مادر و قرینه هایی است که مادر با ارضای نیازهای زیست شناختی نوزاد فراهم می کند. به این ترتیب وابستگی نوعی انگیزه آموخته یا نظامی از رفتار است که از طریق ایجاد تداعی با کاهش سائق های طبیعی نظیر گرسنگی، تشنگی، و درد شکل می گیرد.

ریشه های وابستگی^۲ فرزند به مادر. اصطلاح «وابستگی» در شکل ساده خود به صورت تمایل نوزاد به حفظ تماس بدنی یا ادراکی با مادر تعریف شده است. این وابستگی با رفتارهایی از قبیل دنبال کردن مادر با چشم، چسبیدن به او، گریه و حالت افسردگی، وقتی که مادر او را ترک می کند، نشان داده می شود. اما اصطلاح وابستگی به معنی گسترده نیز به کار رفته و به نیاز عاطفی برای حضور مادر آرامش و امنیتی که حضور وی برای فرزند فراهم می کند به کار رفته است.

در نوزاد انسان رشد و واکنشهای اجتماعی و وابستگی که در ماههای هفتم و نهم زندگی به حد اعلای خود می رسد نخستین سنگ بنای اصلی رشد شخصیت شناخته شده است (فرگوسن - ۱۹۷۰) با این وابستگی نوزاد در واقع به نوع بشر می پیوندد و همه روابط متقابل اجتماعی بعدی بر این مبنی شکل می گیرد. در واقع نوزاد با شکل دادن وابستگی در خود زمینه شناخت افراد مهم و مؤثر را در زندگی بعدی خود فراهم می کند. جالب اینجاست که محققان، ظهور وابستگی را در حیوانات نیز مطالعه کرده اند. مثلاً

- 1) Cathexis
- 2) Social learning نظریه ای که معتقد است یادگیری عمدتاً از راه مشاهده و تقلید صورت می گیرد.
- 3) Attachment

عمل می کند نه به صورت فعل پذیر و قابل شکل گیری، او به جستجوی توجه دیگران بر می آید. این توجه به خاطر خود توجه انجام می گیرد نه به خاطر ارضاء نیازهای زیستی نمودار ۱-۳ نمایش دهنده روند شکل گیری وابستگی در نوزادان است.

این محققان واکنش های اعتراض در برابر جدا شدن از شخص خاص (از قبیل فتنه قرق راه انداختن، گریه کردن، بیج و تاب دادن سر، کوشش برای دنبال کردن را به عنوان معیار سنجش وجود وابستگی برگزیدند آنها با استفاده از این معیار، متوسط سن نشان دادن اعتراض به جدائی را ۷ ماهگی مشخص کردند. در طی ماههای بعد از هفت ماهگی، واکنشهای اعتراض شدید و بارزتر و پیش از آن غیر قابل تشخیص بود.

پس از دوره ظهور وابستگی به يك فرد (مثلاً مادر)، ممکن است نوعی پاسخدهی انتقالی در نوزاد نسبت به افراد آشنا ظهور کند و نوعی سلسله مراتب خام وابستگی نسبت به آنها پیدا شود. اما این امر تا حد زیادی وابسته به الگوری واکنشی دیگری است که عموماً در حدود هشت ماهگی ظاهر می شود و آن ترس از غریبه ها است. در حدود هشت ماهگی، نوزاد که قبلاً به تماس با هر فردی به صورت مثبت پاسخ می داد، وقتی فردی ناشناس به او نزدیک می شود واکنشی ناخوشایند و توأم با ترس نشان می دهد. این ترس با گریه کردن، مخفی کردن صورت در میان شانه مادر و علائم دیگر حاکی از ناراحتی نشان داده می شود. این واکنش نسبت به غریبه ها چند ماهی دوام می آورد و احتمالاً با کاهش شدت همراه است. کردار شناسان^۱ که همین رفتار را در میان نوزادان حیوانات نظیر شمپانزه مشاهده کرده اند، عقیده دارند که این پاسخ کارکرد سازگارانۀ مهمی دارد، بدین معنی که وابسته شدن نوزاد را تنها به اعضای خانواده خود یا گروههای نخستین خود تضمین می کند. شیفر و امرسون اعلام کردند که موضوع وابستگی معمولاً مادر است. اما امکان وابستگی به پدر، برادران و خواهران و افراد دیگری که نوزاد با آنها تماس مکرر داشته باشد وجود دارد. اما عامل یا عواملی که تعیین کننده وابستگی است مقدار تماس نیست بلکه میزان توجهی است که فرد مورد نظر به نوزاد نشان می دهد این اظهار نظر شیفر و امرسون با دیگر مطالعات در این زمینه ها هماهنگی دارد. این مطالعات به این نتیجه گیری رسیده اند که يك عامل عمومی پاسخدهندگی اجتماعی وجود دارد که سبب تمایز

(۱) دانشمندان که رفتار حیوانات را مطالعه می کنند.

اصلی نوزادان مختلف از یکدیگر است.

این عامل عمومی که شامل نیرومندی وابستگی، گستردگی وابستگی، و میزان ترس از غریبه هاست در بعضی از نوزادان بالا و در بعضی دیگر ضعیف است.

رفتارهای اکتشافی: وقتی وابستگی ایجاد شده، به دنبال آن دوره رشد واکنش جدایی^۱ آغاز می شود. هارلو معتقد است که در نوزاد شمپانزه واکنش جدایی بیشتر از همه از سوی انگیزه کنجکاری و رفتار اکتشافی هدایت می شود و چون در آویختن به مادر شکل اصلی رفتار وابستگی به مادر است، اثر بخش بودن رفتار اکتشافی به عنوان مکانیزم رهایی^۲ کاملاً آشکار می شود.

در نوزاد انسان این رفتار با حرکت به اطراف آغاز می شود وقتی کودک خردسال خزیدن را آغاز می کند، امکان بررسی محیط برای وی فراهم می شود. انگیزه کنجکاری و میل به اکتشاف به ویژه به علت همین توان واری محیط تقویت می شود و رشد بیشتر آنرا به دنبال دارد. این اکتشافات افق دید او از جهان اطراف را گسترده تر می کند. وی هر تنشی تازه را به ویژه پس از راه افتادن چه از نظر لمسی و چه از نظر دیداری واری می کند و غالباً چیزهای کوچک را به دهان می برد. این توالی بردن اشیاء از دست به دهان از ویژگیهای رفتارهای کودکان خردسال در این دوره است. حتی زمانی که اشیاء را از دمترس کودک بر میدارند و به ارتفاعی بالاتر منتقل می کنند باز هم رفتار اکتشافی کودک به صورت بالا رفتن از صندلی یا مانع جلوه کرده و کوششهای والدین را برای محدود کردن خود بی نتیجه می گذارد.

این تغییرات بدان معنی نیست که واکنش وابستگی از بین می رود یا کاهش پیدا می کند. بلکه تغییر شکل می یابد. شیرخواره يك ساله که اکنون قابلیت های ادراکی و تواناییهای جسمی بیشتری کسب کرده است، قادر به حفظ تماس با مادر خود در زمانهای طولانی تر می شود. اما وابستگی همچنان برقرار است و شیرخواره جدایی را خیلی کم می تواند تحمل کند واکنش در برابر احتمال جدا شدن از مادر به شکل تعقیب و گریه کردن به دنبال او خود نمایی

1) Detachment 2) Release mechanism.

در این دوره نیز واکنش به غریبه‌ها یا مکانهای ناشناس یا تنها ماندن به صورت نشان دادن ترس و چسبیدن به مادر یا کز کردن در يك گوشه خودنمایی می‌کند. وقتی کودک در مکان ناشناسی قرار می‌گیرد، به مادر می‌چسبد و در صورت دوام حضور مادر، کم‌کم از او جدا شده به اکتشاف محیط می‌پردازد.

تحقیقات آبنزورت^۱ (۱۹۶۷) و کاکس^۲ و کمپبل^۳ (۱۹۶۸) نشان داده است که يك شیرخواره ۱۲ تا ۱۵ ماهه که در يك محیط ناشناس قرار می‌گیرد، کاهش چشمگیری در حرکت به اطراف، بازی کردن، و کوشش برای حرف زدن نشان می‌دهد.

ظاهراً در حدود ۲ سالگی است که کودک قادر به تحمل غیبت مادر و نشان دادن ثبات در رفتار اکتشافی و فعالیتهای خلاق می‌گردد. صاحب نظران، علت این توان تحمل را چند عامل احتمالی دانسته‌اند. یکی آن که آشنایی با گستره‌ای از موقعیتهای محیطی مسبب شده است که تازه‌ها برای کودک آفندر هم تازه نباشند. دوم آن که وسائیل جدیدی برای غلبه بر ترس در کودک شکل می‌گیرد و این امر موجب می‌شود که خود او با موقعیت تازه روبرو شود و از آن نترسد. یا اینکه توان حفظ تماس با وسائیل انتزاعی‌تر را می‌یابد و در نتیجه جدایی را بهتر تحمل می‌کند.

ریشه‌های اضطراب^۴: موضوع اضطراب در بیشتر نظریه‌های شخصیت يك موضوع محوری است. همین که نگهداری ذهنی اشیاء (یعنی توان مجسم کردن اشیاء در غیاب آنها) در شیر خواره شکل گرفت، وی قادر خواهد بود که چیزهای آشنا را از چیزهای ناشناس تمیز دهد و این تمیز ممکن است سبب نشان دادن ترمسی در مورد مواجه شدن با چیزهای نا آشنا شود (البته گاهی نیز تازگی و ناشناس بودن سبب بر انگیزختن واکنش تعجب و خوشحالی می‌شود). بعضی از محققان معتقدند که در بعد افزایش تازگی، يك نقطه مطلوب وجود دارد که رفتار کودک نسبت به آن توأم با خوشحالی و شادمانی است، یکسانی و آشنایی زیاد بسته‌کننده و تازگی و ناشناس بودن زیاد ترسناک و نگران‌کننده است و نقطه مطلوب بین این دو وضعیت قرار دارد.

1) Ainsworth 2) Cox 3) Campbell 4) Anxiety

نظریه پردازان یادگیری اجتماعی و رفتار گرایان، اضطراب را سابق اکتسابی با پاسخهایی می‌دانند که از طریق تداومی بعضی محرکهای معین با درد و ناراحتی یا با محرکهایی که واکنش طبیعی کودک به آنها ترس است، نظیر صدای بلند و ناگهانی در کودک شکل گرفته است. از سوی دیگر نظریه روانکاری بر ریشه‌های درونی اضطراب تأکید می‌ورزد و عقیده دارد که موقعیت اضطراب‌زای اصلی موقعیتی است که نوزاد به وسیله نیازها و تمایلاتی که نمی‌تواند ارضاء یا بر آنها غلبه کند، مغلوب می‌شود. در هر دوی این دیدگاهها، قرار گرفتن در معرض هجوم محرکهای شدید ایجاد کننده موقعیت اضطراب انگیز است.

محققان دیگر (مثلاً باولبی^۱، ۱۹۶۱) معتقدند که اضطراب، يك پاسخ اولیه^۲ به جدایی از مادر پس از رشد وابستگی است. باولبی در جدا شدن از مادر و ابراز ناراحتی نوزاد از این جدایی منشاء همه اضطرابهای بعدی را می‌بیند. او این جمله را از ویلیام جیمز^۳ نقل می‌کند که: «منبع اصلی ایجاد وحشت در دوره نوزادی، جدایی است».

به نظر غالب محققان، تازگی و ناشناس بودن موقعیت منشاء اصلی اضطرابها در نوزادان است. وقتی ظرفیتها و قابلیتهای نوزاد در ترکیب کردن محرکهای مختلف و تجسم آنها افزایش پیدا می‌کند، منابع مختلف ترس انگیز نیز در ذهن او با هم ترکیب می‌شوند و بنابراین، ظهور اضطراب جدایی ممکن است در ۲ سالگی به شدیدترین شکل بروز کند و این سنی است که مادر ممکن است او را به مهد کودک یا پرستار یا شخص دیگری برای نگهداری بسپرد. به طور معمول، اضطراب جدایی با رشد کودک و با به دست آوردن گستره‌ای از تجربه‌ها فروکش می‌کند. به عبارت دیگر به میزانی که کودک قادر می‌شود وابستگی خود را به مادر از طریق ذهنی و بدون حضور فیزیکی او حفظ کند. به همان میزان تجربه‌های تازه عملی‌تر و میزان اضطراب نسبت به ناشناس بودن محیط اطراف کاهش پیدا می‌کند. اما این حالت در صورتی طبیعی خواهد بود که مادر با حضور خود در دوران نوزادی چنین احساس امنیتی را در نوزاد ایجاد کرده باشد. در حالی که رابطه با مادر نامطمئن و ناپایدار است، تحمل جدایی دیرتر شکل می‌گیرد. به گفته برانسون^۴، کودکان در خود فرو رفته^۵، و نوزادانی که الگوهای مادری ناقص یا غیر طبیعی را تجربه کرده‌اند، واکنشهای ترس شدیدی نسبت به

1) Bowlby 2) Primary 3) William games 4) Branson

تازگی محیط نشان می‌دهند و بیشتر احتمال دارد که به رفتارهای خود انگیزه و قالبی در روبرو شدن با يك موقعیت تازه دست بزنند.

آغاز سخنگویی: رویداد مهم دیگر در رشد روابط اجتماعی، که به طور معمول در آغاز سال دوم روی می‌دهد ظهور نخستین کلمات در کودک است. البته نوزاد، از آغاز تولد، اصوات زیادی تولید می‌کرده است و گریه‌ها و صداهای دیگر او کارکردهای ارتباطی مهمی داشته‌اند. او توانسته است گرمه بودن، خیس بودن، یا ناراحت بودن خود را به کمک گریه به مادر بفهماند. غان و غون کردنهایی که در دره بعد از ششماهگی آغاز می‌شود زمینه‌ای برای شنیدن صدای خود و تکرار اصوات یا نشان دادن خوشحالی از دیدن چهره‌های آشنا به ویژه مادر است. کودک با ادای اولین کلمات قدمهای بزرگی را برای تبدیل شدن به عضو رسمی جامعه بر می‌دارد. اما بعد از ۲ سالگی که کودک به ادای جملات مقدماتی و محدود قادر می‌شود زبان به وسیله‌ای واقعی برای ارتباط تبدیل می‌شود.

سالها پیش، ماورر^۱ (۱۹۵۰)، شهادتی را در مورد پرندگان سخنگو انجام داد و اعلام کرد که برای این که پرندگان بتوانند گفتار انسان را تقلید کنند، بایستی بین آنها و يك انسان مراقب ارتباط برقرار شود (به نظر می‌رسد که نظر ماورر چیزی شبیه به فرایند ایجاد وابستگی است).

وقتی يك پرنده به انسان وابسته شد و از نظر تغذیه و مراقبتهای دیگر به او نیازمند شد، شروع به تقلید صدای او می‌کند این تقلید راهی است برای جلب توجه و ادامه حضور مراقب به احتمال قوی، فرایند مشابهی نیز باید بر رشد سخنگویی در کودک حاکم باشد و تقلیدهای زبانی یا تقلید به استکال دیگر، به عنوان جلوه‌هایی بارز از واکنش وابستگی خودتمایی کنند.

نمونه‌ای از شواهد مربوط به رابطه بین رشد زبان و وابستگی یافته‌های کلی عبارت از عقب افتادگی رشد زبان در کودکان پرورشگاهی است. که ممکن است فرصت برقراری وابستگی متمرکز به شخص خاصی را نداشته باشند. روشن است که اشیاء اجتماعی نه فقط به

1) Mawrer

عنوان الگوهای کودک از طریق تقریبهای متوالی^۱ گفتار بزرگسالان مورد تقلید قرار می‌گیرد، بلکه در ایجاد محرکهای کافی برای سخن گفتن حائز اهمیت است. به این ترتیب، پاسخگو بودن و توجه داشتن والدین ممکن است مهمتر از پیچیدگیهای کلامی آنها در تعیین زودتر به حرف آمدن کودکان باشد. کودکان اول از برادران و خواهران بعد از خود زودتر به حرف می‌آیند. شاید به این دلیل که از توجه بیشتر والدین خود در دوره سخنگویی برخوردار بوده از تشویق بیشتری بهره‌مند شده‌اند.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که رشد سخنگویی و رشد روابط اجتماعی ارتباط نزدیکی با هم داشته و صورتی دوجانبه دارند. زیرا زبان در واقع مهمترین وسیله ارتباطات متقابل اجتماعی است.

و با وجود آن که کودک در جریان ارتباط اجتماعی خود همواره از رُستها، حالت‌های چهره، و دیگر وسائل ارتباط غیر کلامی برای بیان عواطف و هیجانات خود استفاده می‌کند، کلمات و ارتباط کلامی مهمترین و قابل اطمینانترین وسیله برای نشان دادن مکنونات درونی او به دیگران است. بیشتر کودکان این واقعیت را خیلی زود از روی واکنشهای اطرافیان درک می‌کنند و همین واکنشها در تقویت تواناییهای کلامی کودکان نقش مهمی بازی می‌کند. وقتی زبان کودک به نتایج قابل پیش بینی منته نمی‌شود، چنانکه در مورد کودکان محروم دیده می‌شود، معنی آن این است که زبان وی در حد طبیعی رشد نکرده است. و وقتی علل عضوی برای این عقب ماندگی وجود نداشته باشد چون ناشنوایی یا آسیبهای مغزی، عدم رشد زبان تا دو یا سه سالگی معمولاً علامت وجود اختلال در روابط اجتماعی است. چنین فقدان رشد، یا اختلالات جدی به طور معمول در کودکان در خود فرو رفته دیده می‌شود.

الگوهای فرزند پروری و اجتماعی شدن کودک

زبان تنها ابزار کودک برای کنترل محیطش نیست، اما وسیله‌ای است که به طور فراینده‌ای برای اعمال کنترل اجتماعی بر کودک مورد استفاده قرار می‌گیرد. جنبه مهم دیگری که مادر، بجز ارضای نیازهای فیزیولوژیک کودک و عرضه امنیت و حمایت جسمی، در زندگی کودک اهمیت پیدا می‌کند،

1) Successive approximations.

کار او به عنوان عامل اجتماعی کردن کودک است. مدتها پیش از ظهور کلمات در خزانه رفتاری نوزاد به عنوان وسیله ای برای تبادل روابط، مادر به طور عمد، یا حتی ناخودآگاه شکل دادن رفتارهای نوزاد خود را بر طبق خواسته ها و انتظارات فرهنگ خود، آغاز کرده است.

گزارشهای قوم شناختی از فرهنگهای مختلف حاکی از تنوع و تفاوت گسترده ای در شیوه های فرزند پروری در نقاط مختلف جهان است. در يك فرهنگ، مادر و نوزاد به مدت چند ماه پس از تولد نوزاد، دور از بقیه جامعه و با تماس و مجاورت مداوم زندگی می کنند؛ در فرهنگ دیگری، الگوهای زندگی اشتراکی است و همه اعضای جامعه به صورت يك خانواده گسترده زندگی می کنند و در نتیجه مراقبت از نوزادان بدون تمایز یا تفاوتی برای همه یکسان است و هر زنی از جامعه از هر کودکی که دم دستش باشد مراقبت می کند. در بعضی از قبایل افریقائی و در بسیاری از مناطق روستائی کشور خود ما نوزاد در تمام مدت روز به پشت مادر بسته است و همراه اوست. در فرهنگ های دیگر، نوزاد یا در گهواره یا در تنو یا به صورت قنداق کرده نگهداشته می شود. اما یافته های تجربی و علمی کمی در مورد تأثیر این شیوه های نگهداری بر رشد شخصیت نوزادان موجود است. گفته شده است که تماس فیزیکی با مادر عامل مهمی در رشد تواناییهای حرکتی به شمار می آید. با اینکه واتینیک^۱ و واتینیک (۱۹۶۰) اظهار داشته اند تماس جسمی دایمی نوزاد با مادر به مدتی طولانی ممکن است سبب همانند سازی پسران یا مادران شده و در نتیجه در رشد الگوهای رفتاری مربوط به جنس مذکر اختلالی به وجود آورد. شواهد قوم شناسی چنین ادعائی را تأیید نمی کنند به طور کلی می توان گفت که الگوهای فرزند پروری بدون تردید در رشد شخصیت نوزادان اهمیت ویژه ای پیدا می کند. اما به علت تعدد عوامل مختلف در جریان فرایند فرزند پروری، بسیار دشوار است که بتوانیم الگوهای رشد شخصیتی خاص را به عوامل مشخصی در فرزند پروری ربط دهیم. مسلم است که شیوه های قدیمی فرزند پروری، روشهای کنترل سخت و تنبیه بدنی را برای جلوگیری از لمس کردن کودکان تجویز می کردند، اما در نظریه های جدید تعلیم و تربیت تکیه بیشتر بر جنبه های روان شناختی و ملایم همراه با استدلال و نصیحت است.

(۱) تقریبهای متوالی روشی است برای شکل دادن رفتارها از طریق تقویت قدم به قدم اجزاء يك رفتار تا رسیدن به هدف نهایی.

در اینجا لازم است که بین نگرشهای فرزند پروری و عمل فرزند پروری تمایز قائل شویم عمل فرزند پروری آن چیزی است که مادران در حال انجام دادن آن با فرزندان خود هستند. اما نگرش فرزند پروری اعتقاد مادر به اینکه چگونه باید فرزند را پرورش داد، هر چند که بین نگرش و عمل رابطه نسبی وجود دارد اما این رابطه به هیچوجه کامل نیست. با وجود این نگرشها تا حدودی می توانند رفتار را پیش بینی کنند. مثلاً تحقیقات حاکی از آن است که مادران دارای نگرشهای دوستانه نسبت به کودکان بیشتر احتمال دارد که به شیر دادن فرزند خود بپردازند و این کار را به مدت طولانی ادامه دهند. به عبارت دیگر در این مادران يك الگوی عمومی آسان گیری دیده می شود که در همه زمینه های رفتاری آنان از جمله روشهای فرزند پروری منعکس می شود و در عین حال کاربرد روشهای آسان گیر نیز می تواند در چگونگی رشد شخصیت فرزندان تأثیر داشته باشد.

عامل آسان گیری در مقابل سخت گیری در بسیاری از تحقیقات مورد مطالعه قرار گرفته است. موقعیت يك مادر از جهت میزان سهل گیری یا سختگیری ظاهراً با بعضی عوامل از قبیل تحصیلات، طبقه اجتماعی و اقتصادی، تجربه قبلی مادر در پرورش فرزندان، و ویژگیهای شخصیتی مادر در ارتباط است. مثلاً تحقیقات سی یوز، مکابی، ولوین نشان داده است که مادرانی که درباره فرزند پروری خود اضطراب زیادی دارند و از کفایت و قابلیت خود در این زمینه نامطمئن هستند، معمولاً نسبت به فرزندان خود سختگیری نشان می دهند.

البته آنچه در این زمینه اهمیت دارد، تأثیر شیوه فرزند پروری مادران بر رشد شخصیت فرزند است. عموماً اعتقاد بر این است که روشهای آسان گیر کمتر کودکان مضطرب و نرسو و خجالتی بار می آورد و این کودکان غالباً اعتماد به نفس بیشتری پیدا می کنند. اما سهل گیری بسیار نیز سبب بی قید و بند شدن، نامرتب شدن، و کم شدن احساس مسئولیت می شود. در مقابل، شیوه تربیتی سخت گیر ممکن است افراد مضطرب، خجالتی، کم جرأت، وسواسی، گوشه گیر و منزوی و گاه ضد اجتماعی و پرخاشگر بیروزانند.

1) Permissiveness 2. Sears 3. Maccoby 4. Levin

اگر چه در این دوره رشد جسمی در شکل‌دهی شخصیت به اندازه‌ای که در دوره شیرخوارگی مهم بود حائز اهمیت نیست، این دوره نیز به میزان زیادی امتداد دوره قبل است و بنابراین به نوبه خود از جهات گوناگون اساسی، و برای رشد شخصیت کودک حیاتی است. همچنین در این دوره بازی کردن یکی از اساسی‌ترین فرایندهای رشد دادن استعدادهای و تواناییهای گوناگون کودک است و به نظر برخی از روان‌شناسان کودک نظیر ژان پیاژه، بازی در واقع کلید اصلی کشف دنیای اطراف کودک است و رشد شخصیت او از جنبه‌های مختلف به بازی کردن وابسته است.

زبان و رشد اجتماعی

در این دوره، همانگونه که کشف محیط اطراف از طریق رشد قابلیت‌های حرکتی امکان پذیر می‌گردد، گسترش سریع زبان کودک و توانایی سخن‌گویی او امکان اکتشافات نمادین محیط را برای وی فراهم می‌سازد. بزرگترها غالباً از سؤالات بی‌پایان کودک (که به آن مرحله «چرا؟» می‌گویند) کلافه می‌شوند. این سؤالات در واقع راهی است برای ورود کودک به جهان بزرگسالان، از طریق درونی کردن جهان خارج و تشکیل دادن نماینده‌ای نمادین از اشیاء بیرونی در درون خود. به این ترتیب آموختن اسامی اشیاء، به کودک امکان می‌دهد که آن اشیاء را بدون حضور آنها بتواند در ذهن خود مجسم کند. پدیده‌ای که اصطلاحاً *نگهداری ذهنی* نامیده می‌شود.

در آغاز، واژگان کودک بیشتر شامل اسمهاست، زیرا او در می‌یابد که هر چیزی و هر کسی که در اطراف اوست دارای یک نام است در این فرایند او نام خود را نیز می‌آموزد و به این ترتیب احساس هویت او که تا این مرحله جنبه ادراکی داشت شکل نمادین پیدا می‌کند. به عبارت دیگر تصور از خود^۱ شروع به شکل گرفتن می‌کند، چرا که کودک می‌تواند یک نام و سرانجام تعداد زیادی بر چسب‌های کلامی به آن مجموعه تجربیاتی که او را به عنوان یک فرد از دیگران و از محیط اطرافش متمایز می‌کند، اطلاق نماید.

1) Symbolic 2) self - concept

پس از مرحله یادگیری اسم‌ها، به تدریج افعال، حروف اضافه و دیگر بخشهای دستور زبان وارد گفتار کودک می‌شوند و با تکامل واژگان، او به توصیف اعمال و روابط قادر می‌شود. و بالاخره در مراحل پایانی زبان‌آموزی، کودک به تمیز دادن دوست ضمایر و کاربرد بجای آنها موفق می‌شود. ظاهراً این توانایی بازتابی است از توانا شدن کودک به درک نسبت‌های افراد پیرامون خود با یکدیگر و با خود او. بدون تردید زبان هم منعکس کننده تجربه اجتماعی کودک است و هم شکل دهنده درک او از روابط اجتماعی. به عنوان مثال در زبان فارسی تمیزهای روشن و مشخصی برای نسبت افراد فامیل با یکدیگر وجود دارد. دایه به عنوان برادر مادر به روشنی از عمو به عنوان برادر پدر متمایز است. پدر زن از پدر شوهر با اصطلاح جداگانه تشخیص داده می‌شود. اما مثلاً در زبان انگلیسی چنین تمایزهایی وجود ندارد و واژه Uncle هم به عمو و هم به دایه، Father-in-law هم به پدر زن و هم به پدر شوهر، و واژه Aunt هم به عمه، هم به خاله، هم به زن عمو و هم به زن دایه گفته می‌شود. این نوع واژگان دقیق بدون شک بر دقت آگاهی کودک از این تمایزها می‌افزاید.

در مراحل پایانی شکل‌گیری زبان که پیاژه آنرا *مرحله خود محوری*^۱ می‌نامد رفتارهای متقابل اجتماعی کودک با ارتباطات کلامی او متوازن می‌شود. اما آنچه تحقیقات عملی درباره موضوع خود محوری نشان داده‌اند بیشتر حاکی از آن است که کودک درباره خود صحبت می‌کند تا با خود. در مکالمات دو نفری در این دوره، هر دو کودک طوری صحبت می‌کنند که گویی دیگری حضور ندارد و در واقع چنین به نظر می‌رسد که انگیزه سخن‌گویی آنها حضور دیگری بوده است، اما هیچیک به گفته‌های دیگری گوش نمی‌دهد. همچنین کودکان در این دوره یک حالت *بخشی*^۲ به اشیاء بی‌جان را در بازیهای خود نشان می‌دهند. یعنی با اشیاء بی‌جان هنگام بازی به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی آنها جاندار و زنده‌اند.

به طور خلاصه درجه گسترده‌گنی و پیچیدگی زبان کودک در این دوره می‌تواند بازتابی باشد از غنای محیط اجتماعی و از توانایی کودک در برقرار کردن روابط متقابل اجتماعی. مشاهده کودکان محروم از امکانات، مانند کودکان پرورشگاهی به روشنی نشان دهنده اهمیت زبان در این ارتباط است. زیرا این کودکان غالباً از جنبه‌های مختلف روابط اجتماعی ضعف

1) egocentrism 2) animation

فرایندهای اصلی در رشد شخصیت

سالهای پیش دبستانی دوره ای مهم و اساسی در رشد روابط متقابل اجتماعی و در تحول کارکردها و تواناییهای حرکتی، زبان، و شناختی است. به عنوان مثال وابستگی ای که در دوره پیش از آن نام بردیم در این دوره به صورت پیوند جویی^۱ جلوه می کند. این پیوند جویی به صورت خود را جزئی از گروه دانستن، همکاری کردن با گروه، و سهمی از مسئولیتها را به عهده گرفتن، خودنمایی می کند. همچنین بخش قابل توجهی از تحقیقات در مورد این دوره تحت عنوان *انکاه*^۲ به دیگران در این دوره انجام گرفته است. منظور از انکاه اهمیت گروه در ایجاد احساس امنیت خاطر و پشتگرمی در کودک است. یعنی کودک از این که جزئی و عضوی از گروه است احساس توانایی، دلگرمی و اعتماد به نفس می کند. در این دوره عوامل مختلفی در رشد شخصیت کودک نقش دارند که آنها را به اختصار در اینجا مرور می کنیم.

ساختار خانواده: بدون تردید ساخت خانواده و جایگاهی که کودک آنرا در خانواده اشغال می کند نقش مهمی در رشد شخصیت وی ایفا می کند. به استثنای موقعیت های ویژه، مثل پرورشگاهها یا مهد کودکها، که کودک با گروههایی از افراد در ارتباط است، غالباً ارتباطات اجتماعی کودک منحصر به مادر یا کسی دیگری است که به جای مادر از او مراقبت می کند و ارتباط گسترده تر با محیط اطراف نیز غالباً از طریق مادر برقرار می شود.

این وابستگی به مادر تا ۲ سالگی ادامه می یابد و از آن پس تماس کودک با فرزندان دیگر خانواده و اطرافیان آغاز می شود. در دوره پیش دبستانی گسترشی فزاینده در روابط کودک با گروههای اطراف خود روی می دهد. بدون شك این فرایند گستردگی در خانوادههایی با جمعیت بیشتر و حضور تعداد بیشتری کودک و بزرگسال افزایش پیدا می کند. به این ترتیب گروه نخستین، یعنی خانواده کودک هم از لحاظ تعداد نفقات، هم از نظر نوع ارتباطات با کودک

1) affiliation 2) dependency

و هم از جنبه در اختیار گذاشتن امکانات مختلف می تواند در رشد شخصیت کودک نقش داشته باشد.

ردیف تولد: اثری که پیامدهای وجود برادران و خواهران متعدد برای کودک به وجود می آورد بستگی به ردیف تولد او دارد. فرزند ارشد تا زمانی که نخستین برادر یا خواهر با به دنیا بگذارد شبیه فرزند یکی يك دانه است. تا آن زمان این کودکان توجه کامل والدین را به خود اختصاص می دهند.

تعدادی از محققان توانسته اند تفاوت های قابل توجهی بین فرزند ارشد و کودکان بعدی مشخص کنند که امکان دارد مربوط به تفاوت توجهی باشد که والدین به کودک اول و دوم می کنند. بر طبق گزارش این محققان، فرزند ارشد تمایلات نزدیک بودن و وابستگی بیشتری را نسبت به بزرگترها حفظ می کند، به ویژه وقتی در يك موقعیت اضطراب انگیز واقع می شود و این حالت را به دوره های بعدی کودکی و حتی بزرگسالی نیز منتقل می کند. فرزندان اول، بیش از بعدی ها رفتی که در انتظار دادن يك امتحان اند، به ویژه اگر امتحان مشکل باشد، بچسبجویی همراهی با دیگران بر می آیند و از تنهایی می گریزند. بعضی از یافته های تحقیقی حاکی از آنند که فرزندان ارشد عموماً بیشتر مستعد اضطراب اند که ممکن است بازتابی باشد از بی تجربگی و عدم اطمینان از چگونگی برخورد با پرورش فرزند خود.

اما فرزندان اول ممکن است دارای مزایایی نیز باشند. مثلاً در سخنگویی نسبت به فرزندان بعدی پیشروتر و عموماً انگیزه پیشرفت قوی تری دارند و از لحاظ درسی در مدارس وضع آنها بهتر است. به علاوه، بیشتر احتمال دارد این فرزندان به ارزشهای بزرگترها گردن بگذارند اما فرزندان بعدی ممکن است به جای والدین، بیشتر از همسالان خود تبعیت کنند.

اثرات ردیف تولد در ارتباط با جنس کودک، جنس فرزندان دیگر، و نوع تعامل میان آنها پیچیده تر می شود. کودکان بعدی ممکن است برادران و خواهران خود را بجای والدین سر مشق و الگو قرار دهند. داشتن يك برادر بزرگتر یا داشتن يك خواهر بزرگتر کاملاً فرق دارد و تازه نتیجه تعامل بستگی دارد به اینکه کودک مورد نظر خود پسر باشد یا دختر. به عنوان مثال، بعضی از یافته های آزمایشی حاکی از آنند که پسرانی که دارای خواهری بزرگتر از خودشان باشند، الگوهای رفتاری مردانگی کمتر در آنها شکل می گیرد تا پسرانی که دارای برادری

بزرگتر از خود باشند. اگر برادران یا خواهران کودک بمیزان قابل توجهی بزرگتر از او باشند. ممکن است در فرایند اجتماعی کردن کودک نقش زیادی به عهده داشته باشند. به ویژه اگر مادر آنها شاغل باشد، چرا که آنها بیشتر فرصت الگو و سرمشق قرار گرفتن را در غیاب مادر پیدا می کنند.

تفاوت‌های جنسی؛ یافته‌ها در مورد ترتیب تولد به اهمیت تفاوتها در جنس و تأثیر آن بر رشد شخصیت اشاره دارند. از آغاز تولد، جنس کودک جنبه مهمی از هویت او را به دیگران می شناساند. این امر در نام، در لباس پوشیدن، اسباب بازیها، و وجوه دیگر زندگی او منعکس می شود.

مثلاً شواهدی در مورد فعالیت جسمی بیشتر در نوزادان پسر و زبان آموزی سریعتر در دختران در دست است. بعضی از محققان گزارش داده اند که حتی در دوره شیرخوارگی در دختران تمایلی به پاسخدهی بیشتر به اشخاص وجود دارد در حالیکه پسران بیشتر تمایل به دستکاری اشیاء مختلف دارند.

اما در دوره پیش دبستانی تفاوت‌های آشکاری در تعدادی از ویژگیها از نظر جنس مشاهده می شود. پسران آشکارا پرخاشگرتر از دخترها هستند.

شیوه‌های تربیتی والدین یا نگرش خاص آنها در این مورد نیز می تواند اثرات کاملاً متفاوتی بر پسران و دختران داشته باشد. تنبیه نسبتاً شدید برای رفتار پرخاشگرانه منجر به واپس زنی پرخاشگری علنی در دختران می شود. اما پرخاشگری پسران را افزایش می دهد. به این ترتیب توسعه تفاوت‌های جنسی در رفتار ظاهراً محصول تعاملی چرخه‌ای بین عوامل نهادی و فرهنگی است که از طریق شیوه فرزندپروری والدین اعمال می شود.

عدم حضور پدر و شاغل بودن مادر؛ با اینکه پدران، در نسل فعلی جامعه ما و اغلب جامعه‌های امروزی، نقشی بسیار متفاوت از پدران مقتدر نسل‌های گذشته دارند، با وجود این اهمیت نقش آنها و تأثیر آنها بر فرزندان بسیار زیاد است. این اهمیت از مقایسه کودکانی که در خانواده آنها پدر بطور دائم یا بطور موقت حضور نداشته است روشن شده است. مطالعاتی که در این مورد انجام شده مثلاً نشان داده است که پسران فاقد پدر از یکسو کمتر از

پسران دارای پدر تخیلات پرخاشگرانه دارند (که این تخیلات از ویژگیهای رشد طبیعی پسران شناخته می شود)، و از سوی دیگر استعدادهای عددی آنان ضعیفتر از مهارتهای کلامی آنان است. این اثر فقدان پدر تنها به شکل مستقیم نیست. فقدان پدر به صورت غیرمستقیم نیز در روابط مادر با فرزندان تأثیر می گذارد. مادران چنین خانواده‌هایی نسبت به فرزندان سختگیرتر و روابط آنها با فرزندان خود خشن تر است. زیرا برای افعال کنترل ناچارند زست پدرا نه بگیرند. در خانواده‌هایی که پدر و مادر هر دو وجود دارند. معمولاً مادر به عنوان منبع اصلی مهر و عطوفت و بدر مظهر اقتدار و نظم و انضباط دادن جلوه می کند. بنابراین، در خانواده ای که تنها مادر وجود دارد، وی مجبور است هر دو نقش ذکر شده را به صورت ترکیبی دارا باشد. و همچنین از عهده همه گونه مشکلاتی که عدم حضور شوهر از نظر عاطفی برای او دارد، برآید. فقدان پدر ظاهراً اثری فوری تر بر رشد اولیه پسران دارد. اما بعضی اثرات این فقدان در مورد دختران ممکن است در دوران بلوغ ظاهر شود، یعنی هنگامی که باید نقشهای زنانگی خود را ایفا کنند و به مردی دیگر علاقه مند شوند. مطالعات مشابه در مورد فقدان مادران چندان فراوان نیست. زیرا کمتر خانواده ای است که با فقدان مادر بتواند بدون جانشین مادر باقی بماند. اما مطالعاتی در مورد آثار اشتغال مادر بر فرزندان انجام گرفته است. این مطالعات نتوانسته اند به روشنی نشان دهند که اشتغال مادر از نظر جنبه‌های عاطفی و سازگاریهای این کودکان اثرات زیانباری دارد. برخلاف تصور عمومی معلوم شده است که این کودکان نه از نظر اضطراب و احساس وابستگی از کودکان مادران خانه دار بالاترند و نه از نظر اتکال و بخود و اعتماد به نفس که تصور می رود عدم حضور مادر موجب آن باشد. چنین حالاتی بیشتر قابل اسناد به عوامل محیطی و شرایط موقعیتهای خانوادگی است. چه بسا همین عوامل و شرایط بوده است که مادر را وادار به اشتغال در بیرون از خانه کرده است. مثلاً مادری که مجبور به کار کردن در خارج از خانه شده و از این کار ناراضی است یا از عدم صرف وقت با فرزندان خود احساس گناه می کند، بدون شك این حالتها را به درون خانه و به فرزندان خود انتقال می دهد. اما بسیاری از مادران شاغل نیز با فراهم کردن امکانات مالی بهتر برای فرزندان خود به آنها از این جنبه بیشتر می رسند و ممکن است از کار کردن احساس رضایت داشته باشند و همین احساس رضایت بشکل مثبتی در رفتار آنان با فرزندان خود منعکس شود.

برخی دیگر از محققان، (مثلاً هارتلی^۱، ۱۹۶۶)، به شاغل بودن مادران به عنوان شاخصی برای نشان دادن تغییر نقش زنان در جامعه‌های فعلی نظر انداخته‌اند و اثر چنین تغییر رفتاری را در ذهنیت کودکان از لحاظ ادراک نقش والدین بررسی کرده‌اند. نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد دختران مادران شاغل نقش زن را در خانواده‌های فعلی چندان متفاوت با نقش پدر نمی‌بینند و از نظر آنان، دیگر پدر نقش «نان آور خانواده» و مادر نقش اداره‌کننده امور داخل خانه را بازی نمی‌کند. به ویژه آنکه پدران نیز، بنا به اجبار حاصل از شاغل بودن مادر خانواده مسئولیتهایی را در درون خانه به عهده دارند. به نظر می‌رسد که چنین درکی در این دختران توأم با احساس رضایت خاطر بیشتر نسبت به نقش خود در زندگی آینده خانوادگی آنهاست.

آثار اولیه گروه همسالان. ساختار و ترکیب خانواده به هر شکلی که باشد، کودک بتدریج در معرض اثرات گروه‌های همسال خود قرار می‌گیرد. این روند تأثیرپذیری با یافته‌هایی که از مشاهدات گروه همبازیها در مهد کودکها و کودکستانها، یا در محیط زندگی کودک در محله و کوچه به دست آمده‌اند، تأیید شده است. اگر چه در میان کودکان خردسال تعامل سازمان یافته و با دوام کمتر مشاهده می‌شود، با وجود این، این کودکان نسبت به یکدیگر پاسخدهی‌های قابل توجهی دارند. صاحب نظران، بازیهای کودکان سه ساله را موازی^۱ نامیده‌اند، زیرا به نظر می‌رسد که آنها از حضور و مصاحبت یکدیگر لذت می‌برند. گاهیگاهی به صورت دوستانه یا کشمکش در مورد یک اسباب بازی تعامل می‌کنند، اما به طور کلی فعالیتهای جداگانه‌ای را انجام می‌دهند یعنی در تولدی هم فعالیت می‌کنند اما حضور دیگران به آنها آرامش می‌بخشد. در پنج سالگی کودکان در کاربرد وسائل بازی همکاری نشان می‌دهند و از ساخته‌های یکدیگر انتقاد می‌کنند. مدت زمان این بازیها هر چند کوتاه و شامل چند فعالیت مختصر است و شرکت کنندگان معدودی دارد، در عین حال نشانگر میزان آگاهی از حضور دیگران و ظرفیت سازگاری اجتماعی متقابل در این دوره سنی است. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که در همین دوره احساس ما بردن^۱ و هویت گروهی پس از اینکه گروهی از کودکان مدتی به طور مداوم، با هم بازی کردند، مشاهده می‌شود. در همین دوره است که رفتارهای غیرعادی و

1) Hartley 1) Parallel 1) We-ness

شد اجتماعی کودکان یا کناره‌گیری و انزوای آنان توجه والدین و اطرافیان را به خود جلب می‌کند.

بعضی از محققان الگوهای رهبری و ویژگیهای خاصی را که سبب پذیرش کودک در میان دیگر کودکان می‌شود بررسی کرده‌اند. کودکی که غالباً به والدین خود چسبیده است احتمال ضعیفی دارد که مورد پذیرش واقع شود، در حالیکه کودک اجتماعی و فعال احتمالاً از محبوبیت بیشتری برخوردار خواهد بود. همچنین مقدار قابل توجهی رفتار برخاستگراانه از سوی کودکان دیگر قابل قبول است. مطالعات بالدوین^۱ حاکی از آن است که الگوهای سازگاری کودکان در کودکستان با نحوه نفوذ والدین در آنها همبستگی دارد. یافته‌های او نشان می‌دهد که الگوی تربیتی خاصی که او آنرا دموکراسی نامیده است پیش‌بینی کننده شرکت آزادانه و فعال کودک در فعالیتهای مدرسه‌ای، ابراز وجود و رفتار خلاق و سازنده است. از سوی دیگر رفتار خشونت‌بار والدین کناره‌گیری، ترسو بودن، و حتی بازداری و کندگی در رشد مهارتهای حرکتی را به دنبال خواهد داشت.

دوره دبستانی (کودکی میانه) (۶-۱۲ سالگی)

در اغلب جامعه‌ها، کودکان در سنین ۵/۵ تا ۶ سالگی وارد مدرسه می‌شوند و بخش قابل توجهی از وقت خود را در محیط مدرسه می‌گذرانند. روانکاوان، این دوره کودکی را غالباً دوره نهفتگی^۱ می‌نامند. مفهوم ضمنی این اصطلاح آن است که کودک به دوره‌ای رسیده است که امیال جنسی از پس از حل عقده اودیپ^۱ به یک فلات رسیده و در حال تکوین است. تأثیر مرحله بلوغ بر اثر تغییرات فیزیولوژیکی و اجتماعی خاص ظاهر شود.

بیشتر محققان روان‌شناسی که رشد شخصیت را حاصل تعامل بین فرد و محیط اطراف افراد می‌دانند سالهای دبستانی را برای رشد بعضی جنبه‌های شخصیتی بسیار اساسی و مهم تلقی می‌کنند. مثلاً کیگن و ماس بر مبنای مطالعات طولی خود در مورد کودکان چنین می‌گویند: «چهار سال اول دبستان یک دوره سرنوشت‌ساز برای کودک است. او مجبور است که

۱) به محبت نظریه روانکاری در همین کتاب مراجعه فرمائید.

1) latency period 2) Baldwin

رفتار خشن و غیر دوستانه کارکنان مدرسه با دانش‌آموزان و حالت خصومتی است که از این رفتار کارکنان به دروس و خود مدرسه انتقال یافته است.

انگیزه پیشرفت و فرایند اجتماعی شدن

همانگونه که کرندال^۱ (۱۹۶۳) گفته است، پیشرفتهای شغلی و تحصیلی بهترین شاخصهای پایگاه طبقه اجتماعی است. نتایج بیشتر تحقیقات حاکی از آن است که تویترین انگیزه پیشرفت در میان طبقه متوسط دیده می‌شود. اما در عین حال در بعضی جوامع مانند ژاپن انگیزه پیشرفت در تمام طبقات اجتماعی دیده می‌شود هر چند که در میان طبقات مختلف ممکن است تفاوت‌هایی مشاهده شود. طبعاً چنین انگیزه‌ای در مدارس به عنوان یک نهاد اجتماعی نیز ترویج می‌شود و مدرسه، به عنوان یک عامل اجتماعی کردن، انگیزه پیشرفت را در دانش‌آموزان القا می‌کند.

فرایند اجتماعی شدن در جامعه‌ها به طور معمول با استفاده از الگو و سرمشق دادن، پاداشهای اجتماعی مشخص، و دادن آموزشهای ویژه صورت می‌پذیرد. مثلاً یک معلم روستایی برای برانگیختن انگیزه پیشرفت در شاگردان روستا، عکس بزرگ شده همه کسانی را که از آن روستا به شاغلی مانند خلبانی، دبیری، پزشکی و غیره رسیده بودند به دیوار نصب کرده بود. مطالعات مک‌کلی‌گند^۲ و فریدمن^۳ نشان داده است که بین تصورات پیشرفت موجود در اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخپوستان شمال آمریکا و شیوه‌های فرزندپروری و به ویژه میزان تأکید بر استقلال فردی همبستگی قابل توجهی وجود دارد.

در جریان اجتماعی شدن از نظر محیط اجتماعی، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. محیطهای غنی از نظر فراهم کردن امکانات پیشرفت (مثلاً پیشرفت تحصیلی) از قبیل کتاب، تصاویر، بحثهای میان افراد خانواده و خلاصه انواع محرکهای محیطی، در مقایسه با محیطهای فقیر، از هر نظر مساعدتر و آماده‌ترند.

در بررسی منابع تفاوتها میان محیطهای غنی و محیطهای فقیر باید بین انگیزه پیشرفت درونی^۱ و انگیزه پیشرفت بیرونی^۲ تمیز قائل شد. انگیزه پیشرفت بیرونی هدفی جلب توجه و

بعضی از وابستگیهای خود را کنار بگذارد، به کسب مهارتهای تحصیلی بپردازد و به ایجاد روابط یا همسالان بپردازد. به علاوه او در معرض ارزشها و نگرشهای عوامل اجتماعی تازه‌ای قرار می‌گیرد (مثلاً همکلاسی‌ها و معلمان) که با ارزشهای کنونی او را تأیید می‌کنند یا سبب ایجاد تعارض در او نسبت به ارزشهای خود می‌شوند. وقتی دورهٔ جیب از بلوغ فرا می‌رسد، بسیاری از کودکان تدابیر رفتاری با ثباتی را در زمینه انضامی، رخصاسگری، و مهارتهای عقلی شکل داده‌اند. این زمانی است که می‌توان تصویر نسبتاً روسی از چگونگی وضعیت بزرگسالی کودکان داشت.

مدرسه به عنوان يك عامل اجتماعی کردن

رفتن به مدرسه را برای کودکان امری بدیهی و طبیعی می‌دانیم، حتی به موجب قانون سالهای مشخصی از تحصیل برای همهٔ کودکان الزامی است و غالب کودکان همهٔ دوران کودکی و بلوغ خود را در مدرسه می‌گذرانند. از آنجا که مدرسه و کارکنان آن عوامل اجتماعی کردن کودک هستند، کارکرد آنها نه فقط انتقال دانش به کودکان و تربیت آنان است، بلکه وظیفه مهم دیگر آنها این است که فرایندی را که والدین در خانواده برای تربیت آنها آغاز کرده‌اند، ادامه داده به سرانجام برسانند و هماهنگ و همسو با خانواده‌ها ارزشها و الگوهای رفتاری موردنظر فرهنگ جامعه را به کودکان منتقل کنند. البته در غالب جامعه‌ها، مدرسه کوشش دارد تا ارزشها و اخلاق طبقه متوسط جامعه را به کودکان انتقال دهد، زیرا کارکنان مدارس اغلب از طبقات متوسط جامعه‌اند. از آنجا که بسیاری از محققان به اثرات انگیزه پیشرفت در زندگی تحصیلی و شغلی آینده کودک اهمیت زیادی می‌دهند، مدرسه نیز در این مورد وظایف سنگینی به عهده دارد. چو عمومی مدرسه از نظر محبت‌آمیز بودن یا خشن و تنبیهی بودن تأثیر قابل توجه و عمیقی بر این انگیزه خواهد داشت. چنانچه محیط مدرسه محیطی گرم و محبت‌آمیز و دوستانه باشد، شاگرد به آن جذب شده و علاقه او به درس و تحصیل افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، محبت در محیط مدرسه برای او به صورت الگو و سرمشق و عادت در خواهد آمده، در زندگی اجتماعی خود نیز روابط گرم و محبت‌آمیز با دیگران خواهد داشت. اما وجود جو خشن و تنبیهی در مدرسه می‌تواند ذوق و علاقه کودک را نسبت به مدرسه سرکوب کرده، چه بسا او را از درس و مدرسه بیزار کند. بخش قابل توجهی از اوقات تحصیلی در مدارس ناشی از

1) Crandall 2) Mc Clelland 3) Friedman 1) Intrinsic. 2) Extrinsic.

تأیید دیگران است اما ممکن است پیشرفت حاصله برای خود فرد ارضانگنده نباشد. از سوی دیگر انگیزه پیشرفت درونی بیشتر در جهت ارضاء درونی خود شخص است حتی اگر از نظر دیگران پیشرفت حاصله جالب یا مورد توجه نباشد. کردال در يك مرور کلی بر این موضوع همه رفتارهای پیشرفت جویانه را معطوف به هدف جلب تأیید و اجتناب از عدم تأیید می‌داند. به نظر او کیفیت منحصر به فرد رفتار پیشرفت جویانه، در مقایسه با انواع دیگر رفتارهای تأییدطلبانه، این است که رفتار پیشرفت جویانه شامل نمایش نوعی قابلیت است که با معیار عالی بودن ارزشیابی می‌شود. اما منبع ارزشیابی ممکن است بیرونی یا درونی باشد، تأیید یا عدم تأیید نیز ممکن است عینی یا انتزاعی باشد. اما در توضیحات کردال انگیزه پیشرفت عمدتاً بیرونی است.

محققان دیگر، انگیزه پیشرفت را بیشتر درونی تلقی کرده و آنرا در ارتباط با مرفهت و شکست تعریف کرده اند تا بر مبنای تأیید و عدم تأیید. مثلاً وایت^۱ معتقد است که در جریان رشد، موجود زنده مرتباً نیازی درونی به مقابله با محیط را به نمایش می‌گذارد. از دید وایت، انگیزه شایستگی رفتارهایی چون کنجکاری، تسلط یافتن و دستکاری کردن محیط را در برمی‌گیرد. یادگیری و پیشرفت تحصیلی، به هر میزانی که در خدمت مقابله مؤثر با محیط باشند و شامل تجربیاتی باشند که تازه و جالب بوده و حس کارایی را در شخص بالا ببرند، به همان میزان برای آنها از لحاظ درونی انگیزه وجود خواهد داشت اما نیاز برای احساس کارایی ضرورتاً در جهت پیگیری کارهای تحصیلی هدایت نمی‌شود. بسیاری از پسران ده ساله ساختن اتومبیل مقوایی را بر حل کردن مسائل ریاضی ترجیح می‌دهند.

انتظارات اولیه والدین و پاداشهایی که برای استقلال به خود کودکان فراهم می‌کنند ظاهراً قابل اعتمادترین پیش‌بینی کننده انگیزه پیشرفت است. تحقیقات حاکی از آن است که مادران کودکانی که دارای انگیزه پیشرفت قوی هستند انتظار اتکاء به خود را در فرزندان خود در سنین پایین‌تری دارند و این رفتار را قویاً در کودکان پاداش می‌دهند.

دوره بلوغ

اهمیت دوره بلوغ و بحث درباره آن خود به کتابی جداگانه نیاز دارد. آنچه در اینجا می‌آید

1) White

مروری فهرست وار بر بعضی جنبه های مهم و تعیین کننده رشد شخصیت در این دوره است. دوره بلوغ را دوره بعد از کودکی و قبل از بزرگسالی می‌دانند یعنی سنین ۱۴ - ۱۳ تا ۱۹ - ۱۸ سالگی. در غالب جامعه‌ها این دوره دوره تغییرات مهم در زندگی تحصیلی و اجتماعی فرد است. مثلاً از لحاظ تحصیلی غالباً فرد در پایان دوره بلوغ تحصیلات دبیرستانی را به پایان می‌رساند و از نظر اجتماعی کبیر محسوب می‌شود. یعنی جامعه او را به عنوان عضو رسمی، که دارای شخصیت حقوقی است می‌شناسد. چیزهایی از قبیل مالکیت اموال غیر منقول، داشتن گواهینامه رانندگی، حق دادن رأی و نظایر آنها از جمله امتیازاتی است که فرد در اواخر دوره بلوغ می‌تواند به دست آورد.

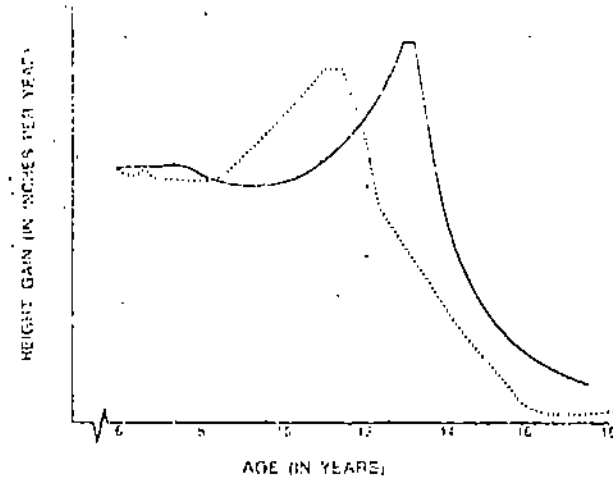
از سوی دیگر بعضی از صاحب نظران روان شناسی رشد، مثلاً اریکسون^۱ دوره بلوغ را دوره تعارض و بحران می‌دانند. زیرا از یکسو غرایز جوان در شکل تکامل یافته خود نیاز به ارضاء به صورت انتخاب همسر و تشکیل خانواده پیدا می‌کند و از سوی دیگر مشکلات و مسائل اقتصادی و اجتماعی که جوان ممکن است با آنها روبرو باشد، سدا راه این ارضای تمایلات می‌شوند. تا آنجا که استانی هال^۲ دوره بلوغ را دوره «توفان و فشار روانی» می‌خواند.

رشد بدنی در دوره بلوغ

ظهور دوره بلوغ برای بسیاری از کودکان با افزایش سریع میزان رشد بدنی همراه است. افزایش قد و وزن بیش از تولد و در اوائل بعد از تولد بسیار سریع است. بعد میزان رشد در طول دوره پیش دبستانی کاهش پیدا می‌کند و در طول دوره دبستانی به يك روند ثابت می‌رسد. این روند سپس به وسیله جهش رشد قد و وزن در دوره بلوغ به هم می‌خورد و در دختران حدود ۱۱ تا ۱۳ سالگی و در پسران بین ۱۳ تا ۱۵ سالگی سرعت رشد قد و وزن تقریباً شبیه دوره بعد از تولد است. (نمودار ۱-۳) رشد دختران در نواحی لگن و رشد پسران در نواحی شانه و تنه افزایش ویژه پیدا می‌کند و در نتیجه دختران شکل زنانه و پسران حالت مردانه پیدا می‌کنند. البته در این فرایند محور اصلی رشد دستگاه تولید مثل و ترشح هورمونهای جنسی است

1) Erikson 2) Stanley Hall

که به پسران خصوصیات ثانوی جنس مذکر، مانند کلفت شدن صدا، رویدن مو در صورت و در دختران رشد سینه ها و آغاز عادت ماهانه می بخشد. در بعضی جوامع ظهور علائم با برخی واکشهای اجتماعی نسبت به دختر و پسر همراه است. ممکن است مراسم خاصی به عنوان پذیرش جوان به جامعه به عنوان فردی بزرگسال انجام گیرد.



نمودار ۳-۱. رشد قد پسران و دختران در دوره بلوغ. این منحنی ها مربوط به اوج دوره رشد یعنی ۱۴-۱۵ سالگی در پسرها و ۱۲-۱۳ سالگی در دخترها است (اقتباس از تانر، ۱۹۶۳)

در همین دوران و در جریان همین تغییرات بدنی، تغییراتی نیز از نظر روانی در جوان پیدا می شود. نخستین وجه چنین تغییراتی پذیرش نقش مربوط به جنس و تصور از جنسیت به عنوان مرد بودن و زن بودن است این تغییرات بدنی معمولاً با برخی اضطرابها و دلواپسی ها از وضعیت فعلی، از مسئولیتهای کنونی و از ابهامی که در آینده فرد وجود دارد دیده می شود. در همین دوره است که جوان از نظر روحی به توضیح درباره وضع خود و آشنا شدن با حقایق زندگی نیاز فراوانی پیدا می کند. نسلهای کنونی، به ویژه در نسلهای طبقات متوسط جامعه،

1) Tanner

غالباً در آستانه دوره بلوغ اطلاعات مختلفی در اختیار نوجوان خود قرار می دهند. مثلاً مادران درباره عادت ماهانه، مشخصات و ویژگیهای آن و چگونگی برخورد نوجوان با آن با دختران خود صحبت می کنند. همچنین تغییرات گوناگون در پسران به وسیله پدران با آنان مورد بحث قرار می گیرد. اما نسلهای پیشین اغلب اذعان دارند که برای ورود به مرحله بلوغ هیچگونه اطلاعات و پیش آمادگی نداشته اند. صاحب نظران، متفق القولند که ارائه اطلاعات مربوط به بلوغ در آستانه رسیدن نوجوانان به این دوره، از نظر بهداشت روانی و از نظر پیدا کردن تصویر روشنی از آنچه به زودی در زندگی جوان پیش خواهد آمد اهمیت زیادی دارد.

رشد عقلی و پیشرفتهای درسی

در دوران بلوغ، رشد عقلی از رشد جسمانی سرعت کمتری دارد. آزمونهای مختلف استعداد یک روند صعودی را در حدود اواخر دوره نوجوانی نشان می دهند. تفاوتهای جنسی در الگویابی تواناییها عمدتاً در دوره دبیرستان بارزتر است. پسران در آزمونهای ریاضی و دختران در آزمونهای کلامی نمرات بالاتری به دست می آورند. همچنین در زمینه رشد اجتماعی مثلاً رشد ارزشهای اخلاقی در دوره بلوغ در مقایسه با دوره های قبل یک تفاوت ماهوی از نظر تفکر به وجود می آید. یعنی فرد بالغ از نظر نوع استدلالهای مربوط به مسائل اخلاقی کاملاً با فرد پیش از دوران بلوغ تفاوت دارد. مثلاً طبق نظر پیاز، کودکان در مرحله قبل از بلوغ (به عنوان مثال در دوره دبستان) به نتیجه اعمال بیشتر اهمیت می دهند، در حالی که فرد بالغ به انگیزه و نیت در انجام دادن آن عمل بیشتر اهمیت می دهد. این نوع تفاوتها مستلزم رسیدن به رشد عقلی خاصی است که توان قضاوت آگاهانه را در فرد به وجود می آورد.

برای بالین با هوش تر و جوانان خانواده های علاقه مند به امر تحصیل، این دوره از نظر کشف اصول عقلی اهمیت زیادی دارد. تأکید جامعه برداشتن تحصیلات باعث شده است که جوانان نیز فشاری را بر خود حس کنند تا خود را به سطوح بالای پیشرفت تحصیلی برسانند. به ویژه در جامعه ما، که دشواری بزرگی به نام کنکور دانشگاهها در برابر جوانان قد علم کرده است، این فشار بیشتر محسوس است. جالب توجه است که در این مورد ما شاهد کوششهای فوق العاده ای از سوی جوانان برای غلبه بر غول کنکور هستیم. هجوم جوانان به آموزشگاههای خصوصی، گرفتن معلم خصوصی، درس خواندن های پیگیر، همگی از یکسو

حاکمی از اهمیتی است که جامعه به پیشرفت‌ها و موفقیت‌های تحصیلی جوانان می‌دهد و از سوی دیگر حاکمی از پذیرش مسئولیت و کوشش‌های صمیمانه جوانان در این مورد است. اما باید توجه داشت که هنگام با این کوشش‌ها، جوانان در عین حال دچار يك حالت تنش و فشار روحی هستند. به عبارت دیگر، همان احساس فشار اجتماعی و احساس مسئولیت، جوانان را دچار تعارض و کشمکش‌های روانی در این دوره می‌کند. این تعارض‌ها یا به صورت رویکرد جاذب - جاذب^۱ است مانند تعارضی که بر اثر دشواری در انتخاب یکی از دو رشته مطلوب (انتخاب پزشکی یا مهندسی) حاصل می‌شود، یا به صورت تعارض جاذب - دافع^۲ مانند علاقه به رشته پزشکی اما دشواری بدیرفته شدن در کنکور و زحمت فراوان برای مطالعه دروس آن جلوه می‌کند. به هر صورت، رشد استعدادها و توانایی‌های فکری در این دوره با مقداری فشار روانی و تنش همراه است.

خودمختاری، طغیان و روابط خانوادگی

یکی از تکالیف اصلی به رشد پیشرفت در جهت خودمختاری و استقلال مربوط می‌شود. خودمختاری جنبه‌های متعددی دارد که به آنها عنوان خود - گردانی^۳ داده شده است این جنبه‌ها از یکسو عبارتند از: خود - رهبری، توانایی رسیدگی به کارهای خود بدون کمک والدین و دیگران، و پذیرش مسئولیت‌های اضافی و روزافزون. از سوی دیگر، سؤال مربوط به میزان و درجه خودمختاری که جوان به دست می‌آورد مطرح است، یعنی تا چه میزان وابستگی دوران کودکی به والدین پایان می‌پذیرد و یا کاهش پیدا می‌کند. مطالعات انجام گرفته، تفاوت‌هایی را میان دو جنس نشان می‌دهند.

جالب توجه اینکه دختران ظاهراً بیش از پسران به استقلال و خودمختاری دست می‌یابند به طوریکه در فرهنگ‌های غربی دختران بالغ بیشتر از پسران به مشاغل روی می‌آورند و در کارهای خانه مسئولیت‌های بیشتری می‌پذیرند و به طور کلی خودگردانی بیشتری از پسران نشان می‌دهند. جوانان در این دوره این باور را در خود شکل می‌دهند که دوستان می‌توانند به همان اندازه به آنها نزدیک باشند که افراد خانواده. با شکل‌گیری این باور آنها در راه استقلال

1) approach - approach 2) approach - avoidance 3) self - sufficiency

عاطفی از خانواده گام‌هایی برمی‌دارند و ضمن برقراری روابط دوستانه با همسالان و دوستان کم‌کم از نظر عاطفی از خانواده فاصله می‌گیرند و به استقلال نسبی در این مورد می‌رسند. به ندرت ممکن است که جوان مجبور به کشمکش و مبارزه برای استقلال خود بشود اینجاست که مسأله طغیان و سرورش نوجوان نسبت به اقتدار والدین مطرح می‌شود. این گونه درگیرها معمولاً بین جوان یا والدین اقتدار طلب که طرفدار تسلط والدین بر فرزندان هستند و توقعات فراوانی از فرزندان خود دارند پیش می‌آید. گاهی نیز کشمکش‌ها حاصل کوشش جوان برای یافتن استقلال در نحوه لباس پوشیدن و عادات خاص رفتاری نظیر دیر به خانه آمدن است.

اما در زمینه استقلال در باورها و نگرش‌ها، قضیه فرق می‌کند. غالب تحقیقات مربوط به نگرش و باورها حاکمی از آنند که جوانان تا پایان دوره دبیرستان نگرش‌ها و باورهایی بسیار شبیه به باورها و نگرش‌های افراد خانواده خود دارند. علت این نوع شباهت‌ها روشن است. والدین در خانواده، همواره مهمترین سرمشق و الگوی فرزندان خود هستند و بیشتر رفتارهای کودکان تقلید رفتار والدین است به ویژه آنکه والدین با نشان دادن الگوهای رفتاری مشابه رفتار خود به وسیله کودکان و جوانان آنها را مورد تسبیح و ترویج قرار می‌دهند. همچنین تحقیقات حاکمی از آنند که استقلال نگرشی و اعتقادی و خودمختاری در باورها س از ورود جوان به دوره‌های تحصیلات عالی و دانشگاه‌ها روی می‌دهد. تفاوت نگرش‌های فارغ التحصیلان دانشگاهی با نگرش‌های والدین آنها در بسیاری از مطالعات مربوط نشان داده شده است.

آنچه در این زمینه حائز اهمیت است، آگاه بودن والدین نسبت به کوشش‌های این دوره برای کسب استقلال در جوانان است. این آگاهی می‌تواند از این جهت مفید و سازنده باشد که والدین به جای درگیر شدن و مخالفت با جوانان و افزودن به تنش‌ها و فشارهای روحی آنان الگوهای رفتاری و واکنش‌های خود را مطابق با الزامات سنی فرزندان خود تنظیم کنند و به آنان امکان گذر بدون گرفتاری و ناراحتی از این مرحله را بدهند. زیرا فشارهای والدین در این مرحله، به علت حساسیت این دوره، سبب گرفتاری‌های متقابل برای والدین و فرزندان بالغ آنها می‌شود. همچنین برخی رفتارهای ضد اجتماعی و بزهکاری‌های جوانان و مخالفت آنها با هر منبع قدرت حاصل همین فشارهای خانوادگی بر جوانان و عدم درک حساسیت موقعیت آنهاست.

در دوره کودکی میانه به اهمیت روابط با همسالان در دوره کودکی میانه اشاره کردیم و گفتیم که این روابط در اجتماعی کردن کودک تأثیر بنیادی و اساسی دارد. همین تأثیر تا دوران بلوغ نیز ادامه پیدا می‌کند. اما سبک و کارکرد این روابط تغییرات زیادی پیدا می‌کند. مثلاً در معیارهای بذریض اجتماعی و محبوبیت تغییراتی پیدا می‌شود. در مطالعاتی که برای سنجش ویژگیهای مربوط به محبوبیت در سن ۱۲ سالگی و بعد در سن ۱۵ سالگی انجام گرفتند است نشان می‌دهد که در دوره پیش از بلوغ همسالان محبوب با معیارهایی از قبیل فعال بودن، مهارت در بازیها، داشتن شوق و ذوق، شوخ طبعی، شاد بودن، دوستانه رفتار کردن، و جرأت داشتن مشخص می‌شوند. همچنین تلوغ بودن، توجه جویی و نامرتب بودن نیز از خصوصیات محبوب بودن در سرها قلمداد شده است. برعکس دختران محبوب تمیز و مرتب، آب، دارای رفتار دوستانه و شوخ طبع و خلاصه يك «بانوی كوچك» توصیف شده‌اند اما در اواسط دوران بلوغ، این معیارها تغییر می‌کند و در هر دو جنس به هم نزدیک می‌شود. مثلاً ویژگیهای با ارزش از نظر هر دو جنس شامل رفتار دوستانه، خوشرویی، شوخ طبعی، جذابیت بدنی، مهارت در بازیها و ورزشها، و وفار اجتماعی است.

این دوره همچنین دوره دوستیهای پایدار، فداکاری و وفاداری نسبت به دوستان و بالآخره علاقه به جنس مخالف و عشق‌های زودگذر در آغاز دوره و عشقهای با دوام و ثابت در پایان آن است. در اوایل دوران بلوغ (۱۲ یا ۱۳ سالگی) دختران بیشتر به دوستان بچشم نریك در فعالیتها نگاه می‌کنند و می‌گویند که يك دوست یابستی طوری باشد که بتوان به راحتی با او کنار آمد و اما در میانه دوران بلوغ (۱۴ تا ۱۶ سالگی) تغییری در این نگرش در جهت ارزش گذاشتن به وفاداری در دوستی مشاهده می‌شود. دختران در این مرحله سنی به دوست بیشتر به چشم محرم اسرار و سنگ صبور نگاه می‌کنند. بالآخره در پایان دوره بلوغ (۱۷ یا ۱۸ سالگی) کتشی جوان بیشتر به سوی جنس مخالف است و دوستان همجنس اهمیت پیشین خود را از دست می‌دهند. البته این به معنی قطع روابط دوستی با همجنسان نیست، بلکه در این مرحله حساسیت آنها نسبت به احساسهای دوستان بیشتر می‌شود، اما در عین حال آگاهی آنان نسبت به فردیت خود آنها افزایش پیدا می‌کند و همین آگاهی سبب می‌شود که تنازتهای دوستانش را با خود او برایش قابل تحمل‌تر سازد.

وابستگی یکی از واکنشهایی است که در دوران نوزادی در تواراد نسبت به مادر ایجاد می‌شود و حاکی از احساس امنیت خاطر در نوزاد بر اثر وجود حضور مادر است این الگوی رفتاری در حیوانات نیز مشاهده شده است و ظاهراً نقش مهمی در رشد شخصیت دارد.

رفتارهای گوناگون دیگری نظیر رفتار اکتشافی، اضطراب، سختگیری و نظایر آنها را می‌توان در دوران نوزادی ریشه‌یابی کرد. علاوه بر این عوامل محیطی گوناگون در این دوره در رشد شخصیت تأثیر می‌گذارند که مهمترین آنها الگوهای فرزندپروری و اجتماعی کردن کودک است.

در دوره پیش دبستانی بسیاری از الگوهای رفتاری آغاز شده در دوره شیرخوارگی به تکامل خود ادامه داده و شکل‌گیری شخصیت را در مرحله‌ای بالاتر امکان‌پذیر می‌سازند. رشد زبان در کودک سبب توانایی او به بازنمایی اشیاء و رویدادهای بیرونی به صورت نمادها و سمبولها می‌شود که حاصل آن شکل‌گیری تصور از خود در کودک است. عوامل متعددی در رشد شخصیت و ایجاد تفاوت میان شخصیت کودکان مختلف نقش دارند که از آن میان می‌توان به ساختار خانواده، ردیف تولد، تفاوت‌های جنسی، حضور یا عدم حضور والدین در خانواده، ابراهات گروه همسالان و مانند آنها اشاره کرد.

دوره کودکی میانه از این لحاظ در رشد شخصیت اهمیت دارد که کودک در محیط مدرسه با کودکان دارای شخصیت‌های گوناگون در تماس و مرابوده است. روانکاران این دوره را دوره نهفتگی از نظر رشد جنسی می‌دانند و معتقدند که شخصیت کودک پس از حل عقده اودیب در این دوره در يك حالت فلات به سر می‌برد.

مدرسه در دوره کودکی میانه یا دبستانی نقش مهمی در اجتماعی کردن کودک ایفا می‌کند. در اینجا است که هماهنگ و همسو بودن خانواده و مدرسه می‌تواند تأثیری مثبت بر شخصیت کودک داشته باشد. همانطور که اختلاف و ناهماهنگی بین این دو نهاد در ایجاد حلال در رشد شخصیت می‌تواند اهمیت پیدا کند.

از جوه مهم تفاوت در شخصیت کودکان در این دوره تفاوت در انگیزه‌ی بیشتر است به معنای عنوان نبرری محرکه افراد به سوی زندگی آینده آنها عمل می‌کند. از دیدن جنبی مرتفعان میزبان و سدت انگیزه‌ی بیشتر در جامعه‌ها عمدتاً نابع سبب‌های

خلاصه فصل سوم

تاریخچه زندگی يك فرد در واقع مدت‌ها پیش از تولد او آغاز می‌شود زیرا تأثیر عوامل ژنتیکی و محیطی پیش از تولد آغاز می‌شوند. معمولاً رشد شخصیت را پس از تولد طی چند دوره مورد مطالعه قرار می‌دهند که عبارتند از: دوره شیرخوارگی (از تولد تا ۲ سالگی)، دوره پیش دبستانی (۲ تا ۶ سالگی)، دوره کودکی میانه (۶ تا ۱۲ سالگی) و دوران بلوغ.

دوره شیرخوارگی از جهات گوناگون بر رشد شخصیت در دوره بزرگسالی تأثیر می‌گذارد. چرا که بیشتر ویژگی‌های شخصیتی دوره‌های بعدی رشد را می‌توان در این دوره ردیابی کرد. همچنین نکته جالب در این دوره آن است که حتی از نظر شخصیت دوره نوزادی نیز بین کودکان مختلف تفاوت‌های قابل توجهی مشاهده می‌شود که حاکی از تأثیرات متفاوت عوامل ژنتیکی و محیطی هستند. متلاً وجود واکنش مانع محرک در بعضی نوزادان است که در نهایت منجر به اختلال شخصیتی در خود فروروی می‌شود. نکته جالب دیگر وجود ثبات در بعضی از الگوهای واکنشی است که آغاز آن از دوره نوزادی است. یعنی رفتار خاصی که در دوره نوزادی در کودک مشاهده می‌شود تا سنین بزرگسالی درام پیدا می‌کند. تحقیقات فراروانی این نکته را تأیید کرده‌اند.

فرزندپروری در فرهنگهای مختلف است. همچنین میان انگیزه پیشرفت درونی و انگیزه پیشرفت بیرونی باید تمایز قائل شویم. انگیزه پیشرفت درونی برای خود فرد ارضاکنده است اما ممکن است از نظر اجتماعی قابل قبول نباشد. انگیزه پیشرفت بیرونی هدفش جلب توجه دیگران است اما ممکن است برای خود فرد ارضاکنده نباشد.

دوره بلوغ با رشد سریع و تغییرات بارز جسمی مشخص می‌شود. ظهور علائم جنسی ثانوی نظیر رویدن مو در صورت سران و تغییر صدا در دختران مختص این دوره است. در عین حال این تغییرات جسمی با تغییرات روانی مختلفی همراه است و نه همین جهت دوره بلوغ یکی از دوره‌های جالب و حتی اسرارآمیز رشد شخصیت شناخته می‌شود. پذیرش نقش مربوط به جنس، نخیل درباره آینده، کوشش برای پیشرفت از جمله این ویژگیها است. در عین حال ایجاد حس خودمختاری و ظفیان بر علیه هنجارهای تحمیلی از سوی خانواده و اطرافیان، گرایش به گروه همسالان و وابستگی به گروه، دوستیهای پایدار، فداکاری وفاداری نسبت به عهد و بیمان نیز از وجوه مشخصه شخصیت جوان در دوران بلوغ است.

خودآزمای فصل سوم

- ۱- ویژگیهای رشد شخصیت را در دوران شیرخوارگی بیان کنید.
- ۲- وجود تبات در الگوهای واکنشی نوزادان را توضیح دهید.
- ۳- چگونگی رویایی واکنشهای اجتماعی دوران بزرگسالی را در دوران شیرخوارگی توضیح دهید.
- ۴- نظریه روانکاری شیردادن مادر به نوزاد را بیان کنید.
- ۵- اضطراب در بزرگسالی و نحوه ریشه‌یابی آنرا در شیر خوارگی بیان کنید.
- ۶- شکل‌گیری سخنگویی را در دوره شیرخوارگی توضیح دهید.
- ۷- ویژگیهای مهم رشد شخصیت در دوره پیش دبستانی را توضیح دهید.
- ۸- ویژگیهای رشد شخصیت را در دوره دبستانی توضیح دهید.
- ۹- ویژگیهای مهم رشد شخصیت را در دوره بلوغ توضیح دهید.

فصل چهارم

نظریه‌های شخصیت

۵

هدفهای رفتاری فصل چهارم

از شما انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

- ۱- نظریه‌های روانکاوانه شخصیت را نام ببرید.
- ۲- سطوح فعالیت روانی و سه وجه شخصیت را از دید فروید نام برده و هر يك را به اختصار توضیح دهید.
- ۳- مراحل رشد روانی - جنسی کودک را از دید فروید نام برده و توضیح دهید.
- ۴- انتقادات وارده بر نظریه فروید را شرح دهید.
- ۵- ساختار شخصیت را از نظر یونگ توضیح دهید.
- ۶- دو طبقه درون‌گرا و برون‌گرا را از نظر یونگ شرح دهید.
- ۷- اصول و ویژگیهای نظریه آدلر را توضیح دهید.
- ۸- انتقادات وارده بر نظریه‌های یونگ و آدلر را بیان کنید.

هـ نظریه‌های کوچک شامل نظریه‌های معروف به نظریه‌های نوار باریک^۱ که امروزه بیشتر مورد توجه واقع شده‌اند.

فصل چهارم

نظریه‌های شخصیت

می‌توان گفت که نظریه‌های شخصیت از زمانی که جالینوس^۱ حکیم یونانی، افراد انسانی را از نظر غلبهٔ اخلاط چهارگانه به تیپ‌های صفراوی، بلغمی، دموی و سوداری تقسیم کرد و برای هر یک از این تیپ‌ها ویژگی‌های معینی قائل شد، آغاز شده است. از آن زمان تا زمان حاضر نظریه‌های گوناگون با گرایشها و زمینه‌های متفاوتی دربارهٔ شخصیت انسان عرضه شده است. در اینجا ما برای رعایت اختصار مروری گذرا بر نظریه‌ها خواهیم داشت و در این مورد تقسیم‌بندی زیر را از نظریه‌ها به کار می‌بریم:

الف - نظریه‌های روانکاوانه فروید، یونگ، و آدلر

ب - نظریه‌های شناختی به عنوان نمونه نظریهٔ جرج کلی

د - نظریه‌های تحلیل عاملی شامل نظریهٔ کانل و آیزنک.

ج - نظریه‌های تیپ‌شناسی شامل نظریهٔ کرچمرو شلدون.

(۱) این طبقه‌بندی به بفراط حکیم نیز نسبت داده شده است.

می آید با واقعیت تطبیق داشته و مناسب یا موقعبت های محیطی است این سطح شامل نیروهای عقلی نظیر حافظه، دقت و توجه، تصور از بدن و آگاهی از حالات عاطفی است. سطح دوم سطحی است که تصورات و دانسته های موجود در آن به زحمت به خاطر می آیند.

مطالبی که به اصطلاح نوك زبان گیر می کند. در این بخش قرار دارند. این سطح را نیمه آگاه^۱ یا ضمیر نیمه آگاه می نامد. تصور ما از آنچه در نیمه آگاه است ممکن است مطابق با واقعیت هم نباشد.

سطح سوم که در عمیق ترین بخش شعور ما نهفته است. سطح ناآگاه یا ضمیر ناآگاه یا ناخودآگاه^۲ خوانده شده است. آنچه در این منطقه تاریک از شعور واقع شده عبارتند از احساسها، امیال و تفکرانی که در تحت کنترل اراده انسان نبوده و به قوانین منطقی زمان و مکان مخدود نیست و در حال عادی نسبت به آنها آگاهی نداریم. این سطح در عین حال عمیق ترین و بزرگترین سطح فعالیت روانی است. درست است که ما از آنچه در این سطح وجود دارد آگاهی نداریم اما این بدان معنی نیست که وجود ندارند یا فعال نیستند. برعکس به نظر فروید، این بخش از همه بخشهای دیگر فعالتر بوده و منشأ اغلب بیماریها و ناپهنجاریهای روانی هستند. فروید درباره تقسیم بندی سطوح فعالیت روانی گفته است که می توان آنرا به کوه یخی تشبیه کرد که بخش اعظم آن در زیر آب قرار دارد و بخش کوچکی از آن از آب بیرون است. قسمت زیرآب ناخودآگاه و قسمت خارج از آب بخش آگاه ذهن است. همچنین از نظر دسترسی به محتوای بخشهای خودآگاه، ناخودآگاه و نیمه آگاه ذهن می توانیم مثال شمعی را که در اتاقی روشن است در نظر بگیریم. منطقه ای کاملاً روشن در اطراف شمع وجود دارد که اشیاء داخل آن محوطه به خوبی واضح و روشن است. در اطراف منطقه روشن. منطقه ای نیم روشن قرار دارد که اشیاء درون آن به روشنی پیدا نیستند. در این منطقه احتمال اشتباه و ابهام وجود دارد. باز هم در اطراف منطقه نیم روشن منطقه دیگری است که کاملاً تاریک است و البته این بخش از هر دو بخش قبلی وسیعتر است. اما اینکه ما منطقه تاریک را نمی بینیم دلیل بر این نیست که در آن منطقه چیزی وجود ندارد. واقعیت آن است که در

1) Subconscious 2) unconscious

فصل چهارم

نظریه های روانکاوانه

الف - نظریه فروید

زیگموند فروید^۱ پزشک و روان شناس معروف اطریشی، در سال ۱۸۵۶ در قرائ بورگ اطریش به دنیا آمد. در سال ۱۸۸۱ به اخذ دکترای پزشکی نائل آمد و ضمن انجام کارهای پزشکی در بیمارستانها و مطب خصوصی خود، به تحقیقات در عصب شناسی پرداخت و در سال ۱۹۲۹ پس از آنکه بر اثر فشار نازیهای آلمان به انگلستان مهاجرت کرده بود، در لندن درگذشت.

فروید در جریان خدمات پزشکی خود گاه با بیمارانی برخورد می کرد که در عین بیمار بودن هیچگونه عارضه جسمی نداشتند. وی در نوشته های اولیه خود این گونه بیمارها را تحت کنترل مغز دوم دانست و همین مغز دوم بود که در جریان تحقیقات او کم کم تکامل یافت و به نام ناخودآگاه^۲ یا ضمیر ناآگاه نامیده شد. وی به تدریج به این نتیجه رسید که انسان دارای سه سطح فعالیت روانی است. سطح اول خودآگاه^۳ یا ضمیر آگاه است که آنچه در آن بخاطر

۱ رجوع کنید به کتاب the passions of the mind نوشته ابروینگ استرن.

1) Sigmund Freud 2) unconscious 3) Conscious

ساختار شخصیت

به عقیده فروید، آنچه سبب فعالیت و بویائی انسان می‌شود انرژی کلی حیاتی است که از دو بخش سازنده و مخرب تشکیل می‌شود. بخش سازنده همان نیروی زندگی است که در خدمت انگیزه صیانت ذات بوده و می‌کوشد زندگی ما را حفظ کند (لیبیدو). در مقابل این نیرو، نیروی مرگ^۱ قرار دارد که همواره سعی دارد ما را به سوی مرگ سوق دهد. این انگیزه شخص را به سوی خود آزاری، خودکشی و رفتارهای برخاستگراانه سوق می‌دهد.

ساختار شخصیت انسان از نظر فروید دارای سه وجه مشخص است:

الف - نهاد: نهاد مرکب از غرائز، تمایلات، و خواسته‌های شخص است. اصرار نهاد بر ارضای بدون قید و شرط این غرائز و تمایلات است. به عبارت دیگر، نهاد تابع اصل لذت است. همه کسی نهاد را در هنگام تولد با خود به همراه دارد و در تمام طول زندگی خود نیز آنرا با خود به همراه دارد.

اما باید توجه داشت که نهاد همیشه منبع سرّ و بندی نیست بلکه نهاد است که ما را به رفع نیازهایی چون گرسنگی، تشنگی، گریز از مخاطرات و نظایر آنها برمی‌انگیزد و به فعالیت وادار می‌کند. البته نهاد جنبه‌های منفی و خواسته‌های نامقبول و غیرمعتول نیز دارد. اما در این زمینه‌ها نهاد غالباً با من و من برتر در تعامل است و عمدتاً تحت کنترل آنها قرار دارد.

ب - من: یا خود: گفتیم که نهاد تابع هیچ قید و بندی نیست و ارضای صرف تمایلات و نیازها را می‌طلبد. از سوی دیگر جامعه و محیط نیز نمی‌تواند نای بند نبودن به هیچ اصلی را بپذیرد. سابرین وجه دیگری از شخصیت فرد در اینجا وارد عمل می‌شود که تابع اصل واقعیت است. بنی از یکسو به ارضای خواسته‌ها و تمایلات همت می‌گمارد و از سوی دیگر این

۱- سال برگرفته از کتاب روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاناس. ناشر: سروش ایردین است.

1) eros 2) libido 3) Thanatos 4) id 5) ego

ارضای را در چهارچوب مندرجات و ضوابط قابل قبول اجتماعی تحقق می‌بخشد. مثلاً ارضای میل جنسی از سوی نهاد يك ضرورت حتمی است. اما خود که طرفدار اصل واقعیت است ارضای میل جنسی را در چهارچوب تشکیل خانواده که از نظر اجتماعی مقبول است انجام می‌دهد. با میل به برخاستگری را که خواست نهاد است در قالب ورزشها و فعالیت‌های گوناگون بدنی ارضا می‌کند. اصل لذت، ذاتی و فطری است اما اصل واقعیت اکتسابی است. یعنی انسان با اصل لذت به دنیا می‌آید اما با راهنمایی اطرافیان و تجاربی که کسب می‌کند معنی واقعیت را می‌فهمد و درک می‌کند که چگونه باید با خویشمن و محیط خود رفتار کند.

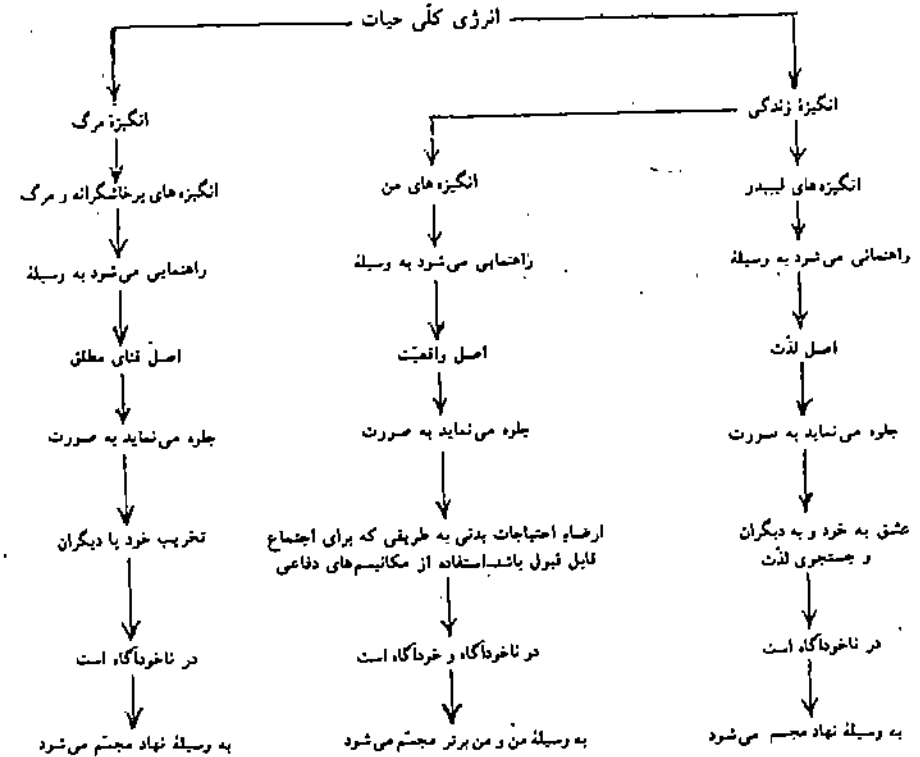
ج - من برتر یا فراخود: فراخود در حقیقت نقطه مخالف و ضد نهاد است یعنی هر اندازه نهاد کوشش به ارضای بدون چون و چرای غرائز و تمایلات دارد، فراخود سعی در محدود کردن و محروم کردن ما از همه لذتها و ارضای نیازها دارد. محتوای فراخود که در نظریه فروید معادل وجدان اخلاقی است، عبارت از ایده‌آلهای انسانی و اخلاقی و حره کنترل و سانسور شخصیت است. توجه فراخود به کمال است نه لذت و خوشی. فراخود، هم با نهاد در مبارزه و مخالفت است و هم با من، زیرا کار او از یکسو جلوگیری از بر آورده شدن خواسته‌های نهاد به ویژه خواسته‌های جنسی و برخاستگراانه است. و از سوی دیگر قانع کردن من با خود برای جایگزین کردن هدفهای اخلاقی بجای هدفهای واقعی و توجه دادن شخص به کمال و سعی در وصول به آن. به يك معنی بین نهاد و فراخود همواره کشمکش و منازعه درگیر است و من در این وسط نقش میانجی را بازی می‌کند. جدول صفحه بعد این جنبه‌های نظریه فروید را خلاصه می‌کند.

رشد روانی جنسی! از نظر فروید

فروید معتقد است که رشد شخصیت کودک که به نظر او از آغاز تولد شروع می‌شود در حدود ۵ - ۶ سالگی بیشترین اهمیت را پیدا می‌کند. این رشد در سنین حدود ۱۴ سالگی کامل می‌شود. در طی این دوران رشد، انرژی روانی لیبیدو در مراحل مختلف در نقاط مختلف

1) Superego 2) psycho-sexual

بدن کودک تمرکز پیدا می‌کند و بر همین اساس لذت کودک در هر مرحله متمرکز بر ناحیه ویژه‌ای از بدن او است. وی دوره‌های رشد را به سه دوره به شرح زیر تقسیم کرده است.



جدول ۴-۱: تجسم مطرح ضایت روانی و ساختار شخصیت براساس نظریه روانکاری فروید. (انتیاس با اندکی تغییر از روانشناسی شخصیت از دیدگاه مکانی)

الف - دوره کودکی: که از تولد تا سن شش سالگی ادامه دارد و خود به سه مرحله زیر

تقسیم می‌شود:

۱. مرحله دهانی^۱ (تولد تا ۱۸ ماهگی) در این مرحله، تمرکز انرژی لذت بخش در لبها و

۱) Oral stage

۷۷

دهان کودک است. نوزاد وقتی دچار گرسنگی می‌شود یا مکیدن پستان مادر با پستانک بطری سیر احساس لذت می‌کند. این به کار انداختن لب و دهان و رفع گرسنگی و کسب لذت و خوشی تکرار می‌شوند کودک یاد می‌گیرد که برای تجدید این لذت حتی وقتی سیر باغذایی وجود ندارد، هر چیزی از جمله انگشتان خود را به دهان ببرد و بمکد. در این مرحله اعمال و رفتار کودک به طور عمده تابع اصل لذت است یعنی جستجوی لذت و گریز از درد تنها هدف رفتاری نوزاد است. از ویژگیهای مهم این دوره یکی هم وابستگی شدید به مادر و احساس انکاب به دیگران است. کسی که در این مرحله به اندازه کافی ارضاء نشده باشد و در آن باقی بماند (به اصطلاح خود فریاد تبیت^۲ می‌شود)، یا بعدها به آن بازگشت کند، مانند کودکان خردسال نیاز مرمی به تشبیهانی و حمایت دیگران دارد و تمایل او به گرفتن و دریافت بیش از بختیدن به دیگران است. گفته شده است که علاقه زیاد به حرف زدن (اصطلاحاً شهوت کلام) و اعتیاداتی مانند سیگار کشیدن و آدامس جویدن نیز جلوه‌هایی از تبیت در مرحله دهانی هستند.

۲. مرحله متعددی^۱ (از ۱۸ ماهگی تا ۴ سالگی). در این مرحله دفع مواد زائد جنبه لذت بخش پیدا می‌کند و در نتیجه منطقه لذت به ناحیه مقعد منتقل می‌شود. در این مرحله، کودک علاوه بر دفع، از نگهداشتن مدفوع نیز لذت می‌برد. از خصوصیات روانی این مرحله یکی این است که اگر کودک عمل دفع را در زمان و مکان نامناسب انجام دهد و از سوی مادر مورد تنبیه و سرزنس قرار گیرد ممکن است آدمی لجوج، تندخو، بی‌شرم و خرابکار از کار درآید. برعکس اگر برخورد مادر با این عمل ملایم و توأم با مهربانی باشد، این عمل از دید او اهمیت فراوانی پیدا می‌کند و همیشه می‌تواند در او منشأ سازندگی و خلاقیت گردد. گفته شده است که کسانی که در این مرحله تبیت می‌توند افرادی خسیس و لئیم بار می‌آیند که نمی‌خواهند چیزی از خردس بس بدهند.

۳. مرحله تناسلی^۲ (۴-۶ سالگی). در این مرحله ناحیه لذت بخش به اعضای تناسلی منتقل می‌شود و در صورت عادی بودن شخصیت، رای همینه در آنجا باقی می‌ماند. علاقه

2) fixation 3) regression 1) anal stage 2) phallic stage

کودک به دیگران بیشتر به خاطر لذت تماس است. کودک همچنین از لمس آلت تناسلی خود لذت می برد و آنرا از نظر احساس لذت از نقاط دیگر بدن خود حساس تر می یابد و به همراه این لذت بردن تصورات و خیالیافیایی می کند که موجب تمایل او نسبت به افراد خانواده و ظهور عقده اودیپ^۱ در پسران و عقده الکتر^۲ در دختران می شود. این عقده ها در اواخر این دوره حل می شوند و کودک به مرحله بعدی گام می گذارد.

به عقیده فروید، کودک در این مرحله نسبت به والد شیرممنون خود احساس تمایل می کند و از والد همجنس خود متنفر می شود، زیرا متوجه می شود که والد همجنس مقدار زیادی از محبت والد غیر همجنس را به خود اختصاص داده است. این احساس در پسر نسبت به پدر و در دختر نسبت به مادر ایجاد می شود. از آنجا که این احساس بدبینی نسبت به پدر یا مادر از نظر اجتماعی نامقبول است در کودک بیم و خطر قطع آلت به وسیله والد همجنس ایجاد می شود که فروید آنرا عقده آختگی^۳ خوانده است. کودک برای حل این عقده با والد همجنس همانندسازی^۴ می کند و سعی می کند مانند او شود و به این طریق عدها مرد یا زن دیگری را جانشین پدر یا مادر خود کند و به او دل بستگی پیدا کند. با این همانندسازی، نگرانی و اضطراب کودک از بین می رود و بدین طریق با به مراحل بعدی رشد و تحول شخصیت خود می گذارد.

ب - دوره پنهانی یا کمون^۵ این دوره از این جهت دوره کمون نامگذاری شده است که طی آن امیال جنسی و برخاشگرانه کودک فروکش کرده و پنهان می شوند. در مقابل رشد هوشی، اخلاقی و اجتماعی کودک توسعه بیشتری می یابد. این دوره برای تعلیم و تربیت کودک مناسب است و وی می تواند به یادگیری مطالب و مهارتهای تازه از قبیل خواندن و نوشتن و آموختن آداب و رسوم و اخلاق اجتماعی نائل آید. چنانچه کودکی عقده اودیپ را به سلامت پشت سر گذاشته باشد و با والد همجنس خود رابطه مثبتی برقرار کرده باشد، استعداد کافی برای رقابت با دیگران کسب کرده و قادر خواهد بود با پیروزی و شکست به شکل واقع بینانه روبرو شود.

1) Oedipus Complex 2) Elektra complex 3) Castration Complex 4) identification 5) latent period

ج - دوره جنسی یا شهری^۱: این دوره که معمولاً از سن ۱۲ تا ۱۴ سالگی آغاز می شود با افزایش ترشح و فعالیت غدد داخلی مشخص می شود و همین ترشحات سبب ظهور خصوصیات ثانوی جنسی در نوجوان می شود. واضح است که کامل شدن رشد روانی جنسی مستلزم آن است که این دوره به تطابق مطلوب جنسی با جنس مخالف منتهی شود. در این دوره خواهشهای جنسی که نانی از نهاد هستند شدت ویژه پیدا می کنند و این تمایل نخست جنبه خود نیفتگی^۲ دارد بعد گرایش به همجنس دوستی پیدا می شود و بالاخره به تمایل به جنس مخالف تبدیل می شود. رسیدن به تمایل به جنس مخالف نشانه کمال رشد جنسی روانی است و در عین حال علامت کامل شدن شخصیت فرد است.

رشد شخصیت و مکانیسمهای دفاعی

در نظریه فروید «خود» برای حفظ و بقای شخصیت، به ابزارها و وسائلی مجهز است که به آنها «مکانیسم های دفاعی» می گویند. این مکانیسمها شیوه های ناخودآگاه و غیر ارادی برای کاهش اضطراب هستند و در واقع نوعی خود فریبی و توجه اند و به مسخ واقعیتها می پردازند. به همین دلیل این روشها روشهایی غیر معقول و نامناسب اند. مهمترین این مکانیسمها به قرار زیرند:

۱- واپس زنی^۱: فروید از طریق مطالعه کوشش بیماران برای مخفی کردن حالات درونی خود، از قبیل سکوت کردن، طفره رفتن و عوض کردن مطالب، که در واقع راهی برای پنهان کردن اضطراب آنها بود، به مکانیسم واپس زنی برد. در جریان روان درمانی وی متوجه شده بود که بعضی رویدادهای گذشته بیمار برای او اضطراب انگیز است و بیمار سعی می کند تا حتی الامکان آنها را به خاطر نیاورد.

این دفاع که «فراموشی انتخابی»^۲ نامیده می شود غالباً بدین صورت عمل می کند که شخص رویدادهای ناخوشایند زندگی خود را فراموش می کند و خاطرات خوش را به خاطر می آورد. مثلاً يك قمارباز باختهای خود را اغلب فراموش می کند اما بردهای خود را به یاد می آورد و همین امر ممکن است سبب شود که در برآورد مهارت خود دچار اشتباه شود.

1) genital stage 2) defense mechanisms 3) Suppression 4) Selective forgetting

۲- جایجایی^۱ این مکانیسم شامل انتقال احساس روانی و حالت عاطفی از يك شخص با

يك شی به شخص یا شی دیگر است. مثلاً کودکی که از پدر خود شدیداً کتک می خورده و نسبت به او حالت عصبانیت و نفرت دارد، ممکن است این نفرت را به هر منبع و صاحب قدرتی منتقل کند و از رئیس، کارفرما، مدیر مدرسه و دیگر افراد بالا دست خود احساس نفرت کند.

۳- والایش یا تصعید^۲: وقتی شخص امیال یا خواسته‌هایی دارد که از سوی اجتماع غیرقابل قبول و ناپسند تلقی می‌شود، ممکن است آنها را به شکلی در آورد که نه تنها از سوی جامعه پذیرفته شده بلکه مورد تشویق و پاداش نیز قرار گیرد. به نظر فروید، غالب هنرمندان شاهکارهای هنری خود را در واقع با تصعید عقده‌ها و امیال سرکوفته‌ای که داشته‌اند خلق کرده‌اند. البته والایش، با اینکه سودمند بوده و به نفع فرد و جامعه است در عین حال به ارضاء کامل منجر نمی‌شود و همواره مقداری کشتش روانی باقی می‌گذارد که به حالتها و رفتارهای نابه‌تجار منجر می‌شود. متخصصان روانکاوی در غالب هنرمندان و نوابغ آثاری از اینگونه نابه‌تجارها تشخیص داده‌اند.

۴- برون فکنی یا فرافکنی^۳: این مکانیسم شامل نسبت دادن آرزوها، تهايلات، انگیزه‌ها و خصائل است که از سوی فرد ناپسند است به دیگران. ضرب‌المثل «کافر همه را به کیش بندارد» نمونه‌ای از چنین مکانیسمی است. اشکال این مکانیسم آن است که فرد با نسبت دادن صفات نامطلوب و نامعقول خود به دیگران در حقیقت توجهی برای این صفات نامطلوب فراهم می‌کند و در نتیجه فرصت نمی‌یابد که به رفع منطقی و صحیح آنها اقدام کند.

۵- درون فکنی^۴: درون فکنی حالتی است که شخصی خوبیها یا موفقیت‌های دیگران را به خود نسبت داده یا آنها را از خود می‌داند. حالت فردی که مدام دم از این می‌زند که «فلانی را من به اینجا رسانده‌ام»، «فلان کسی هر چه دارد از من دارد» و «اگر من نبودم او هرگز به این موقعیت یا موفقیت‌ها نمی‌رسید»، نمونه‌هایی روشن از درون فکنی هستند. درون فکنی در این

۱) introjection 2) Projection 3) Sublimation 4) displacement

شعر فردوسی نیز کاملاً روشن است.

که رستم پلسی بود در سبندان
مَنش کرده‌ام رستم داستان.

۶- همانندسازی^۱: در این مکانیسم، شخص ناآگاهانه خود را در قالب فرد دیگری قرار می‌دهد یا خود را با او یکی احساس می‌کند. اهمیت این مکانیسم در رشد «من» و «من برتر» بسیار زیاد است زیرا وقتی شخص خود را با دیگری همانند احساس کند، رفتارها و اعمال او را نیز الگو یا سرمشق قرار می‌دهد و خود این ویژگی یکی از راههایی است که کودک بسیاری از عادات و رفتارهای خوب و بد را از والدین، معلمان، همسالان و دیگران می‌آموزد.

۷- بازگشت یا سیر قهقرائی^۲: این مکانیسم هنگامی به کار می‌افتد که شخص دچار ناکامی‌ها و شکست‌ها در موقعیت فعلی خود می‌شود، در نتیجه از حقایق و واقعیت‌های تلخ فعلی عقب‌نشینی می‌کند و به موقعیتی باز می‌گردد که در آن راحت‌تر و کامیاب‌تر بوده است. کودکان بزرگتر که با تولد نوزاد دیگری در خانواده موقعیت خود را ضعیف شده می‌بینند گاهی به دوره قبلی کودکی بازگشت کرده، حرکات خردسالان را نشان می‌دهند، از قبیل خواستن پستانک یا چسباندن خود به مادر یا چهار دست و پا راه رفتن و غیره. همچنین مردی که پس از ازدواج به علت سرخوردگی وابستگی شدید مجدّدی به خانواده خود پیدا می‌کند نمونه‌ای از این مکانیسم را به نمایش می‌گذارد.

۸- تثبیت^۳: تثبیت حالتی است که شخص در يك مرحله پائین‌تر رشد، که با سن او نامناسب است باقی می‌ماند و رشد نمی‌کند. مثلاً فردی که از لحاظ سنی، مرحله دهانی را پشت سر گذاشته اما همچنان از راه دهان طلب لذت می‌کند و تمایل دارد که مانند دوران طفولیت به دیگران وابسته باشد، می‌گویند او در مرحله دهانی تثبیت شده. همچنین، همانگونه که اشاره

1) identification 2) fixation 3) regression

کردیم، اسالك و بخل زياده از حد را نشانه تثبیت شخص در مرحله مقعدی دانسته اند.:

۹. انكار^۲: این مکانیسم در خدمت نپذیرفتن واقعیتها و حقایق نامطلوب و اضطراب انگیز است. بارها دیده شده است که کسی که فرزند عزیزی را از دست داده مرتباً تکرار می کند که: «نه، غیرممکن است، او نمرده. محال است که او مرده باشد.» همچنین از نظر فروید، اعتقاد به جاودانگی روح ناشی از این است که انسان نمی خواهد واقعیت مرگ و فنا را بپذیرد و به وسیله انکار این واقعیت، اضطراب و ناراحتی خود را تخفیف می دهد.

۱۰. دلیل تراشی^۱: چون انسان خود را موجودی عقلایی می شناسد، بنابراین وقتی عمل نادرستی از او سر می زند قبول این واقعیت که او مرتکب کار غیر عاقلانه شده است برای او دشوار است بنابراین به دلیل تراشی می پردازد تا عمل خود را موجه جلوه دهد. مثلاً يك فروشنده متقلب، پس از کلاهبرداری، برای راضی کردن خود می گوید که مشتری نباید اینقدر ساده باشد و اگر کسی چنین هالو بود باید با او اینگونه رفتار کرد. یا برای آنکه خود را به نحوی راضی کرده باشد ممکن است با خط درشت بالای سر خود در مغازه بنویسد:

تنبه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی

هرگز ندی که به هر کس برسد از خویش است

یعنی تقصیر کلاه رفتن سر مشتری به گردن خود او بوده است. همچنین وقتی که کسی سر از تلاش برای رسیدن به هدفی موفق نمی شود، این ناکامی را اینگونه ممکن است توجیه کند که تحقق آن هدف به صلاح او نبوده و برای او زیان داشت و چه خوب شد که به آن نرسید. ضرب العئل. «گر به دستش به گوشت نمی رسد نمی گوید بومی دهد» یا «رویاه دستش به انگور نمی رسد، می گوید ترش است» نمونه هایی از استفاده از این مکانیسم اند.

۱۱. تبدیل^۱ یا هیستری^۲: در این مورد در يك ناراحتی روانی تبدیل به يك دشواری جسمی می شود. مثلاً کسانی که با شنیدن يك خبر بد که می شنوند یا با دیدن صحنه ناراحت کننده ای موقتاً ناپیدا می شوند نمونه هایی از هیستری را به نمایش می گذارند. نکته قابل ذکر این است که هیستری يك واکنش موقت است و بر اثر گذشت زمان یا روان درمانی به حالت طبیعی برمی گردد. به نظر می رسد که حالت شوک روانی در اینجا نوعی بازداري و وقفه عصبی (فعل عصبی) ایجاد می کند که سبب جلوگیری از اعمال طبیعی بدن می شود، اما چون در اینجا ضایعه عضوی وجود ندارد هر عاملی که سبب از بین رفتن وقفه عصبی شود، از قبیل ایجاد آرامش، روان درمانی، گذشت زمان، دعا و نظایر آن، می تواند به بهبود یافتن حالت هیستری منجر شود.

۱۲. جبران^۳: در اینجا وقتی شخص در يك زمینه با شکست و ناکامی روبرو می شود، تغییر مسیر داده به حوزه دیگری که در آن شانس موفقیت زیاد است روی می آورد. مثلاً شاگردانی که در مدرسه و کارهای تحصیلی موفق نمی شوند ممکن است بکوشند تا ستاره ورزشی یا هنری شوند و به این وسیله شکست قبلی را جبران کنند. دموستن خطیب معروف، ابتدا دارای لکنت زبان بود اما بر اثر کوشش، به سخنران معروفی تبدیل شد. گفته میشود همه پرخاشگری هیتلر و جاه طلبی های او نوعی جبران احساس حقارتی بوده است که وی در دوران زندگی گذشته خود تجربه کرده بود.

انتقاد از نظریه فروید

صاحب نظران روان شناس و حتی روانکاوان انتقادات گوناگونی بر نظریه فروید وارد کرده اند.

نخست، آنکه دشمنی پسر با پدر را (اگر اصولاً چنین دشمنی و نفرتی وجود داشته باشد) فروید ناشی از رقابت جنسی می داند می توان معلول سخنگیری ها و امر و نهی های پدر

1) conversion 2) hysteria 3) compensation

1) rationalization 3) denial

انست. چون کودک در سنین خردسالی تابع اصل لذت است هر مانعی که در برابر خواسته‌های او قد علم کند مسبب اعتراض و خصومت او خواهد شد. چنانکه در بعضی قبایل بدوی که دایی بجای پدر عهده‌دار سرپرستی کودک است و امر و نهی کننده اوست (دکتر سیاسی، ۱۳۶۷) دشمنی پسر با دایی مشاهده می‌شود.

دوم، ناراحتی و حسادت دختر را فروید ناشی از غیبه ذکر دانسته است. حال آنکه این ناراحتی و حسادت نسبت به پسر می‌تواند ناشی از توجه بیشتر خانواده‌ها به پسران و توجه کمتر به دختران باشد.

سوم آنکه فروید، برای رشد روانی جنسی، یک دوره کمون و توقف قائل است در حالیکه هیچ دلیل روشنی بر وجود چنین وقفه‌ای وجود ندارد و حتی مطالعه حیوانات نیز نشان می‌دهد که رشد جنسی هرگز متوقف نمی‌شود.

چهارم اثبات غریزه مرگ، که در برابر غریزه زندگی عنوان گردیده است، بسیار دشوار و غیر عملی است و همچنین نمی‌توان ثابت کرد که پرخاشگری جلوه‌ای از غریزه مرگ است.

پنجم، اشکال عمده دیگری که به نظریه فروید وارد می‌کنند تأکید بیش از حد او بر غریزه جنسی و به ویژه ارثی بودن این غریزه است. معنی این تأکید صرف نظر کردن و نادیده گرفتن عوامل اجتماعی و محیطی بر رشد شخصیت فرد است. همچنین اثبات وجود نهاد، من، و من برتر از لحاظ علمی غیرممکن است و در مجموع نظریه فروید بیشتر منطقی است تا علمی.

ب - نظریه تحلیلی یونگ^۱

کارل گوستاو یونگ در ۱۸۷۵ میلادی در شهر کسویل^۲ سوئیس به دنیا آمد. و در سال ۱۹۶۱ در همان شهر درگذشت وی پسر کشیشی بود که برخلاف پدر خود تحصیلات خود را در

۱) Carl Gustave Jung 2) Kesswill

رشته پزشکی انجام داد و از سال ۱۹۰۶ بوسیله مکانیه با فروید آشنا شد. این آشنایی منجر به ملاقات حضوری و دوستی عمیقی بین آنها شد. به طوریکه رفتی انجمن بین‌المللی روانکاری در سال ۱۹۱۰ تشکیل شد. یونگ به ریاست آن انجمن انتخاب شد. اما به علت اختلافات بنیادی که در تحلیل و توجیه مسائل روانکاری بین یونگ و فروید وجود داشت، روابط آنها به تدریج به سردی گراید و در ۱۹۱۴ به کلی قطع شد. به دنبال این قطع رابطه یونگ به نایه گذاری روان شناسی خاص خود که به روانشناسی تحلیلی^۱ موسوم است اقدام کرد. نظریه یونگ یک حالت فلسفی و عرفانی خاصی دارد. وی شیفته زندگی و رفتار بومیان و مردم قبایل مختلف بود و برای فهم رفتارهای آنان مدتی را در میان بومیان شمال آفریقا و کوبا و سرخپوستان نیومکزیکو به سر برد. وی همچنین به مطالعه و تفسیر اساطیر و افسانه‌ها و کتب مذهبی علاقه مند بود و برای فهم سمبلها و علائم موجود در میان قبایل بدوی. نظیر توتنم^۲ ها، کوشش بسیاری کرد و حاصل این کوششها را در کتاب انسان و سمبولهایش^۳ به رشته تحریر در آورد.

اساس نظریه یونگ

معروفترین بوجه اختلاف نظر یونگ با فروید یکی موضوع آینده و امید به آن است. یعنی در حالیکه فروید تأکید خود را بر تأثیر گذشته فرد روی رشد شخصیت او متمرکز کرده است و در تحلیل روانی خود تنها به گذشته شخص توجه می‌کند. یونگ، هم گذشته به وقوع پیوسته و هم آینده زندگی فرد را که امید و انتظار وقوع آن می‌رود در تحول شخصیت مؤثر می‌داند. زیرا به نظر او آرزوها و امیدهایی که شخص برای آینده دارد در جهت‌دهی فعالیت‌های او نقش مهمی دارند.

ساختار شخصیت از نظر یونگ

یونگ شخصیت را مرکب از چندین سیستم با دستگاه روانی می‌داند که ضمن مستقل

1) analytical psychology 2) totem

۳) انسان و سمبولهایش. نوشته یونگ. ترجمه ابوطالب صامی.

بودن در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. این سیستمها عبارتند از:

۱. من یا خود. خود یا من همان شعور آگاه یا ضمیر خودآگاه است که مجموعه‌ای است از احساسات، خاطرات، افکار، و عواطفی که شخص نسبت به آنها آگاهی دارد و برای او معلوم است و باعث پی بردن و شناخت او از وحدت و هویت خود می‌شود.

۲. ناهشیار فردی. به نظر یونگ، ناخودآگاه فردی، حاری و پزگیها و کیفیاتی است که در گذشته شخص خودآگاه بوده اند اما اکنون به دلایل خاصی واسی زده شده یا فراموش شده اند. امکان آمدن مطالب ناخودآگاه فردی به سطح خودآگاه وجود دارد و حتی بین دو منطقه تبادل فراوانی صورت می‌گیرد. ناخودآگاه فردی همچنین مرکز عقده‌های شخص است.

۳. ناهشیار جمعی^۱. علاوه بر ناخودآگاه فردی در انسان ناخودآگاه جمعی وجود دارد که نوعی حافظه مربوط به گونه انسان و ناهشیاری غیر قابل دسترس است که نماینده تجربیات تراکمی نوع بشر و حتی موجودات مابین تر از بشر است. این ناهشیار جمعی تشکیل شده است از:

الف - صورتهای ازلی یا کهن الگوها^۲. اینها تجربیات و معلوماتی هستند که در طول تاریخ بشری از نسلی به نسل دیگر منتقل شده اند. مثلاً میل انسان به جاودانگی يك صورت ازلی است که در اسطوره‌ها و افسانه‌ها به صورتهای مختلف منعکس شده. مثلاً روئین تن بودن یکی از الگوهای کهن است که در افسانه آشیل یونانی، در افسانه اسفندیار ایرانی، و در افسانه زیگفرید آلمانی به چشم می‌خورد. در عین حال چون مرگ يك واقعیت انکارناپذیر است در این قهرمانان افسانه‌ای نیز نقطه ضعفی برای نابودی آنها وجود دارد. برای آشیل یاشنه یار، برای اسفندیار چشم، و برای زیگفرید نقطه‌ای در کتف او ضربه پذیر است و همان سبب مرگ آنها می‌شود.

1) Collective Unconscious 2) archetypes

تصور مبدأ کل نیز به نظر یونگ یکی دیگر از صورتهای ازلی است. چون انسان در طول تاریخ همواره با نظاهرات قدرت و خلافتی رموز مواجه بوده است، در او تصویری از مبدأ کل شکل گرفته است که به صورت يك الگوی کهن در ناخودآگاه جمعی آدمیان جایگزین شده است. بعضی دیگر از صورتهای ازلی عبارتند از مفاهیم وحدت، قهرمان، قدرت، خدا، شیطان، مرگ، زندگی پس از مرگ و از این قبیل (دکتر علی اکبر سیاسی ۱۳۶۷).

۴. پرسونایا نقاب^۱. این واژه، همانگونه که در تعریف شخصیت اشاره کردیم، به معنی ماسک یا نقابی است که بازیگران در یونان قدیم به چهره می‌گذاشتند. منظور یونگ از به کار بردن این اصطلاح صورتی است که شخص با آن در اجتماع ظاهر می‌شود. اما در واقع این جامعه است که پرسونا با نقاب خاصی را به شخص تحمیل می‌کند. در حقیقت پرسونا شخصیت اجتماعی^۲ یا نمایش هرکس است و شخصیت واقعی و خصوصی او در زیر این ماسک قرار دارد. اگر تأثیر جامعه شدید باشد ضخامت این ماسک زیادتر می‌شود و آدمی استقلال شخصی خود را از دست داده به شکلی که جامعه می‌خواسته است در می‌آید و بنابراین دیگر نمی‌تواند هدفها و آرزوهای واقعی خود را دنبال کند و آنها را تحقق بخشد.

۵. سایه^۲. یونگ جنبه حیوانی طبیعت انسان را سایه نامیده است. سایه مرکب از مجموعه غرایز حیوانی و خشن و وحشیانه‌ای است که از اجداد بشر به او به ارث رسیده است. افکار و احساسات نامناسب و برخاسته از سایه گرایش به ظهور در خودآگاه و رفتار آدمی دارند. اما آدمی این تمایلات را به وسیله ماسک از نظر دیگران پنهان نگاه می‌دارد یا آنکه آنها را واپس زده به ناخودآگاه شخصی خود می‌فرستد. سایه در نظریه یونگ تقریباً معادل نهاد در نظریه فروید است. با این تفاوت که این جنبه حیوانی به دو قطبی شدن امور که نقش مهمی در نظریه یونگ دارد کمک می‌کند. تا تشر وجود نداشته باشد آدمی نخواهد دانست که خیر چیست، تا زشتی وجود نداشته باشد زیبایی معلوم نخواهد شد. تا گرسنگی نباشد جستجوی غذا و اهمیت آن بر آدمی روشن نخواهد شد.

1) Persona 2) Shadow.

تعریف برونگرایی یونگ می گوید:

«وقتی توجه به امور و اشیاء خارج چنان شدید باشد که افعال ارادی و سایر اعمال اساسی آدمی صرفاً معلول مناسبات امور و عوامل بیرونی باشد و نه حاصل ارزیابی ذهنی، این حالت برونگرایی خوانده می شود. برعکس شخص درونگرا غالباً متوجه عوامل درونی و ذهنی است و زیر نفوذ این عوامل قرار دارد. تردیدی نیست که از شرایط و اوضاع و احوال بیرونی را می بیند اما عوامل و عناصر ذهنی در او برتری و مزیت دارند و حاکم بر احوال و رفتار او هستند.» جدول (۲-۴) ویژگیهای این دو تیپ شخصیتی را خلاصه کرده است.

علاوه بر این در تیپ شخصیتی، یونگ برای آدمی چهار کارکرد^۲ نیز قائل است که عبارتند از احساس^۱، شهوه^۳، عاطفه^۴ و تفکر^۵، که ترکیب آنها با دو تیپ ذکر شده جمعاً هشت تیپ شخصیتی ایجاد می کند یعنی برونگرای احساسی، درون گرای احساسی، برونگرای شهودی، درون گرای شهودی، برونگرای عاطفی، درون گرای عاطفی، برونگرای متفکر، درون گرای متفکر. یونگ این گروها را با روشهای بالینی و با استفاده از روان درمانی به دست آورده است.

انتقاد از نظریه یونگ

محور اصلی انتقادات مخالفان نظریه یونگدگرایی قوی و شدیداً ویرجینه های ذهنی و نامشهود شخصیت انسان است. مثلاً کلاور^۱ روانکاو انگلیسی به نخطه صورت های ازلی او پرداخته و آنها را مشتق مفروضات فلسفی اثبات ناشدنی خوانده است. همچنین به نظر کلاور، روان شناسی یونگدگامی است به عقب در جهت ذهنی کردن روان شناسی و توجه به داستان از مدافعاته درون نگری.

مخالفان دیگر به مباحثی که یونگ به آنها پرداخته چون امور مخفی، اسطوره گرایی و از

۶. آنیما^۱ و آنیموس^۲. اصل دو جنسی بودن آدمی یعنی اینکه در هر انسانی هم جنبه های زنانگی و هم جنبه های مردانگی توأم وجود دارد. در نظریه یونگ به صورت ازلی آنیما و آنیموس نسبت داده شده است. جنبه زنانگی در مردان آنیما است و جنبه مردانگی در زنان آنیموس. اگر چه یونگ قبول دارد که کیفیت در جنسی بودن تا حدودی ناشی از کروموزومها (استرک کروموزوم X در مرد و زن) و ترشح هورمونهای جنسی است (هر دو نوع هورمون جنسی زنانه و مردانه در زنان و مردان ترشح می شود)، اما آنرا پیشتر حاصل تجارب نژادی زن و مرد می داند. به نظر یونگ چون زن و مرد صدها هزار سال در طول تاریخ با هم زندگی کرده اند، همین همیشگی کسب خصوصیات جنس مخالف را در هر جنس باعث شده است. در مردان آنیموس غالب است و آنیما در سایه قرار می گیرد و در زنان آنیما غالب است و آنیموس در سایه قرار می گیرد.

۷. خود. یکی از مهمترین صورتهای ازلی در نظریه یونگ خود یا خوردیابی^۳ است. که معرفت کوششهای فرد برای رسیدن به یکپارچگی و تعادل است. به گفته یونگ خود مرکز خودآگاه است نه مرکز شخصیت آدمی، چرا که خودآگاه همه شخصیت نیست بلکه بخشی از آن را تشکیل می دهد. خود در آغاز از انرژی حیاتی کمتری نصب می برد زیرا بخش عمده این انرژی صرف رشد جسمی و بلوغ فرد می شود، اما در دوره های میانسالی که رشد جسمی متوقف شده و دیگر نیاز زیادی به صرف انرژی حیاتی ندارد، این انرژی صرف رشد و کمال یافتن خود می شود و در این دوره است که خود به صورت محور شخصیت در آمده و همه سیستم های دیگر شخصیت به صورت اقماری به گرد آن می گردند و خود آنها را با هم هماهنگ نگاه داشته شخصیت را به وحدت و تعادل نسبی می رساند.

تیپ های شخصیتی در نظریه یونگ

یونگ برای افراد انسانی، برحسب آنکه بیشتر متوجه عالم درون باشند، یا عالم بیرون، دو تیپ شخصیتی قائل است. گروه اول را درون گرا^۴ و گروه دوم را برونگرا می نامد^۵. در

1) Glover. 2) thinking 3) intuition 4) sensing 5) function

1) Anima 2) Animus 3) Selfhood. 4) Introvert. 5) Extravert.

برون‌گرایان	درون‌گرایان
- به افراد و اشیاء بیشتر توجه نشان می‌دهند.	- به افراد و اشیا بیشتر توجه نشان می‌دهند.
- در زمان حال زندگی می‌کنند.	- در زمان حال زندگی می‌کنند.
- طرفدار اصلاحات اساسی هستند.	- طرفدار اصلاحات اساسی هستند.
- به خود اعمال و نتیجه آنها توجه دارند.	- به خود اعمال و نتیجه آنها توجه دارند.
- راحت و روان سخن می‌گویند.	- راحت و روان سخن می‌گویند.
- به ورزش و فعالیتهای حرکتی علاقه‌مندند.	- به ورزش و فعالیتهای حرکتی علاقه‌مندند.
- به جهان محسوس و پدیدارهای آن توجه دارند.	- به جهان محسوس و پدیدارهای آن توجه دارند.
- زود تصمیم می‌گیرند و به سرعت به اجرای آن می‌پردازند.	- زود تصمیم می‌گیرند و به سرعت به اجرای آن می‌پردازند.
- خونگرم، زودآشنا و اهل معاشرت هستند.	- خونگرم، زودآشنا و اهل معاشرت هستند.
- به ارزشهای عینی یا عوامل عینی توجه دارند.	- به ارزشهای عینی یا عوامل عینی توجه دارند.

(انتباس با اندکی تغییر از: روان‌شناسی عمومی، علی‌اکبر شعاعی نژاد، صفحه ۵۷۵)

این تمایل حمله‌کرده‌آنها را یکسره فاقد اعتبار علمی و عینیت لازم برای سنجشهای علمی دانسته‌اند. همچنین بیشتر تحقیقات بیونکرابه این دلیل که صرفاً مبتنی بر روش‌های بالینی بوده است فاقد اعتبار علمی می‌دانند. اما جالب توجه است که گروهی از مخالفان نیز بطور غیر مستقیم تحت تاثیر بیونکراره قرار دارند مثلاً آیزنک^۱ که یکی از مخالفان سخت‌روانکاوی است، اصطلاحات درونی‌گرایی او را محور تحقیقات گسترده خود قرار داده و به کمک تحلیلی‌عاطلی و آماري پژوهشهای فراوانی درباره این دو جنبه شخصیت انجام داده است.

ج - آدلر و روان‌شناسی فردی

آلفرد آدلر^۱ از دیگر همکاران و پیروان فروید بود که در انجمن بین‌المللی روانکاوی عضویت داشت و مدتی هم ریاست آنرا بر عهده گرفت. اما بعدها به علت ابراز نظرهایی مخالف با نظر فروید و به ویژه ارائه نظر خود در مورد جنسیت در ۱۹۱۱، که مغایر با نظر فروید بود، با این انجمن اختلاف پیدا کرد و از عضویت آن کناره گرفت و به کار روان‌درمانی به صورت مستقل پرداخت. وی روان‌شناسی ویژه‌ای بنا کرد که به روان‌شناسی فردی^۲ معروف شد.

آدلر در ۱۸۷۰ در خانواده‌ای از طبقه متوسط در وین متولد شد. در سال ۱۸۹۵ به دریافت دکترای پزشکی از دانشگاه وین نائل گردید و تخصص خود را در چشم پزشکی به پایان رسانید.

در سال ۱۹۰۰، وقتی کتاب «تعبیر رؤیای» فروید منتشر شد و مورد انتقاد محافل پزشکی قرار گرفت آدلر بدون آشنایی قبلی با فروید از وی قویاً حمایت کرد. همین حمایت سبب دوستی میان آن دو شد و در ۱۹۰۲ آدلر به تقاضای فروید به انجمن روانکاران پیوست، اما بعداً همانگونه که اشاره کردیم از انجمن جدا شد.

اساس نظریات آدلر در کتاب معروف جنبه نظری و عملی روانشناسی فردی که در سال ۱۹۲۸ انتشار یافت توضیح داده شده است. آدلر بر خلاف فروید که غریزه‌ها را انگیزه اصلی رفتار می‌دانست و بهر خلاف پیونگ که صورتهای ازلی را رهبر انسان می‌دانست، بر جنبه اجتماعی بودن انسان تأکید می‌ورزد و همچنین منبع اصلی انرژی و انگیزه‌های بشری را میل به قدرت دانست و با عدم پذیرفتن مرز مشخص بین خودآگاه و ناخودآگاه مکانیسم «واپس زنی فروید» را رد کرد و همچنین امیال پرخاشگرانه را جانشین امیال جنسی که مورد تأکید فروید بود کرد. ویژگیهای اصلی نظریه آدلر را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. اصل حقارت. کار پزشکی آدلر سبب شد که وی متوجه وجود ضعف و ناتوانی از بعضی جهات در بیشتر بیماران خود گردد. بنابراین، این باور در او شکل گرفت که هر کسی در هنگام تولد دارای ضعف بالقوه در يك یا چند عضو از بدن خود است و این ضعف بالقوه ممکن است بعدها در جریان زندگی او به فعل درآید و آن ضعف یا نقص نمایان شود. چه بسا شخص

1) Alfred Adler. 2) Individual Psychology 1) Inferiority complex

1) Eysenck

همین ضعف یا نقص را بهانه قرار داده و آنرا توجیهی برای شکست در به ثمر رساندن فعالیت‌های خود سازد. همچنین غالب افراد دست به کوششهایی در زندگی می‌زنند که آن نقص و ناتوانی بالقوه را بیوشانند. به این ترتیب به نظر آدلر وجود ناتوانی و ضعف در همه کس عقدهٔ حقارت ایجاد می‌کند و کوششهای بعدی او در زندگی مصروف جبران یا پوشاندن این عقدهٔ حقارت می‌شود. پس احساس حقارت اگر از حد تجاوز نکند سبب پیشرفت و ترقی آدمی است.

۲. اصل برتری جوئی. آدلر در آغاز کار خود، مانند فروید، جنسیت را مهمترین انگیزه رفتار آدمی می‌دانست. اما بزودی نظر خود را تغییر داد و پرخاشگری را جانشین جنسیت کرد. یعنی آدمی را در درجهٔ اول موجودی پرخاشجو معرفی کرد. پس از چندی این نظر را نیز تغییر داد و «قدرت طلبی» را جایگزین پرخاشگری کرد. اما سرانجام «برتری جوئی» را اصل‌ترین انگیزهٔ زندگی دانست و این نظر را تا پایان عمر خود حفظ کرد.

برتری جوئی در اساس از عقدهٔ حقارت سرچشمه می‌گیرد و این دو از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند. نکتهٔ جالب این است که منظور آدلر از برتری جوئی، تسلط و ریاست بردیگران نیست بلکه آنرا عاملی برای وحدت بخشیدن به شخصیت می‌داند. عاملی برای کوشش در بهتر و کاملتر شدن شخص و به فعل در آوردن استعدادهای بالقوهٔ خود. برتری جوئی گام برداشتن در راه کمال نفس است. این انگیزه نه تنها جزئی زندگی آدمی بلکه عین زندگی اوست و همین انگیزه است که انسان را از هنگام زادن تا واپسین دم زندگی از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر پیش می‌برد و جنبهٔ اجتماعی او را تقویت می‌کند.

۳. اسلوب زندگی. به نظر آدلر در شکل‌گیری شخصیت هر کس سه عامل در کارند. عامل بدنی، عامل روانی و عامل اجتماعی. تعامل این سه عامل اسلوب یا شیوهٔ زندگی را به وجود می‌آورد که در هر شخص منحصر به فرد و یگانه است. در این میان عوامل اجتماعی در تعیین شخصیت نقشی مهم بازی می‌کنند. مثلاً کودکانی که نقص بدنی دارند در روبر و شدن با پیشامدهای زندگی احساس ناتوانی می‌کنند و همین احساس ممکن است سبب بازداری آنان از فعالیت و کوشش شود همچنین کودکان نازپرورده معمولاً مردمانی مستبد و خودرأی

می‌شوند. چنین افرادی حس اجتماعی پرورش یافته‌ای ندارند و انتظار آنها این است که جامعه خود را با آنها و خواسته‌های آنها هماهنگ کند. آدلر همچنین نقش ردیف تولد در شکل‌گیری شخصیت را مهم می‌داند و معتقد است که فرزندان اول به علت تولد فرزندان بعدی دچار حادث شده و احساس نفرت و انزجار پیدا می‌کنند و بنابراین روان نژندان، دائم الخمرها، جانیان، و فاسدان غالباً فرزندان اول خانواده‌اند.

۴. خودآگاهی. آدلر با فروید در مورد وجود «ضمیر نیمه هشیار» و «ضمیر ناخودآگاه» مخالف است و همهٔ اهمیت را به «خودآگاه» می‌دهد و عقیده دارد که انسان از اعمال خود، آگاهی دارد و می‌تواند با خودنگری (درون‌نگری) بفهمد که چرا رفتار وی آنگونه است که هست. به عبارت دیگر آدمی می‌داند چه می‌کند، چرا می‌کند، و هدف او چیست. می‌تواند هدفی را پیش رو داشته و برای رسیدن به آن کوشش کند و راه رسیدن به هدفها را آگاهانه برگزیند.

در واقع انکار نیمه آگاه و ناخودآگاه و تردید آدلر نسبت به اهمیت جنسیت در نظریهٔ فروید بود که سبب اختلاف میان آنها و پایان بخشیدن به همکاری گردید.

۵. علاقهٔ اجتماعی. آدلر در اواخر عمر خود اصل تازه‌ای به نظریهٔ خود افزود که به اصل علاقه اجتماعی معروف شد وی اعلام کرد که آدمی اجتماعی به دنیا می‌آید و به اجتماعی بودن خود علاقه‌مند است. این علاقهٔ اجتماعی در نوع آدمی فطری و ذاتی است. اما مانند بسیاری از غرائز فطری دیگر نیاز به تماس داشتن با عالم بیرون و راهتانی و تربیت دارد. تماس کودک با عالم خارج در آغاز از طریق مادر و خانوادهٔ خود، بعد از طریق مدرسه و معلمان و همکلاسی‌ها و بالاخره در جامعه با مردمان دیگر صورت می‌گیرد. مجموعهٔ این تماسها سبب پرورش حس اجتماعی و آموختن احساس مسئولیت و همکاری می‌شود. از سوی دیگر احساس برتری جوئی او که در آغاز شخصی و فردی بود، کم کم جنبهٔ اجتماعی پیدا می‌کند. مثلاً فرد دیگر در جریان زندگی به مصالح اجتماعی و به هم‌نوع دوستی می‌اندیشد و کمال خود را در این زمینه‌ها می‌جوید.

۶. غایت و هدف زندگی. آدلر نیز مانند یونگ نظریه خود را بر مبنای علت غایی بنا کرده است. یعنی برخلاف فروید، شکل دهی رفتارها را ناشی از هدفهای انسان می‌داند. یعنی رفتار انسان را تابع هدفهایی می‌داند که در پیش روی او قرار دارند. البته او نیز مانند فروید از اهمیت گذشته آدمی و تأثیری که گذشته شخص بر خود او دارد غافل نیست، اما معتقد است که گذشته حدود صحنه عمل را نشان می‌دهد و این آینده است که جگونگی عمل بازیگران را در این صحنه معین می‌کند. آدلر در کتاب روان‌شناسی فردی چنین می‌گوید:

«روان‌شناسی فردی ضرورت اصل غایت و هدف را برای درک ندیده‌های روانی یقیناً و با تأکید فراوان اعلام می‌کند. علت‌های غیرغایی نظیر قدرت، غرارت، سائقه‌ها و از این قبیل مبین و توجیه کننده رفتارها نیستند، این توجیه و تبیین فقط به غایت و هدف نهایی اختصاص دارد. تجارب گذشته، رنجوری‌ها و رشد مکانیسمهای جنسی چیزی را روشن و مدلل نمی‌کنند، بلکه دورنمایی که در آن این چیزها منظور نظر هستند و طریقی که فرد آدمی به آنها می‌نگرد و همه زندگی را تابع هدف غایی قرار می‌دهد قادر به انجام چنین کاری است.»

۷. خود خلاق^۱. با تحقیقاتی که آدلر انجام داده بود، سرانجام او را به این اعتقاد رساند که شخصیت آدمی فقط از استعدادهای غریزی و ذاتی و تأثیرات محیط خارجی و تعامل بین این عوامل تشکیل نشده و شکل نمی‌گیرد، بلکه خلاقیت و ابتکاری نیز در این میانه وجود دارد. بدین معنی که انسان برای ارضای میل به برتری جویی خود عوامل زیستی و اجتماعی را در تجارب تازه و فعالیت‌های ابتکاری به کار می‌گیرد و مورد استفاده قرار می‌دهد. اینگونه ابتکارات مظاهری از خود خلاق هستند. خود خلاق در واقع عاملی است که بین محرکهای خارجی و پاسخهایی که باید به آنها داده شود قرار می‌گیرد، و در چگونگی صدور پاسخها از سوی فرد دخالت می‌کند. یعنی ابتکار و خلاقیت به خرج می‌دهد و پاسخی را که نبوده است و وجود نداشته است به وجود می‌آورد.

1) Creative self

خلاصه فصل چهارم

نظریه‌های روانکاوانه شخصیت شامل نظریه‌های روانکاری فروید، یونگ، و آدلر است.

فروید به عنوان پیشناز و بنیانگذار نظریه روانکاری شناخته شده است. وی به عنوان پزشک در بعضی بیمارستان خود متوجه ناراحتیهایی شده بود که منشأ جسمی نداشتند و به این ترتیب ابتدا متعقد شد که این ناراحتیهایی حاصل و تحت کنترل مغز دوم هستند و همین مغز دوم بود که بعدها به عنوان «نا خودآگاه» یا «ضمیر ناهشیار» معروف شد.

به اعتقاد فروید سطوح فعالیت روانی شامل سطح خودآگاه - یا ضمیر آگاه است که با واقعیت تطبیق دارد سطح درم سطح نیمه آگاه است که آنچه در آن است ممکن است با واقعیت تطبیق نکند و سطح سوم یا ناخودآگاه که عمیق ترین بخش شعور است حاوی امیال یا تفکراتی است که ما نسبت به آنها آگاهی نداریم.

همچنین شخصیت از نظر فروید شامل سه وجه است نهاد که نماینده تمایلات و غرایز کور، است و تابع اصل لذت است. خود یا من که نماینده واقعیتها است و تابع اصل واقعیت است. و تراخود یا من برتر نماینده سانسورهای اجتماعی و وجدان شخصی است و مانع ارضای تمایلات می‌شود.

رشد روانی جنسی کودک به نظر فروید شامل سه مرحله است. مرحله دهانی، مرحله مقعدی. و مرحله جنسی یا شهوی که عدم رشد مناسب در هر مرحله یا تثبیت در هر یک از این مراحل عواقب نامطلوبی برای رشد شخصیت در دوره‌های بعد به همراه می‌آورد. علاوه بر این شخص برای حفظ و انسجام شخصیت خود از یک رشته مکانیسمهای دفاعی استفاده می‌کند که عبارتند از: واپس زنی، جابجانی، واپس، برون فکنی، همانند سازی، درون فکنی، بازگشت، تثبیت، انکار، دلیل تراشی، تبدیل و جبران. همه این مکانیسمها راه حل‌های غیر معقول برای سازگاری هستند.

نظریه فروید از جنبه‌های مختلف مورد انتقاد گرفته است، اما همچنان از سوی بسیاری از متخصصان به عنوان یک روش درمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. یکی از همکاران و شاگردان فروید کارل گوستا یونگ بود که به علت اختلافهایی که با فروید پیدا کرد کتب روان‌شناسی تحلیلی را پی‌ریزی کرد. از نظر یونگ ساختار شخصیت شامل من یا خود، ناهشیاری فردی، ناهشیار جمعی، صورت‌های ازلی، پرسونا یا نقاب، آنها و آنیموس و سایه می‌باشد.

خودآزمای فصل چهارم

- ۱- نظریه‌های روانکارانه شخصیت را نام ببرید.
- ۲- خودآگاه، نیمه‌خودآگاه و ناخودآگاه را شرح دهید.
- ۳- نهاد، من و من برتر را توضیح دهید.
- ۴- مراحل رشد روانی - جنسی کودک را از دید فروید شرح دهید.
- ۵- انتقادات وارده بر نظریه فروید را بیان کنید.
- ۶- ساختار شخصیت را از نظر یونگ توضیح دهید.
- ۷- اصول و ویژگیهای نظریه آدلر را توضیح دهید.
- ۸- انتقادات وارده بر نظریه‌های یونگ و آدلر را بیان کنید.

یونگ شخصیتها را به دو طبقه درون‌گرا و بیرون‌گرا تقسیم می‌کند. درون‌گرایان بیشتر متوجه افکار و احساسات خود هستند، محافظه‌کار می‌باشند، به طرح و تجزیه و تحلیل نقشه‌ها می‌پردازند و ... بیرون‌گرایان افرادی اجتماعی، زود جوش، و اهل معاشرت هستند و به ارزشها و عوامل عینی بیشتر توجه دارند. همچنین یونگ برای هر تیپ شخصیتی چهار کارکرد قائل است که عبارتند از احساس، شهود، عاطفه، و تفکر که باین ترتیب در مجموع هشت تیپ شخصیتی می‌توان مشخص کرد. مثلاً درون‌گرای احساس، درون‌گرای شهودی و بیرون‌گرای شهودی و ...

از دیگر همکاران فروید که بعدها از او جدا شد و مکتب روان‌شناسی فردی را بنیاد نهاد، آلفرد آدلر بود. آدلر بر خلاف فروید که به نیروهای درونی در ساختار شخصیت تأکید داشت، تأکید خود را بر عوامل اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت متمرکز کرد. در نظریه آدلر اصول و ویژگیهای وجود دارد که عبارتند از: اصل حقارت، اصل برتری جویی، اسلوب زندگی، خودآگاهی، علاقه اجتماعی، نهایت و هدف زندگی، و خود خلاق که با توضیح هر یک از آنها آدلر کوشیده است چگونگی شکل‌گیری و ساختار شخصیت را توضیح دهد. مهمترین اصل نظریه آدلر اصل حقارت است یعنی اینکه انسان همه کوششهای زندگی خود را برای جبران احساس حقارتی انجام می‌دهد که در دوران کودکی دچار آن شده است. نظریات یونگ و آدلر نیز از انتقادات گوناگون مصون نمانده‌اند.

نقد نظریه روان‌شناسی فردی

نظریه آدلر نیز مانند فروید و یونگ از سوی منتقدان مورد بررسی و انتقاد قرار گرفته است. مهمترین انتقاد در اینجا نیز بر محور ذهنی بودن مفاهیم استوار است. به نظر منتقدان، مفاهیم عقده حقارت، خود خلاق، برتری جویی و نظایر آن در این نظریه عمدتاً جنبه ذهنی داشته و اثبات علمی آنها عملاً غیر ممکن است.

اما جنبه قابل اهمیت و جالب توجه نظریه او تأکید وی بر تأثیر عوامل اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت است که بخشی از ذهنی بودن نظریه او را جبران می‌کند. اگرچه اختلاف آدلر با فروید به انجمن بین‌المللی روانکاوی ضررهای مهمی وارد کرده است، اما تأکید بر اهمیت عوامل اجتماعی حتی به قیمت نارضایی و جدایی از فروید، ارزش این زیان و جدایی را داشته است.

فصل پنجم

نظریه های شناختی

اهداف رفتاری فصل پنجم

۱. از شما انتظار می‌رود که پس از مطالعه این فصل بتوانید:
 ۱. توضیح دهید که تمرکز نظریه های شناختی چگونه روی شناخت انسان بوده است.
 ۲. مفهوم سازه شخصی را توضیح داده محور اصلی نظریه کلی را مشخص کنید.
 ۳. توضیح دهید که نظریه سازه های شخصی جورج کلی چه تفاوت هایی با نظریه های دیگر شخصیت دارد.
 ۴. يك مثال در مورد تعبیر و تفسیر رویدادهای زندگی بر مبنای سازه های شخصی بزنید.
 ۵. اصل موضوعه بنیادی نظریه کلی را توضیح دهید.
 ۶. بازده اصل تبعی نظریه کلی را نام برده هر کدام را به اختصار توضیح دهید.
 ۷. تصور کلی را از ماهیت آدمی بیان کنید.
 ۸. آزمون فهرست سازه نقش را با يك مثال توضیح دهید.
 ۹. از آزمون فهرست سازه نقش برای يك مورد ارزشیابی استفاده کرده گزارش آنرا به کلاس عرضه کنید.
 ۱۰. انتقاداتی را که به نظریه کلی وارد شده است به اختصار بیان کنید.





جورج کلی و نظریه سازه‌های شخصی^۱

رویکرد سازه شخصی کلی به شخصیت نه تنها یکی از نظریه‌های اخیر است بلکه یکی از نظریه‌های اصیل است. هر یک از نظریه‌هایی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفت دارای ویژگیهای خاص و مواضع مشخصی است که آنرا از نظریه‌های دیگر متمایز می‌کند. اما همینطور هم برخی شباهتها میان نظرات صاحب نظران اولیه وجود دارد به عنوان مثال تمرکز روی خودآگاه یا ناخودآگاه یا بر نیروهایی که فرد را به پیش می‌راند (چنانکه در مورد غرائز) یا به سوی خود می‌کشند (چنانکه در مورد يك سائق به سوی تحقق خویش).

نظریه کلی هیچ وجه مشترکی با دیگر رویکردها ندارد. او به ما هشدار داده است که در نظریه او بسیاری از اصطلاحات آنتنار مفاهیمی را که معمولاً در نظریه‌های شخصیت می‌توان یافت نمی‌یابیم. پس از این هشدار او يك قدم به پیش می‌گذارد و با اشاره کردن به اینکه چه مقدار از این اصطلاحات در نظریه او وجود ندارد، ما را شوکه می‌کند. ناخودآگاه خود، نیاز سائق، محرك و پاسخ، تقویت، و از همه تعجب‌آورتر انگیزش و هیجان چگونه می‌توان امید داشت که کسی شخصیت انسان را بدون در نظر گرفتن انگیزش و هیجان بفهمد؟

نقل قول ذکر شده در فوق قرینه‌هایی در مورد اینکه کلی چگونه قصد معرفی شخصیت را دارد به دست می‌دهد. به گفته او همه مردم قادرند سازه‌های شناختی درباره محیط خود را ساخته و شکل بدهند؛ یعنی افراد همه اشیاء فیزیکی و اجتماعی را در جهان اطراف خود به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کنند که يك الگو بسازند. بر مبنای این الگو، مردم درباره اشیاء، مردمان دیگر، و خودشان پیش‌بینی‌هایی انجام می‌دهند و این پیش‌بینی‌ها را برای راهنمایی خود در اعمالشان به کار می‌گیرند. به این ترتیب برای اینکه دیگران را درک کنیم، بایستی الگوهای آنها یعنی شیوه‌ای را که آنها جهان خود را شخصاً می‌سازند درک کنیم. بنابراین این تعبیر و تفسیر فرد از رویدادها است که حائز اهمیت اند نه خود رویدادها.

کلی نظریه شخصیتی خود را از تجربیات خود با افراد دارای مشکلات استخراج کرد، چنانکه در مورد بیشتر صاحب نظران همینطور بوده است. اما به دلایل چندی نوع مراجعینی که

فصل پنجم

نظریه‌های شناختی

واژه شناخت^۱ در فرهنگهای لغت به معنی عمل یا فرایند «دانستن» آمده است. نظریه‌های شناختی شخصیت بر شیوه‌های شناخت مردم از محیط و از خودشان تأکید می‌ورزند یعنی اینکه آنها چگونه درک و ارزشیابی می‌کنند، چگونه یاد می‌گیرند چگونه می‌اندیشند و چگونه مسائل را حل می‌کنند. به عقیده بعضی از محققان (مثلاً شولتز^۲: ۱۹۸۴) این نظریه‌ها عقلانی‌ترین یا روانشناختی‌ترین نظریه‌های شخصیت اند، زیرا تمرکز خود را منحصرأ بر فعالیتهای ذهنی آگاهانه قرار داده‌اند.

اما ممکن است چنین به نظر بیاید که با این تمرکز انحصاری بر فرایندهای ذهنی و روان، برخی از اندیشه‌هایی که نظریه‌های دیگر با آنها سروکار دارند، از قبیل نیازها یا هیجانها به عنوان فعالیتهای جداگانه شخصیت مورد غفلت قرار گرفته‌اند. اما واقعیت چنین نیست. در نظریه‌های شناختی اینگونه فعالیتها را بخشهایی از شخصیت می‌شناسند که مانند تمام بخشهای دیگر شخصیت، به وسیله فرایندهای شناختی کنترل می‌شوند.

نظریه‌های شناختی متعدّدند، اما در اینجا نظریه جورج کلی^۳ را به عنوان نمونه‌ای از این نظریه‌ها با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌دهیم.

1) Personal constructs

1) cognition 2) Schultz 3) Georg Kelly

او با آنها سروکار داشت، آموزش علمی که دیده بود، و نداشتن جهت‌گیری فرویدی یا جهت‌گیری تحلیل‌گرانه دیگر، او این تجربه‌های بالینی را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت تعبیر و تفسیر می‌کرد.

انگوی ماهیت انسان که کلی با استفاده از کارهای بالینی خود وضع کرد شباهتی به هیچ‌یک از الگوهای دیگر در روان‌شناسی ندارد: او مردم را به یک معنی به صورت دانشمند سی نگریست. یعنی او معتقد بود که مردم به همان شیوه دانشمندان عمل می‌کنند. دانشمندان چه می‌کنند؟ کلی می‌پرسد. آنها نظریه‌ها و فرضیه‌هایی می‌سازند و بعد آنها را با واقعیات شکل گرفته خود با یکار کردن تجربه‌های آزمایشگاهی می‌سنجند. اگر نظریه به وسیله آزمایشها تأیید شود، باقی می‌ماند. اگر تأیید نشود، رد شده یا به شکلی تغییر داده شده و دوباره سنجیده می‌شود.

این اساساً همان راهی است که هر روانشناسی که شخصیت را مطالعه می‌کند، می‌رود. با وجود این، کلی اشاره می‌کند که روانشناسان همان امکانات عقلانی و استعدادی را که به خود نسبت می‌دهند به آزمودنی‌ها یا بیماران خود نسبت نمی‌دهند. «چرا؟» کلی می‌پرسد. چنان است که گویی روان‌شناسان دو نظریه در مورد ماهیت انسان دارند یکی در مورد خودشان و شیوه‌ای که به جهان می‌نگرند اطلاق دارد و دیگری در مورد افراد مورد مطالعه آنان به کار برده می‌شود. آنها کسانی را که مطالعه می‌کنند اینگونه می‌بینند که آنها قادر نیستند به صورتی عقلانی عمل کنند و بجای آن انگیخته‌سائق‌ها بوده و در معرض کنترل از سوی نیروهای ناخودآگاه هستند. تصور این است که فرد بر مبنای کاملاً هیجانی و بر مبنای تعداد کمی فرایندهای عقلانی عمل می‌کند درست برعکس شیوه‌ای که روانشناسان عمل می‌کنند.

آیا روانشناسان مخلوقات برتری هستند؟ نه، آنها در واقع تفاوتی با افرادی که مورد مطالعه آنها هستند ندارند. به گفته کلی آنچه برای یکی کاربرد دارد، برای دیگری نیز دارد. آنچه یکی را توصیف می‌کند دیگری را نیز وصف می‌کند. هر دو متوجه پیش‌بینی و کنترل رویدادهای زندگی خود هستند. هر دو دارای توان انجام این کار بر مبنای عقلایی هستند.

افراد نیز، مانند دانشمندان نظریه‌های خود را وضع می‌کنند، سازه‌های شخصی خود را می‌سازند، که به وسیله آنها می‌توانند رویدادهای محیط خود را پیش‌بینی کرده و مقابله‌ای کنترل بر این رویدادها اعمال کنند. بنابراین راهی که برای درک افراد وجود دارد بررسی

سازه‌های شخصی او است.

به خاطر تأکیدهایی که ما در مورد دیگر نظریه‌های شخصیتی دیده‌ایم تعجبی ندارد اگر نظریه‌ای که بجای هیجانی بودن انسان بر عقلانی بودن او و بجای سائقه‌های غریزی جهانی بر تعبیرات شخصی از تجربیات انسان تأکید دارد از محبوبیت چندانی در میان نظریه‌های سنتی شخصیت برخوردار نباشد. اما شاگردان سابق کلی فعلاً نه این دیدگاه منحصر به فرد و تحریک‌کننده را در مورد کارکرد انسان دنبال کرده و از آن دفاع می‌کنند و از آن به عنوان یک حرکت اصیل و یک کمک روحبخش به روان‌شناسی شخصیت (برونر ۱۹۵۶، صفحه ۲۵۷-۲۵۶) یاد می‌کنند.

سازه‌های شخصی^۲ راههای پیش‌بینی و تعبیر و تفسیر رویدادهای زندگی

کلی پیشنهاد می‌کند که یک شخص جهان خود را می‌جوید و آنرا بهمان طریق که یک دانشمند عمل می‌کند، سازمان می‌دهد یعنی ابتدا فرضیه‌های مختلفی درباره جهان می‌سازد و بعد این فرضها را در برابر واقعیات تجربه خود آزمون می‌کند. مردم همه رویدادها را در جهان خود مشاهده می‌کنند (واقعیات یا داده‌های تجربه آنها) و بعد آنها را تفسیر می‌کنند. این تعبیر یا ساختن تجربه نماینده دیدگاه یگانه فرد را از آن رویدادها است. الگویی که در آن او آنها را جا می‌دهد. کلی نوشت: «آدمی از میان الگوهای شفاف و نازکی که خود او می‌آفریند به جهان خود می‌نگرد و بعد می‌کوشد تا آنها را بر واقعیاتی که جهان مرکب از آنها است بربازاند» (کلی، ۱۹۵۵، صفحه ۸۹).

به عنوان یک مثال بسیار ساده شده شاید بتوانیم این الگوها را به عینک‌های آفتابی که رنگ ویژه‌ای به هر چیزی که فرد عینک به چشم به آن می‌نگرد تشبیه کنیم. عینک یک شخص ممکن است رنگ آبی داشته باشد، و عینک دیگری رنگ سبز هر یک از این دو شخص می‌تواند به یک صحنه یکسان نگاه کنند و در عین حال آنرا به گونه‌ای متفاوت درک کنند. یعنی براساس کارکرد رنگی که دیدگاه او را دربرمی‌گیرد. همین گونه است در مورد فرضیه‌ها، الگوها یا کپی‌هایی که می‌سازیم. هر یک از ما جهان را از طریق عدسی‌های مخصوص خود که به چشم

1) Bruner. 2) Personal constructs

داریم می‌نگریم و همین دیدگاه ویژه، همین الگوی یگانه‌ای که به وسیله هر فرد آفریده می‌شود است که کلمه‌سازه را به شکلی که کلی به کار می‌برد تعریف می‌کند. يك سازه شیوه نگاه کردن فرد به رویدادهای موجود زندگی او است، شیوه تبیین یا تعبیر و تفسیر آن جهان.

هر شخصی فرضیه‌ای را پیش می‌کشد که سازه خاصی را که او داراست به واقعیات يك رویداد در جهان او می‌پردازد. مانند يك دانشمند شخص بعداً با عمل کردن مطابق آن سازه و در رابطه با آن رویداد دست به آزمون آن فرضیه می‌زند. به عنوان مثال، مورد دانشجویی را در نظر بگیرید که در خطر افتادن از يك درس است و می‌کوشد تا استاد خود را قانع کند که به او يك نمره قبولی بدهد. بر مبنای مشاهده استاد در طول ترم، این دانشجو به این نتیجه می‌رسد که استاد به شیوه‌ای بسیار اقتدار طلبانه و برتری‌جویانه در کلاس رفتار می‌کند و به نظر می‌رسد که تصویری بزرگنمایی شده از خود و اهمیت خود دارد.

از این مشاهده، دانشجوی مزبور به ساختن فرضیه خود (سازه) می‌پردازد که اگر او به گونه‌ای رفتار کند که با احساس خود مهم بینی مبالغه‌آمیز استاد جور دربیاید، استاد به شکلی مطلوب پاسخ خواهد داد. اکنون دانشجوی مزبور این فرضیه را در مقابل واقعیت می‌آزماید. او به کتابخانه می‌رود و مقاله‌ای را که استاد نوشته است مطالعه می‌کند. بعد درباره آن از استاد سؤالاتی می‌کند پیش از آنکه استاد را می‌ستاید، درباره اهمیت حوزه‌ای که او در آن کار می‌کند داد سخن می‌دهد، و سؤال می‌کند که مقاله بعدی چه وقت چاپ می‌شود.

اگر استاد در پایان ترم به این دانشجو نمره قبولی بدهد، فرضیه تأیید می‌شود. سازه يك سازه مفیداست و می‌توان آنرا بار دیگر هم اگر این دانشجو درسی با همین استاد بگیرد به کار بست. اگر دانشجو در آن درس مردود شود، در اینصورت او باید فرضیه تازه‌ای بسازد تا در يك درس بعدی از عهده این استاد یا استادان دیگری که مشابه او هستند برآید.

مادر طول زندگی خود سازه‌های فراوانی می‌سازیم یعنی يك سازه برای هر نوع موقعیت یا رویداد یا شخصی که با او در تماس قرار می‌گیریم. ما همیشه وقتی با رویدادها یا مردم تازه روبرو می‌شویم ذخیره سازه‌های خود را افزایش می‌دهیم. به علاوه سازه‌های موجود نیز ممکن است نیاز به پالایش، تغییر، یادستکاری داشته باشند زیرا مردم و رویدادها در طول زمان تغییر می‌کنند.

ما نه تنها تعداد زیادی سازه ایجاد می‌کنیم، بلکه در سرتاسر زندگی خود، سازه‌های

متنوعی باید همواره برای ما فراهم و در دسترس باشد. هیچ نهایت یا مطلقتی برای هیچ سازه‌ای وجود ندارد، زیرا هیچ سازه‌ای نمی‌تواند به وجود آید که هر امکانی را پیش‌بینی یا پیشگویی کند. تجدیدنظر به میزان کم یا زیاد همواره ضروری است، و فرد باید شق‌های دیگری از سازه داشته باشد تا بتواند به آنها روی آورد. در غیر اینصورت اگر سازه‌ها ثابت و غیرقابل انعطاف باشند شخص چنانکه کلی می‌گوید «او خود را گیر انداخته است».

او قویاً معتقد بود که نیازی نیست چنین شود. «نیازی نیست که هیچکس به وسیله اوضاع و احوال محاصره شود. نیازی نیست که هیچکس قربانی زندگیتانم خود شود.» (کلی ۱۹۵۵، صفحه ۱۵). مردم فرمانبردار سازه‌هایی که ساخته‌اند تا بکار ببرند نیستند. تصور کلی از چاره‌سازنده این است که مادر تغییر دادن یا جایگزین کردن سازه‌های خود آزادیم. اما اگرچه این سازه‌ها همیشه قابلیت تغییر دارند، تغییر باید عاقلانه و مبتنی بر واقعیات تجربی باشند، زبان سازه‌های نامناسب می‌تواند بیشتر از سود آنها باشد. توصیه کلی آن است که فرضیه‌های شق دیگر که انتخاب می‌شوند باید نشان دهنده اصلاح و پیشرفت باشند. نظریه کلی درباره سازه‌ها و چگونگی کارکرد آنها به شکلی روشن و صریح عرضه شده و به صورت يك اصل موضوعه بنیادی^۱ و ۱۱ تکمله^۲ (نتیجه) سازمان یافته‌اند.

اصل موضوعه بنیادی

اصل موضوعه بنیادی در نظریه سازه‌های شخصی کلی از اینقرار است: «فرایندهای يك شخص به صورت روان شناختی به وسیله طرقي که او رویدادها را پیش‌بینی می‌کند کانالیزه می‌شود.»

با بکار بردن کلمه فرایندها، کلی این مطلب را روشن کرد که او به وجود هیچ نوع ماده بیجان از قبیل انرژی روانی در دیدگاه خود از انسانیت معتقد نیست. بجای آن انسان به صورت فرایند متحرک و سیال تصویر می‌شود. فرایندهای روان شناختی به وسیله سازه‌ها هدایت (کانالیزه) می‌شوند. یعنی از طریق شیوه‌ای که شخص جهان خود را تعبیر و تفسیر می‌کند. اگر چه شیوه‌ای که شخص رفتار می‌کند همواره در معرض تغییر است. با وجود این میزانی از ثبات

1) constructive alternativism 1) fundamental postulate 2) corollary

در آن وجود دارد، زیرا که فرد از طریق شبکه‌ای از کانالها عمل می‌کند. کانالها البته می‌توانند تغییر کنند اما آنها شکل گرفته‌اند، و تغییر به طور معمول در محدوده یا دامنه تغییر اعمال شده به وسیله این ساخت انجام می‌گیرد. واژه کلیدی دیگر در این اصل موضوعه پیش‌بینی^۱ است؛ کل مفهوم ساختها از نظر ماهیت پیش‌بینی کننده‌اند از این نظر که يك شخص آنها را به کار برد تا آینده را پیش‌بینی کند، به طوری که بتواند تصویری از این که در نتیجه رفتار کردن او به فلان شکل و فلان صورت چه روی خواهد داد به دست آورد.

|| نتیجه سیستم کلی هم از اصل موضوعه بنیادی سرچشمه می‌گیرد و هم بر مبنای آن بنا شده‌اند (کلی، ۱۹۵۵ صفحه ۹۵-۴۶).

شباهت میان رویدادهای مکرر

۱. اصل تبعی ساختمانی: شخص رویدادها را با تفسیر کردن تکرار آنها پیش‌بینی می‌کند.

کلی معتقد بود که هیچ رویداد یا تجربه‌ای در زندگی يك شخص درست به صورتی که پیش از آن به وقوع پیوسته تکرار نمی‌شود. هر چند که يك رویداد تکرار می‌شود، وقتی بار دوم تجربه می‌شود دقیقاً همان نخواهد بود که بار اول بود. اگر شما امروز به نواری که دیروز گوش داده بودید گوش بدهید تجربه‌ای که دارید ممکن است متفاوت باشد ممکن است خلق شما همان نباشد که دیروز بود، و در طول مدت یکروز شما در معرض تجربه‌های متعددی قرار می‌گیرید که ممکن است شما را به طرق مختلف تحت تأثیر قرار داده باشد.

اما اگرچه رویدادهای تکراری به صورتی مشابه تجربه نمی‌شوند، با وجود این بعضی ویژگیهای مشترک در میان آنها وجود خواهد داشت برخی جنبه‌های تجربه‌های تکراری مشابه جنبه‌های وقوع یافته در دفعات پیش‌اند. بر مبنای این زمینه‌های پایدار و ثابت شخص می‌تواند پیش‌بینی کند و تصورات خود را شکل بدهد که يك رویداد در آینده چگونه تجربه خواهد شد. پیش‌بینی‌ها مبتنی بر این اندیشه‌اند که رویدادهای آینده اگر چه نسخه‌های بدل رویدادهای گذشته نیستند، با وجود این لااقل تا حدودی تکرار رویدادهای گذشته‌اند. بعضی

1) anticipates 2) construction corollary

زمینه‌های گذشته در آینده نیز وجود خواهند داشت. سازه‌ها بر مبنای این زمینه‌های تکراری فرمول‌بندی می‌شوند.

تفاوتهای فردی در تعبیر و تفسیر رویدادها

۲. اصل تبعی فردیت افراد در ساختن رویدادها با یکدیگر تفاوت دارند.

با این قضیه فرعی کلی مفهوم تفاوتهای فردی را در نظام خود وارد کرد. او اشاره می‌کند که مردم از نظر چگونگی درک یا تعبیر و تفسیر يك رویداد یا یکدیگر تفاوت دارند. در نتیجه تعبیر رویدادها به صورتهای متفاوت مردم سازه‌های کاملاً متفاوتی را می‌سازند. به این ترتیب سازه‌ها بیش از آنکه بازتاب واقعیت عینی يك رویداد باشند حاصل تعبیر و تفسیرهایی هستند که فرد از يك رویداد ارائه می‌کند.

اما علیرغم این تفاوتهای فردی در سازه‌ها، کلی معتقد بود که در سازه‌ها ویژگیهای تکراری وجود دارد که در همه افراد مشترکند. به عبارت دیگر هر قدر هم که تعبیر و تفسیرها از يك رویداد جنبه فردی داشته باشد، درجه‌ای از اشتراک تجربیات در میان افراد وجود دارد. می‌توان زمینه‌های مشترکی در تجربه‌های ساخته مردم پیدا کرد. به ویژه وقتی مردم دارای هنجارها، ارزشها، و اخلاقیات فرهنگی و گروهی مشابهی باشند. با وجود همه اینها توجه داشته باشید که عنوان این قضیه فرعی فردیت است. تأکید کلی همچنان بر یگانگی بودن و منحصر به فرد بودن سازه‌های هر شخص است.

روابط میان سازه‌ها

۳. اصل تبعی سازمان: هر شخص مشخصاً، برای راحتی در تصور و درک رویدادها، سیستم ساختن سازه‌هایی را در خود شکل می‌دهد که در آن بین سازه‌ها روابط ترتیبی و سلسله مراتبی وجود دارد.

آنچه کلی می‌خواهد در اینجا بگوید این است که هر شخص تمایل دارد سازه‌های فردی خود را به صورت نظام یا الگویی از سازه‌ها و بر طبق دیدگاه خود از روابط (چه شباهتها و چه

1) Individuality corollary. 2) Organization corollary.

تضادها) میان آنها سازمان دهد. به علت این سازمان سازه‌ها، دو شخص که از نظر داشتن سازه‌های فردی شباهتهای زیادی باهم دارند، باز هم ممکن است باهم تفاوت قابل توجهی داشته باشند زیرا سازه‌های آنها به صورت سلسله مراتب‌های متفاوتی تنظیم شده باشند. با به کار بردن عبارت رابطه ترتیبی بین سازه‌ها فرض کلی این بود که سازه‌ها به صورت سلسله مراتبی سازمان می‌یابند، یعنی برخی از سازه‌ها نسبت به برخی دیگر حالت مافوقی و مادون پیدا می‌کنند. یعنی یک سازه ممکن است سازه یا سازه‌های دیگر را شامل شود. به عنوان مثال سازه خوب می‌کند است از میان سازه‌های مادون خود شامل سازه‌های با هوش، اخلاقی، و کارآمد باشد سازه اخلاقی به نوبه خود می‌تواند مفاهیم زیرین دیگری را نیز شامل شود. همچنین سازه خوب خود می‌تواند مادون سازه دیگری باشد.

این روابط در عین اینکه معمولاً بادوامتر از سازه‌های انفرادی هستند، با وجود این می‌توانند تغییر کنند، و جامد و ثابت نیستند. به عنوان مثال، اگر یک فرد احساس کند که از سوی مردمی که از خود او با هوش ترند صدمه‌ای خورده است، آن فرد ممکن است سازه باهوش را از جایگاه مادون سازه خوب برداشته آنرا زیر سازه یک قرار دهد. همانند سازه‌های انفرادی، آزمون یک سیستم ساختاری، کارایی پیش‌بینی آن است. اگر یک سیستم دیگر پیش‌بینی معتبری از رویدادهای آینده نتواند به دست دهد، دچار تغییر شده یا کنار گذاشته خواهد شد.

دوگونگی در میان سازه‌ها

۴. اصل تبعی دوگونگی: سیستم سازه‌ای یک شخص مرکب از تعداد محدودی سازه‌های دوگونه‌ای است.

از نظر کلی همه سازه‌ها، دوقطبی یا دو حالتی هستند. اگر قرار باشد رویدادهای آینده به درستی پیش‌بینی شوند این ماهیت دوگونگی لازم است. درست به همانگونه که لازم است به شباهتهای میان رویدادها یا مردم توجه شود، عدم شباهتها نیز بایستی مورد توجه باشند. به عقیده کلی، کافی نیست که سازه درباره یک دوست داشته باشیم که توجه به ویژگی درستکار

1) Dichotomy corollary.

بودن او را می‌رساند. بلکه بایستی به واژه نادرست بودن که ضد آن واژه است توجه شود تا نشان دهد که چگونه آن دوست با مردمان دیگری که نادرست‌اند متفاوت است. اگر جیبی سازه مخالفی وجود نداشت مثلاً اگر همه مردم درستکار بودند در آن صورت تشکیل سازه درستکار بودن در مورد یک شخص هیچگونه هدف پیش‌بینی کننده را برآورده نمی‌کرد. پیش‌بینی درستکار بودن یک دوست در آینده تنها در تضاد با کس دیگری که می‌توان پیش‌بینی کرد نادرست است امکان‌پذیر خواهد بود.

به این ترتیب سازه فرضی، درستکار - نادرست خواهد بود. برای دوستان A و B می‌توان در تضاد با درست C، که سازه نادرست درباره او ساخته شده است، سازه درستکار را ساخت. البته همان سه شخص را می‌توان به صورت‌های دیگر و با اصطلاحات دیگری نیز سازه‌بندی کرد. دوستان A و B را می‌توان پارینگر و درست C را غیر پارینگر دانست. دیدگاه - یعنی سازه - در اینجا همواره برحسب یک دوگونگی یعنی یک زوج خصوصیات است.

آزادی انتخاب

۵. اصل تبعی انتخاب: شخص از میان یک سازه دو حالتی شقی را برای خود انتخاب می‌کند که امکان بیشتری برای گسترش و تعریف سیستم او را برای وی فراهم کند.

این اندیشه که فرد دارای توان انتخاب است، زمینه‌ای است که در همه نوشته‌های کلی جریان دارد. برطبق نتیجه فرعی دوگونگی، هر سازه‌ای دو قطب مخالف دارد. برای هر موقعیت ویژه، یک شخص بایستی انتخاب کند که کدامیک از دو شق کارکرد بهتری دارد یعنی کدامیک در پیش‌بینی رویدادهای آینده بهتر کمک می‌کند. به طور معمول و از جنبه آرمانی شخص شقی را انتخاب خواهد کرد که بهترین فرصت را برای پیش‌بینی رویدادهای آتی فراهم می‌آورد. اما در تصمیم‌گیری بین شقوق مختلف مقداری آزادی عمل (یا انتخاب) وجود دارد و آن انتخاب بین امنیت و ماجراجویی است. به عنوان مثال دانشجویی را در نظر بگیرید که باید تصمیم بگیرد که در ترم آینده کدامیک از دو درس را انتخاب کند یکی از درسهای

1) choice corollary

ساده و شبیه یکی از درسهایی است که او در حال حاضر مشغول گذاردن آن است و استادی
 دیکه آن درس را می دهد در مقابل کار بسیار کم نمره های خوبی می دهد. عملاً گرفتار آن
 متخلف هیچ خطری نیست. اما شاید اداسی هم در آن وجود ندارد. دانشجوی مرسور می-
 داند که استاد درس سختگیر نیست، و درس مشابهی که او اکنون در حال انجام آن است بد
 او چندان چیزی بیشتر از آنچه می دانست نداده است. هیچگونه خطرناک کاری در گرفتن
 درس جدید وجود ندارد. این یک انتخاب امن است. دانشجوی مرسور می تواند در سازه
 بازده این انتخاب خود پیش بینی درستی داشته باشد.

درس دیگری که او می تواند انتخاب کند پیراست از مجهولات، اسناد درس، جدید
 است و شایع است که خیلی سخت می گیرد، و محتوای درس شباهتی به چیزهایی که دانشجوی
 قبلاً خوانده است ندارد. اما مراد درسی که عرضه می شود به نظر جالب می آید و دانشجوی را در
 معرض حوزه جدیدی قرار می دهد که او میل دارد در آن باره بیشتر اطلاعات داشته باشد. در
 اینجا احتمال خطر و قمار وجود دارد. دانشجوی نمی تواند در مورد بازده انتخاب خود پیش بینی
 دقیق و درستی داشته باشد. اما مادتاس و رضایت خاطر بالقوه می تواند به مراتب بیشتر از درس
 دیگر باشد. این یک انتخاب ماجراجویانه تر است.

دانشجوی مزبور باید بین انتخاب کم خطر، کم پاداش، مطمئن و ایمن از یک طرف و
 انتخاب پرخطر، پرپاداش و ماجراجویانه تصمیم بگیرد. اولین انتخاب دارای قدرت پیش بینی
 زیادی است. انتخاب دوم کارایی پیش بینی بسیار کمتری دارد. کلی معتقد بود که ما در تمام
 دوران زندگی خود با این قبیل انتخابها مواجه هستیم (انتخاب بین تعریف و گسترش سیستم
 سازه شخصی خود) انتخاب مطمئن یعنی انتخابی که شباهت نزدیکی با انتخابهای گذشته دارد.
 با تکرار تجربیات و رویدادهای مشابه، سیستم سازه های فرد را بهتر و بیشتر تعریف و مشخص
 می کند. انتخاب حادثه جویانه تر با عرضه تجربیات و رویدادهای جدید سیستم سازه ها را
 گسترده تر می کند.

به عقیده کلی تمایل به انتخاب شوق مطمئن و بی خطر می تواند این وضعیت را که چرا
 برخی از مردم در انجام رفتار به شیوه های نادرست مصراند توضیح دهد. چرا، به عنوان مثال،
 یک شخص به انجام رفتارهای خصمانه نسبت به دیگران ادامه می دهد حتی وقتی که از چنین
 رفتاری منع می شود. بجای اینکه دوستانه و گرم عمل کند؟ کلی پاسخ می دهد که چنین کسی با

رفتار کردن به آن شیوه انتخاب کم خطر و مطمئن را انجام داده است. به هر دلیل، شخص به
 اینجا رسیده است که می داند چه انتظاری داشته باشد که بتواند پیش بینی کند که وقتی او
 خصمانه رفتار می کند دیگران چگونه واکنش نشان خواهند داد. (بخاطر بیاورید که انتخابها
 بر حسب اینکه چگونه به بهترین پیش بینی از آینده دست می یابند صورت می گیرند، و نه لزوماً
 بر حسب اینکه چه چیزی برای فرد بهترین باشد.)

اگر چنین کسی دوستانه و غیر خصمانه رفتار کردن را انتخاب کرده بود، او نمی توانست
 آینده را به همان خوبی پیش بینی کند. و نمی دانست که چه انتظاری داشته باشد. ممکن بود
 پاداشها بیشتر باشند، اما عدم یقین نیز بیشتر بود. و فرد مانند یک دانشمند، بهترین کوشش را به
 عمل می آورد تا رویدادهای آینده را با درجه بالایی از یقین پیش بینی کند.

گستره قابلیت پذیرش

۶. اصل تبعی گستره: یک سازه تنها برای پیش بینی گستره محدودی از رویدادها
 مناسب است.

این سازه به میزان زیادی خود بیانگر است. تعداد بسیار کمی از سازه ها هستند که برای
 همه موقعیتهای مناسب اند. کلی مثال سازه بلند در مقابل کوتاه را عرضه می کند. این سازه
 آشکارا دارای محدودیتی از نظر گستره تناسب است و مناسب برای هر چیزی نیست. این
 سازه می تواند در توجه به ساختمانها، درختان یا افراد مناسب باشد. اما در مورد توصیف کردن
 یک پیتر یا وضع هوا دارای ارزشی نخواهد بود.

بعضی سازه ها را می توان در مورد بسیاری از موقعیتهای افراد بکار برد در حالیکه
 سازه های دیگر را می توان تنها در محدوده فوق العاده باریکی، شاید فقط برای یک شخص یا
 یک موقعیت مورد استفاده قرار داد. اینکه چه چیزی برای یک سازه مناسب یا مربوط است -
 یعنی چه چیزی در گستره تناسب آن قرار می گیرد - موضوع انتخاب فریدی است. اجازه بدهید
 سازه اعتماد در برابر سوئین را به عنوان یک مثال در نظر بگیریم. یک شخص این سازه را در
 مورد تمام افرادی که با آنها تماس دارد به کار می برد. دیگری آنرا فقط برای بعضی از مردم

مناسب می‌داند، و شخص موم آنرا اصولاً برای هیچکس مناسب نمی‌بیند. فرد موم ممکن است آنرا در مورد سگ خود به کار ببرد اما نه در مورد مردم. کلی اشاره می‌کند که در شناختن يك فرد، دانستن اینکه چه چیزهایی در خارج از گستره تناسب او قرار می‌گیرد به همان اندازه اهمیت دارد که دانستن چیزهایی که در داخل این گستره واقع می‌شوند.

قرار گرفتن در معرض تجربه‌های تازه

۷. اصل تبعی تجربه: سیستم سازه‌ای يك شخص ضمن اینکه او به تعبیر و تفسیر پیاپی از تکرار رویدادها می‌پردازد تغییر می‌کند.

دیدیم که هر سازه‌ای شبیه به يك فرضیه است، از این نظر که بر مبنای تجربه گذشته و برای پیش‌بینی تجربه‌های آینده ساخته می‌شود. هر فرضیه بر مبنای توان پیش‌بینی خود از رویدادهای آینده سنجیده می‌شود. بیشتر مردم بطور مداوم در معرض تجربه‌های تازه قرار دارند، و بنابراین فرایند سنجش مناسب بودن يك سازه (یعنی تعیین اینکه آن سازه در پیش‌بینی رویداد مورد نظر کارایی داشته است) در بیشتر اوقات ادامه دارد.

اگر يك سازه پیش‌بینی کند؛ معیبری نباشد باید آنرا دوباره فرمول‌بندی یا در پرتو تجربه‌های جدید با سازه‌ای دیگر جایگزین کرد. باید رویدادها و تجربه‌ها ضمن اینکه دنیای شخص گسترده‌تر می‌شود و تغییری می‌یابد دوباره سازی و دوباره تعبیر شوند. مثلاً سازه‌هایی که در سن ۱۶ سالگی کارایی داشتند ممکن است در ۴۰ سالگی زیان آور باشند. به این ترتیب در سالهای بین ۱۶ تا ۴۰ سالگی فرد باید به طور مداوم ماهیت تجربیات خود را دوباره تفسیر کند. به عبارت دیگر، یادگیری صورت می‌گیرد، و در نتیجه این یادگیری‌ها، سیستم سازه‌ای انسان مورد تجدید نظر مداوم واقع می‌شود.

سیستم‌های سازه‌ای نمی‌توانند ثابت بمانند، مگر اینکه شخص يك زندگی بدون تغییر را بگذرانند. در چنین موردی، سازه‌ها مجبور به تغییر کردن نیستند، زیرا چنین شخصی رویدادهای تازه‌ای برای پیش‌بینی کردن ندارد. اما کسانی که زندگی آنان متضمن برخورد با افراد دیگر و روبرو شدن با موقعیتهای تازه است باید این تجربیات را دوباره تعبیر کرده و

۱) experience corollary

سازه‌های خود را مطابق با آن تغییر دهند. •

سازگار شدن با تجربیات تازه

۸. اصل تبعی نوسان: تغییرات در سیستم سازه‌ای يك شخص به وسیله نفوذپذیری بودن سازه‌هایی که متغیرها در درون گستره تناسب آنها واقع می‌شوند. محدود می‌شود: بیش از آنکه به بیان این نتیجه فرعی بپردازیم، باید یکی از اصطلاحات کلیدی آن یعنی نفوذپذیری را تعریف کنیم. نفوذ کردن یعنی رسوخ یا وارد شدن به چیزی، و این همان معنایی است که مورد نظر کلی در بکار بردن آن بوده است. يك سازه که قابلیت نفوذ دارد (قابل نفوذ است) سازه‌ای است که اجازه می‌دهد عناصر کاملاً تازه‌ای به درون گستره تناسب آن وارد شوند. چنین سازه‌ای، بنابراین، برای پذیرش تجربیات و رویدادهای تازه آماده است.

بنابراین، اینکه سیستم سازه‌ای يك شخص تا چه اندازه می‌تواند بر اثر تجربه‌های تازه یا یادگیری‌های جدید تغییر یابد سازگار شود، یا نوسان پیدا کند، بستگی به این دارد که سازه‌ها تا چه اندازه نفوذپذیر و باز باشند. يك سازه نفوذناپذیر و خشک قادر به تجدید نظر شدن یا جایگزینی نیست، اعم از اینکه چه نوع تجربه‌های تازه‌ای برای آن فراهم باشند. به عنوان مثال، اگر شخصی این سازه نفوذناپذیر را دارا است که همه سیاهپوستان دارای هوش پایین‌تری از سفیدپوستان هستند، وی این اعتقاد را تغییر نخواهد داد اعم از اینکه به سیاهپوستان بسیار با هوش فراوانی هم برخورد کرده باشد. سازه در اینجا در برابر ورود هر تجربه جدیدی کاملاً بسته است. و شخص در برابر یادگیری تازه مقاوم و نفوذناپذیر است.

وقایت میان سازه‌ها

۹. اصل تبعی خرد کردن: شخص ممکن است انواع خرده سیستم‌های سازه‌ای را که از نظر استنباطی با یکدیگر مغایرند به کار گیرد.

در يك مرور اجمالی این نتیجه فرعی ممکن است قدری عجیب به نظر برسد، چگونه سازه‌هایی که با یکدیگر مغایرند می‌توانند در درون الگوی يك سیستم سازه‌ای هماهنگ وجود

۱) modulation corollary ۲) fragmentation corollary

داشته باشند؟ به نظر می‌آید که همهٔ سازه‌ها بایستی باهم هماهنگ باشند. با وجود این باید به خاطر داشت که به طور معمول يك سبب سازه‌ای در بر تو تجربیات جدید بطور مداوم در حال تغییر است. اما با وجود اینکه سبب سازه‌ای در چهارچوب يك الگو یا طرح کلی در حال تغییر است، سازه‌های جدید لزوماً از سازه‌های قدیمی مشتق یا منتسب نمی‌شوند. حتی اگر هم چنین شود، سازه جدید ممکن است با قدیمی‌ها قابل انطباق نباشد. در يك موقعیت، دو سازه ممکن است باهم هماهنگ و مطابق باشند، اما در يك موقعیت تغییر یافته (حتی موقعیتی که متضمن تغییری مختصر است) همان سازه‌ها ممکن است ناهماهنگ باشند.

به عنوان مثال، شما برای نخستین بار شخصی را ملاقات می‌کنید و فوراً از او خوشتان می‌آید. او نیز در رشتهٔ روانشناسی تحصیل می‌کند و علائق او در این حوزه همانند علائق شما است. دیدگاهها و نگرشهای او در آن زمینه با دیدگاهها و نگرشهای شما مطابقت دارد. به این ترتیب او در سازه شما از دوست - یعنی کسی که باید او را دوست داشت و به او احترام گذاشت جای می‌گیرد. روز بعد شما دوباره او را می‌بینید این بار در يك گروه‌آمبی سیاسی و این بار از اینکه می‌بینید او دیدگاهی مخالف دیدگاه شما را عرضه می‌کند از او نومی‌د می‌شوید. او اینک در سازه متفاوتی جای می‌گیرد - یعنی در الگوی محافظه‌کاری افراطی - و این وضع او را در طبقه‌بندی شما از دشمن قرار می‌دهد. اما این ناهماهنگی در سطحی مادر و فرعی قرار دارد. سازه بزرگتر و مافوق - آزادیخواهان دوست اند، محافظه کاران دشمن اند، به عنوان مثال - بدون تغییر باقی می‌ماند. شخص می‌تواند تعدادی ناهماهنگی‌های فرعی و سطح پائین تر را بدون دور انداختن یا تغییر دادن کل سازه خود تحمل کند.

شباهتهای میان مردم در تعبیر رویدادها

۱۰. اصل تبعی اشتراك: به میزانی که يك شخص سازه‌ای را به کار می‌گیرد که مشابه سازه به کار گرفته از سوی شخصی دیگر است، فرایندهای روان‌شناختی او مشابه فرایندهای روان‌شناختی شخص دیگر است.»

1) commonality corollary

با این نتیجه فرعی (و نتیجه فرعی بعدی) کلی نظریه خود دربارهٔ سازه‌های شخصی را به حوزه روابط متقابل بین افراد توسعه داد. چنانکه در نتیجه فرعی فردیت مشاهده کردیم، مردم از نظر طرقي که رویدادها را شکل می‌دهند متفاوت اند و در نتیجه سازه‌های منحصر به فردی ساخته می‌شوند. اما به همان گونه که افراد به خاطر تفاوت در شیوه‌های تعبیر و تفسیر متفاوت اند، به همان گونه نیز می‌توانند بخاطر شباهت‌ها در تعبیر و تفسیرهای خود مشابه یکدیگر باشند. اگر دو شخص یا ۲۰ میلیون نفر از مردم يك تجربه را به شکل مشابهی تعبیر و تفسیر کنند، فرایندهای روان‌شناختی آنها شباهت زیادی به هم خواهند داشت. آنها البته در سازمان روان‌شناختی یکسان نخواهند بود. اما دارای ویژگیها و فرایندهای معین مشترکی خواهند بود.

يك گروه بزرگ از مردم را که هنجارهای فرهنگی اخلاقیات و آرمانهای مشترکی را دارا هستند در نظر بگیرید. آرزوها و انتظارات آنها از یکدیگر مشابه خواهد بود و آنان تجربه‌های خود را به شیوه‌های مشابهی تعبیر می‌کنند. بنابراین افراد يك فرهنگ ممکن است به يك شکل رفتار کنند، اگرچه آنان در معرض رویدادهای ویژه کاملاً متفاوتی هم قرار گرفته باشند.

روابط متقابل اجتماعی

۱۱. اصل تبعی جامعه‌جویی: «به میزانی که يك شخص فرایندهای سازه‌ای فرد دیگر را تعبیر و تفسیر می‌کند، او ممکن است نقش يك فرایند اجتماعی را بازی کند که فرد دیگر را شامل شود.»

همانگونه که دیدیم، مردمان يك فرهنگ تمایل دارند که رویدادها را به شکل یکسان یا لاقفل بسیار شبیه به یکدیگر تعبیر و تفسیر کنند. در حالیکه این عمل نوعی اشتراك را میان مردم ایجاد می‌کند، به خودی خود روابط سازه‌ای متقابل میان آنها ایجاد نمی‌کند. برای اینکه این کار انجام گیرد، کافی نیست که يك شخص تجربیات را به همان شیوه دیگری تعبیر و تفسیر کند. بلکه شخص باید سازه‌های دیگری را نیز تعبیر و تفسیر کند. به عبارت دیگر، او باید بفهمد که شخص دیگر چگونه می‌اندیشد و به این ترتیب بتواند پیش‌بینی کند که آن

1) sociality corollary

شخص چگونه رویدادها را پیش بینی می کند.

تعبیر سازه های دیگران تکلیفی است که ما بطور مداوم درگیر آن هستیم. کلی مثال رانندگی در يك بزرگراه را ارائه می کند. ما عملاً زندگی خود را در گروهی پیش بینی های خود از آنچه راننده های دیگر انجام خواهند داد گذاشته ایم. به گفته کلی: «این مثالی شگفت انگیز از مردمی است که رفتارهای یکدیگر را از طریق استنتاج ادراک دیگران از يك موقعیت پیش بینی می کنند.»

تنها وقتی ما بتوانیم، لااقل به میزان معقولی از دقت پیش بینی کنیم که رانندگان دیگر، در استان و زنان و شوهران یا استادان چه خواهند کرد، می توانیم خود را با آنان سازگار کنیم. ضمن اینکه، پیش بینی می کنیم و با دیگران سازگار می شویم، آنان نیز همین کار را با توجه به ما انجام می دهند. در این سازگاری دوجانبه هر يك از ما به اینجا می رسیم که با توجه به هر شخص دیگری نقشی معین را به عهده بگیریم. ما با يك دوست نزدیک يك نقش با فرد مورد علاقه خود نقشی دیگر، و با مأموران پلیس نقشی دیگر به عهده می گیریم. هر نقش يك الگوی رفتاری است که از درك ما از شیوه تفسیر فرد دیگر از رویدادها مشتق می شود. به يك معنی ما خود را در درون سازه های آن شخص قرار می دهیم.

تصور کلی از ماهیت آدمی

نظریه شخصیتی کلی تصویری خوشبینانه و حتی تملق آمیز از ماهیت آدمی به ما ارائه می کند. پیش از هر نظریه پرداز دیگر، کلی با انسانها به عنوان موجود عقلایی رفتار می کند، ما نه تنها قادریم سازه های خود را که از طریق آنها به جهان می نگریم شکل دهیم، بلکه قادریم شیوه منحصر به فرد رویکرد خود را به واقعیت فرمول بندی کنیم بشر رقم زندند سرنوشت خویش است نه فریانی آن.

چنین دیدگاهی به ما اراده آزاد راهی می کند - یعنی توانائی انتخاب مسیری که زندگی برمی گزینند. از آن مهمتر، ما قادریم مسیرها را عوض کنیم. ما همیشه قادریم دیدگاه خود را تغییر داده و سازه های جدیدی را همراه با پیش بینی های مربوط به آنها شکل بدهیم. شخص مسیر مسیری که در کودکی بلوغ، یا هر سن دیگری انتخاب شده باشد نیست. هیچ مرحله خاصی از زندگی مهمتر از هیچیک از مراحل دیگر نیست. ما سازه های خود را در سرتاسر زندگی خود

تغییر می دهیم یا در آنها تجدیدنظر می کنیم. جهت به روشنی متوجه آینده است زیرا سازه های ما بر مبنای پیش بینی ساخته می شوند. به عقیده کلی بشریت در آرزوهای می زند، زندگیاها ما به وسیله آنچه که برای آینده پیش بینی می کنیم و بجایی که فکری کنیم انتخابهای ما را هدایت می کنند، اداره می شود.

به این ترتیب کلی رویدادهای گذشته را قادر به تعیین رفتار فعلی ما نمی داند. به گفته او ما قربانی زندگینامه های خود نیستیم - زندانی آموزش - خشن. تجربیات جنسی اولیه، یا طرد کردن والدین نیستیم. اما ضمن اینکه رویدادهای واقعی گذشته ما را برده خود نمی سازند، ما می توانیم تحت تأثیر تعبیر و تفسیر خود از آن رویدادها قرار گیریم. اما چنین تعبیر و تفسیری به نظر کلی از انتخابهای آزاد و معقول فرد ناشی می شوند.

ما نه زندانی غرایز زیستی و نه زندانی تأثیرات ناخودآگاه خود هستیم. ما به وسیله هیچیک از این عوامل اداره و به پیش رانده نمی شویم. چنانکه قبلاً دیدیم، کلی هیچیک از نیروهای انگیزشی معمول - متوقفا، نیازها، سائقها - را نمی طلبد و حتی مفهوم انگیزش را چندان به حساب نمی گیرد. هیچ نوع نیرو یا انرژی که ما را برانگیزد وجود ندارد. این چنین نیروی مورد نیاز نیست زیرا ما پیشاپیش برانگیخته شده ایم - یعنی در حرکتیم - صرفاً به این دلیل ساده که زنده ایم. زندگی به خودی خود حرکت و جنبش است، و کلی نیازی نمی داند که به هیچ تبیین دیگری متوسل شود. ما نیازی نداریم که به وسیله نیازها یا سائقها به جلو رانده شده یا کشیده شویم، زیرا ما تر و تازه و زنده و کشمکشگر به جهان روان شناختی تحویل شده ایم. کلی موضعی علنی در مورد طبیعت تربیت (وراثت و محیط) اتخاذ نکرده است. هر چند که او نقش توارث را در شخصیت مورد بحث قرار نداده، اما اشاره کرده است که ما از سوی محیط خود شکل داده نمی شویم. ما سازه های خود را بر مبنای اینکه چگونه محیط خود را تفسیر می کنیم می سازیم نه برحسب آنچه که محیط در مورد ما انجام می دهد. او هدفی نهایی ضروری برای زندگی فرض نکرده است، اما می توان گفت که هدف ما تعریف مجموعه سازه هایی است که ما را به بهترین شکل به پیش بینی رویدادها قادر می سازد.

کلی در مورد موضوع یگانه و منحصر به فرد بودن موضعی ملایم داشت. نتیجه فرعی اشتراکی او اظهار می دارد که افراد متعلق به يك فرهنگ تعدادی سازه های مشابه تشکیل می دهند. اما نتیجه فرعی فردیت بر یگانه بودن بسیاری از سازه های فردی از این روی خود

که...» (کلی، ۱۹۵۵، صفحه ۲۲۲). کلی این روش را برای دانستن اینکه چگونه يك شخص خود و روابط خود را با دیگران می‌شناسد و درک می‌کند بسیار مفید یافته است.

ارزیابی در نظریه کلی

نظریه سازه‌های شخصی کلی از تجربه بالینی و کارهای کلینیکی با دانش‌آموزان مدارس و دانشجویان دانشگاهها شکل گرفت. این دانشجویان و دانش‌آموزان، اگرچه بدون شک دارای مسائلی بودند، اما باز هم قادر به فعالیت در زمینه‌های تحصیلی بودند. آنان در يك مؤسسه روانی زندانی نشده بودند. همچنین چنان که کلی توجه کرده بود، آنان در موقعیتی بودند که به کارکردهای عقلانی و بحث منطقی مطالب ارزش می‌گذاشتند. به این ترتیب جای تعجب نیست که روش اصلی کلی برای ارزیابی از این ویژگیها بهره‌برداري کرده است.

روش اصلی او برای ارزیابی استفاده از يك مصاحبه مستقیم بود. به گفته کلی: اگر نمی‌دانید که در ذهن يك شخص چه می‌گذرد از خود او بپرسید، او احتمالاً به شما خواهد گفت! (کلی، ۱۹۵۸، صفحه ۲۳۰). با بکارگیری آنچه که او آنرا «گوش ساده لوحانه» نامیده، کلی به این نکته اشاره کرد که شخص باید آنچه را که بیک درمانجو می‌گوید در مرحله اول به صورت ظاهر بپذیریم، زیرا این راهی است که می‌توان تعیین کرد او چه سازه‌هایی را به کار می‌برد. اما درمانجو ممکن است تمهیداً دروغ بگوید و رویدادهای مربوط به خود را تحریف و دستکاری کند. نکته اصلی کلی آن است که آنچه درمانجو می‌گوید باید مورد احترام باشد. حتی اگر به طور کامل آنرا باور نداشته باشیم.

فن دیگری که برای ارزیابی دیدگاه يك شخص از جهان به کار می‌رفت این بود که شخص را وادار به نوشتن شرحی خود توصیفانه از شخصیت خود کنند. دستورالعمل استاندارد کلی برای يك درمانجو از اینقرار است: «من از شما می‌خواهم که يك شرح توصیفی درباره [نام مراجع یا درمانجو] بنویسید، درست مثل اینکه او شخصیت اصلی در يك نمایشنامه است. آنرا چنان بنویسید که گوئی يك دوست که او را بسیار خوب و از نزدیک می‌شناخت و بسیار با او همدل و همدرد بود، شاید بهتر از هر کسی او را شناخته بود. می‌نویسد. مطلب را به صورت سوم شخص بنویسید... و اینگونه آغاز کنید که بگوید، [نام درمانجو]... شخصی است

آزمون فهرست سازه نقش^۱

س از اینکه مفهوم سازه فرضی به خوبی شناخته شده و شکل گرفت، کلی آزمونی ساخت تا سازه‌هایی را که شخص به وسیله آنها افراد مهم را در زندگی خود تعبیر و تفسیر می‌کند کشف کند. این آزمون که آزمون فهرست سازه نقش نام دارد شاید بیشتر با نام اختصاری آن آزمون REP معروف باشد. ابتدا از درمانجو خواسته می‌شود که نام کسانی را که نقش یا نقشهای مهمی در زندگی او بازی کرده‌اند، بنویسد. به عنوان مثال، از آزمودنی پرسیده می‌شود که چه کسی برای او نقش مادر، پدر، همسر، نزدیکترین دوست، یا شخصی که بیشتر از همه مورد دلوسوزی یا بیشتر از همه برای او جذاب بوده است را بازی کرده است. فهرست عناوین نقش کلی در جدول ۵/۱ آمده است.

بعد از درمانجو درخواست می‌شود که افراد فهرست شده را تقسیم بندی کند. هر بار سه تا از نامها به او عرضه می‌شود و از او خواسته می‌شود که دو تا را که بیشتر به هم شبیه‌اند برگزیند و بگوید که آن دو چگونه از شخص سوم متفاوت‌اند. به عنوان مثال. ممکن است به درمانجو شخص تهدید کننده، شخص مورد دلوسوزی، و شخص جذاب را عرضه کنند. او شرح می‌دهد که در تا از آنها چگونه از بعضی رفتاری یا منس باهم مشابه بوده و چگونه با نفر سوم تفاوت دارند.

جدول ۵-۱. فهرست عنوان نقش از آزمون فهرست سازه نقش

۱. معلمی که دوست داشتید.
۲. معلمی که دوست نداشتید.
۳. زن یا شوهر فعلی شما.
۴. کارفرما رئیس، سرپرست، یا افسری که تما زبردست او کار می‌کردید و راه آمدن یا او برای شما خیلی دشوار بود.

1) The role construct repertory test (REP)

1) credulous attitude

شخص موقوت
شخص شاد
شخص اخلاقی

شماره	نقطه	نقطه طیفی	نقطه تلویحی (مجازی)
۱	۱	به خدا اعتقاد ندارد	بسیار مذهبی
۲	۲	همان‌گونه تحصیلات	تحصیلاتی کاملاً متفاوت
۳	۳	غیر ورزشکار	روزشکار
۴	۴	هر دو دختر	يك پسر
۵	۵	والدین	عقیده‌ها متفاوت
۶	۶	مرا بهتر درك می‌کند	مرا اصلاً درك نمی‌کند
۷	۷	چیز درست را می‌آموزد	چیز غلط را می‌آموزد
۸	۸	بیشترت زیادی دارد	بیشترت زیادی ندارد
۹	۹	تحصیلات بالا	بدون تحصیلات
۱۰	۱۰	مردم دیگر را دوست ندارد	مردم دیگر را دوست دارد
۱۱	۱۱	بیشتر مذهبی	غیرمذهبی
۱۲	۱۲	به تحصیلات زیاد اعتقاد ندارد	به تحصیلات بالا اعتقاد دارد
۱۳	۱۳	اجتماعی‌تر	غیراجتماعی
۱۴	۱۴	هر دو دخترها	دخترها
۱۵	۱۵	هر دو دخترها	دخترها
۱۶	۱۶	هر دو از نظر اخلاقی بالا	اخلاقیات پایین
۱۷	۱۷	مثل هم فکر می‌کنند	به صورتی متفاوت فکر می‌کنند
۱۸	۱۸	همس	سبب متفاوت
۱۹	۱۹	درباره من باور یکسانی دارند	درباره من باور متفاوتی دارند
۲۰	۲۰	هر دو دوست‌اند	دوست نیستند
۲۱	۲۱	فهمیده‌تر	کم‌فهم‌تر
۲۲	۲۲	هر دو به موسیقی علاقه دارند	از موسیقی چیزی نمی‌فهمند

۵. کارفرما، سرپرست، یا افسری که شما زیر نظر او کار می‌کردید و او را دوست داشتید.
۶. مادر یا شخصی که نقش مادر را در زندگی شما بازی کرده است.
۷. پدر یا شخصی که نقش پدر را در زندگی شما بازی کرده است.
۸. نزدیکترین برادر از نظر سنی به شما یا کسی که بیشتر از همه شبیه برادری برای شما بوده است.
۹. نزدیکترین خواهر از نظر سنی به شما یا کسی که بیشتر از همه شبیه خواهری برای شما بوده است.
۱۰. شخصی که با او کار کرده‌اید و سلوک و رزاه آمدن با او برای شما آسان بوده است.
۱۱. شخصی که با او کار کرده‌اید و درك او برای شما بسیار دشوار بود.
۱۲. همسایه‌ای که با او به خوبی سلوک می‌کردید.
۱۳. همسایه‌ای که درك او برای شما بسیار دشوار بود.
۱۴. پسری که وقتی در دبیرستان بودید یا او به خوبی سلوک می‌کردید.
۱۵. دختری که وقتی در دبیرستان بودید یا او به خوبی سلوک می‌کردید.
۱۶. سری که وقتی در دبیرستان بودید او را دوست نداشتید.
۱۷. دختری که وقتی در دبیرستان بودید او را دوست نداشتید.
۱۸. شخصی همچس خودتان که از مصاحبت او در يك مسافرت لذت می‌برد.
۱۹. شخصی همچس خودتان که از همراهی او در يك مسافرت بدتان می‌آید.
۲۰. شخصی که با او اخیراً در ارتباط بوده‌اید و به نظر می‌رسد که از شما بدش می‌آید.
۲۱. شخصی که بیش از همه میل دارید به او کمک کنید یا بیشترین احساس دلسوزی را نسبت به او دارید.
۲۲. باهوش‌ترین شخصی را که شخصاً می‌شناسید.
۲۳. موغزترین شخصی را که شخصاً می‌شناسید.
۲۴. جالبترین شخصی را که شخصاً می‌شناسید.

این اطلاعات معمولاً روی يك ماتریس که شبکه فهرستی^۱ که نمونه‌ای از آن در شکل

۵-۱ نشان داده است می‌آید.

برای هر ردیف شخص باید سه فردی را که با دایره‌ها در هر ردیف مشخص شده اند در نظر بگیرد. برای هر گروه سه تایی شخص باید واژه یا عبارتی را پیدا کند که دوتای آنها را وصف کند. آن واژه مثلاً «بشاش» در ستون قطب حقیقی نوشته می‌شود و يك علامت ضربدر در دایره‌های در فردی که در آن ویژگی اشتراك دارند گذاشته می‌شود کلمه متضاد - مثلاً «غمگین»

شکل ۵-۱. يك شبکه برای آزمون فهرست سازه‌ای نقش

منبع: جورج ا. کلی، روان‌شناسی سازه‌های شخصی. جلد ۱ (نیویورک: نورتون ۱۹۵۵) صفحه ۲۷۰

۱) repertory grid

در ستون قطب مجازی نوشته می‌شود. این کلمه شخص سوم را که در هر ردیف مورد ارزیابی است توصیف می‌کند. سپس شخصی بک علامت^(۷) در مربعهای هرکس دیگری در شبکه فهرست که به وسیله سازه ستون قطب حقیقی می‌تواند توصیف شود می‌گذارد. در مثال، این به معنی هرکس دیگری است که می‌تواند به صورت «بشاش» وصف شود. این شیوه کار سطر به سطر تکرار می‌شود تا اینکه همه ردیف‌های شبکه کامل شود.

فرض بنیادی و زیربنایی کاربرد این آزمون آن است که مردم همیشه رویدادها را به صورت دوشقی در می‌آورند و تعبیر می‌کنند. با مجبور کردن شخص به قضاوت‌های مکرر به صورت درست داشتن-دوست نداشتن و شبیه-غیرشبیه کلی توانست دوگونی‌هایی را که در زندگی شخص با اهمیت‌اند کشف کند. چندین روش متغیر برای اجرای آزمون REP وجود دارد. اما منطقی و نتیجه‌گیری‌های این روشها یکسان است. هر شخصی جهان را به صورت دو حالتی‌ها یا دوگونی‌هایی تعبیر می‌کند، که وقتی روشن شوند، الگوی سازه‌های شخصی او را نشان خواهند داد.

برای نمره‌گذاری آزمون REP روشی عینی وجود ندارد. بنابراین تعبیر و تفسیر نتایج آن به طور کامل بستگی به مهارت و آموزش‌های روان‌شناسی که آنرا اجرا می‌کند دارد. اما باید به خاطر داشت که علیرغم وجود واژه آزمون در عنوان آن، منظور از آن یک سباهه استاندارد شده عینی خود گزارشی نیست. کلی آنرا به عنوان وسیله‌ای برای ارزیابی سازه‌های یک شخص و به عنوان یک مرحله ضروری در درمان طراحی کرد تا شخص را وادار کند که سازه‌هایی را که به وسیله آنها جهان و مردمان درون این جهان را می‌بیند، آشکار کند.

انتقاد از نظریه جورج کلی.

گرچه تحقیقات بسیار کمی درباره خود نظریه جورج کلی انجام گرفته، اما آزمون REP موضوع تحقیقات فراوانی بوده است. سازه‌های ذکر شده به وسیله کلی همانند مفاهیم ذکر شده در نظریه‌های روان‌کاوی غالباً ذهنی بوده و قابل سنجش با روشهای عینی نیست. اما آزمون یاد شده هم از نظر اعتبار و هم از نظر پایایی مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که پایایی آزمون قابل توجه است. یعنی اگر آزمودنی‌ها را چند بار با آن بسنجند نتایج به هم نزدیک

خواهد بود. اما اعتبار آن (یعنی اینکه واقعاً چیزی را می‌سنجد که برای سنجیدن آن ساخته شده) جای حرف دارد و نتایج به دست آمده عمدتاً بر مهارت روان‌شناسی که آزمون را به کار می‌بندد وابسته است و همچنین به تعبیر و تفسیر آن نتایج بستگی دارد و در نتیجه در روان‌شناس ممکن است به نتایج متفاوتی در مورد آن برسند، که این خود نقطه ضعفی برای آزمون ذکر شده به حساب می‌آید.

می‌کند. اصل تبعی فردیت، یعنی افراد در ساختن رویدادها با یکدیگر تفاوت دارند. اصل تبعی سازمان، یعنی هر شخص مشخصاً برای راحتی در تصور و درک رویدادهای سیستم ساختن سازه‌های خاصی را در خود شکل می‌دهد که بین آن سازه‌ها روابط ترتیبی و سلسله مراتبی وجود دارد. اصل تبعی درگانه‌گی، یعنی سیستم سازه‌ای یک شخص مرکب است از تعدادی محدود از سازه‌های درگانه. اصل تبعی انتخاب، یعنی شخص از میان یک سازه درحالتی شغلی را برای خود انتخاب می‌کند که امکان بیشتری برای گسترش و تعریف سیستم او را برای وی فراهم می‌کند. اصل تبعی گستره، یعنی یک سازه تنها برای پیش‌بینی گستره محدودی از رویدادها مناسب است. اصل تبعی تجربه، یعنی سیستم سازه‌ای یک شخص ضمن اینکه او به تعبیر و تفسیر بیایی از تکرار رویدادها می‌پردازد، تغییر می‌کند. اصل تبعی نوسان، یعنی تغییرات در سیستم سازه‌ای یک شخص به وسیله نفوذپذیر بودن سازه‌هایی که متغیرها در درون گستره مناسب آنها واقع می‌شوند، محدود می‌شود. اصل تبعی خرد کردن، یعنی شخص ممکن است انواع خرده سیستم‌های سازه‌ای را که از نظر استنباطی با یکدیگر مغایرند به کار گیرد. اصل تبعی اشتراک، یعنی به میزانی که یک شخص سازه‌ای را به کار می‌گیرد که مشابه سازه به کار گرفته شده از سوی شخصی دیگر است. فرایندهای روان‌شناختی او مشابه فرایندهای روان‌شناختی شخص دیگر است. اصل تبعی جامعه‌جویی، یعنی به میزانی که یک شخص فرایندهای سازه‌ای فرد دیگر را تعبیر و تفسیر می‌کند، او ممکن است نقش یک فرایند اجتماعی را بازی کند که فرد دیگر را شامل شود.

به طور کلی دیدگاه جورج کلی از ماهیت آدمی بسیار خوش‌بینانه است. بر مبنای همین خوش‌بینی و براساس سازه‌های شخصی که توضیح داده شده، کلی یک سیستم ارزیابی شخصیت به وجود آورده است که به آن آزمون فهرست سازه‌ها (REP) می‌گویند. این آزمون از نظر کاربرد بسیار ساده است اما تعبیر و تفسیر نتایج آن خالی از دشواری نیست زیرا برای نمره‌گذاری آن روشی عینی وجود ندارد و همین امر از دقت آن می‌کاهد. مانند اکثر نظریه‌های شخصیت‌متفندان‌پرابین عقیده‌اند که نظریه کلی نیز آکنده از مفاهیم ذهنی، دشوار از نظر تعریف، و دشوارتر از نظر سنجیدن آنها به روشهای عینی است.

خلاصه فصل پنجم

یک گروه از نظریه‌های شخصیت که بر شیوه‌های شناخت مردم از محیط و از خودشان تأکید می‌ورزند نظریه‌های شناختی شخصیت نام دارند. گفته شده است که این نظریه‌ها عقلانی‌ترین نظریه‌های مربوط به شخصیت‌اند.

در این فصل نظریه جورج کلی به عنوان یک نمونه مورد بحث قرار گرفته است که به نظریه سازه‌های شخصی معروف است. در نظریه کلی ما به اصطلاحات مرسوم در نظریه‌های شخصیت بر نمی‌خوریم. محور بحث او این است که انسان از یک سو موجودی است عقلانی و دارای شناخت، و از سوی دیگر موجودی است که برای تعبیر و تفسیر رویدادهای زندگی خود از سازه‌هایی که خود می‌سازد استفاده می‌کند. به یک معنی هر انسان از نظر کلی دانشمندی است که عاقلانه و با روش علمی خاص خود پدیده‌ها را تعبیر و تفسیر می‌کند. طبعاً چون شیوه‌های شناخت افراد باهم متفاوت است تعبیر و تفسیرهای گوناگونی هم از زندگی و جهان اطراف خود دارند. کلی این سازه‌ها را به عینک‌های متفاوتی تشبیه می‌کند که هر فرد جهان بیرون را که در واقع یکی است از پشت عینک خود به رنگ خاصی می‌بیند.

کلی توجه خود را از تعبیر و تفسیر افراد در مورد جهان خارج طی یک اصل موضوعه بنیادی و ۱۱ اصل تبعی توضیح می‌دهد. این اصول تبعی عبارتند از اصل تبعی ساختمانی، یعنی شخص رویدادها را با تفسیر کردن تکرار آنها پیش‌بینی

خودآزمای فصل پنجم

- ۱- مفهوم سازه شخصی را توضیح دهید.
- ۲- تفاوت نظریه سازه‌های شخصی را با سایر نظریه‌های شخصیت بنویسید.
- ۳- اصل موضوعه بنیادی نظریه کلی را توضیح دهید.
- ۴- اصول تبعی نظریه کلی را نام برده، هر کدام را به اختصار توضیح دهید.
- ۵- آزمون فهرست سازه نقش را با يك مثال توضیح دهید.
- ۶- انتقاداتی را که به نظریه کلی وارد شده است بیان کنید.

فصل ششم

نظریه‌های تیپ شناختی شخصیت

هدفهای رفتاری فصل ششم

از شما انتظار می‌رود که پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. توضیح دهید که مبنای نظریه‌های تیپ شناختی شخصیت چیست و این نظریه‌ها بر چه مبنایی استوارند.
۲. طبقه‌بندی کرچمر را به اختصار توضیح دهید و خصوصیات شخصیتی هر تیپ شخصیتی را بر مبنای نظریه کرچمر شرح دهید.
۳. طبقه‌بندی شلدون را توضیح داده و پیچیدگی نمره دادن به هر تیپ ذکر شده را بیان کنید.
۴. تیپ‌های شخصیتی شلدون و کرچمر را باهم مقایسه کنید و شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آنها را توضیح دهید.
۵. انتقادات وارد شده بر نظریه‌های تیپ شناختی را به اختصار بیان کنید.

جالینوس براساس نظرات بقراط بر این عقیده بود که مردم بر مبنای غلبه هریک از این اخلاط در بدن، از نظر صفات و ویژگیهای جسمی، روانی از یکدیگر متمایز خواهند شد. این چهار مزاج عبارت بودند از:

الف - سرداری مزاج. معمولاً سیه چرده و بلندبالا است، اعمال تنفسی و جریان خون کند و ضعیف است. سرداری مزاجان افرادی خیالاتی، مغموم، غیراجتماعی، مضطرب، بدبین و ناراحت هستند.

ب - صفراوی مزاج. باریک اندام رنگ پوست گرم، خشک و زیتونی حرکات تنفسی در آنان تند و شدید و حرکات آنان منقطع و تند است. از نظر خلق و خوتند، زودخشم، برتری طلب، جاه طلب، حسود، کم خواب و برکابوس اند.

ج - بلغمی مزاج. چاق، پرجربی و سرخ رو است. جریان خون و تنفس کند است و عضلات نسل و سست اند. خواب این افراد عمیق و سنگین است. زودآشنا و اجتماعی، لایقید و کم فعالیت و بی درد و کند ذهن است.

د - دمووی مزاج^۲. چون در این مزاج غلبه با خون است جریان خودش تند است، ظاهری خوش آب و رنگ دارد، اشتهايش خوب و خوابش سنگین است خوش گذران، خوش بین، جدی و فعال است. اما از نظر فعالیتهای ذهنی سطحی و کم عمق است.

این طبقه بندی از لحاظ ارزش علمی فاقد اعتبار است، با وجود این مقبولیت فراوانی یافته است و مردمان عامی در زبان روزمره به کرات از این طبقه بندی برای نامیدن افراد استفاده می کنند.

1) phlegmatic 2) sanguine 3) choleric 4) melancholic 5) choleric

فصل ششم نظریه های تیپ شناختی شخصیت

صاحب نظران قدیمی ترین طبقه بندی تیپ شناختی شخصیت را به بقراط^۱ و جالینوس^۲ حکمای قدیم یونان نسبت می دهند. در آغاز فصل نظریه ها اشاره کردیم که بقراط بدن انسان را دارای چهار نوع خلط تصور می کرد خون، بلغم، صفرا، و سودا. وی معتقد بود که میان جسم آدمی و جهان خارج ارتباطاتی برقرار است و عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش که بیش از او به وسیله امپدوکلوس^۳ فیلسوف دیگر یونانی عناصر تشکیل دهنده جهان فرض شده بودند، در بدن خواص و آثاری دارند. بدین معنی خاصیت آتش گرمی، خاصیت باد سردی، خاصیت خاک خشکی و خاصیت آب تری است. خون افراد بهنجار، هر چهار عنصر را به مقدار مساوی و متعادل دارا است. از سوی دیگر بلغم نماینده رطوبت آب، صفرا نماینده گرمی آتش، و سودا نماینده خشکی خاک است.

1) Hippocrate (قرن پنجم قبل از میلاد ۴۰۰ - تا ۳۷۷ ق. م) 2) Galieno (قرن سوم قبل از میلاد)

3) Empedocles (قرن پنجم قبل از میلاد) ۴۸۰ تا ۴۳۵ ق. م.

در قرن بیستم، که گرایش روان شناسی به سوی علمی شدن بیشتر شد، گوهنهایی به عمل آمد تا طبقه بندی های شخصیتی نیز حتی الامکان صورت علمی به خود بگیرند. یکی از افرادی که چنین کوششهایی را به عمل آورد، ارنست کرچمر^۱ روان پزشک آلمانی بود او در سال ۱۹۲۱ با انتشار کتاب ساخت بدن و منش^۲ و با استفاده از روشهای انسان سنجی جسمی^۳ انسانها را به در تیپ فربه تان^۴ و لاغر تان^۵ تقسیم کرد و بعداً یک تیپ سوم به نام سنخ پهلوانی^۶ نیز به آنان افزود. به هر یک از این سه سنخ جسمی یک سنخ روانی مربوط می شود. مثلاً فربه تان از نظر روانی ادواری خوی^۷، لاغر تان اسکروئید خوی^۸ و سنخ پهلوانی صرع واره^۹ خوی هستند. ادواری خویان از نظر خلق و خوی بی ثبات و متلون، و از نظر روانی عاطفی و احساساتی هستند. اسکروئید خویان شخصیت گسیخته دارند و درونگرا هستند. صرع واره خویان محتاط و محافظه کار و کندند. در زیر هر یک از این تیپها را به تفصیل بیشتر مورد بحث قرار می دهیم.

الف - فربه تان - ادواری خوی توصیف کرچمر از فربه تان از نظر جسمی این است که آنان در میانسالی دارای قدی متوسط هستند، سر و سینه و شکم آنها نسبت به سایر بخشهای بدن رشد بیشتری دارد، چاق و دارای شکمی برآمده هستند. صورت آنها پهن و درشت گردن آنها کوتاه و کلفت است و پوست بدنشان به سرخی می زند و غالباً موی سرشان می ریزد و تاس می شوند. اعصاب سمپاتیک آنها فعالیت زیادی دارد فربه تان مستعد بیماریهای چون رماتیسم، تصلب شرائین، سنگ کلیه، و مرض قند هستند. این تیپ از نظر روانی، خوش برخورد، خوش خوراک و خوشگذران، اجتماعی و خونگرم اند. خوش بین و بسیار فعال اند. از نظر

1) Ernst kretschmer 2) Physique and character.

۳) anthropometry روشی شامل اندازه گیری های جسمی همچون پهنای شانه ها و دور سینه و نسبت میان دور شانه ها و پهنای سینه.

4) pyknic 5) asthenic (leptosomic) 6) athletic 7) cyclothymic 8) schizoid

9) epileptoid 10) Cyclotymic.

عقلانی به نظریه ها و اصول منطقی چندان پای بند نیستند. کینه جویی ندارند و غالباً ظاهرو باطنشان یکی است. از نظر عاطفی بی ثبات اند. زود دل می بندند و زود هم دل برمی گیرند. از نظر طبقه بندی یقراطی و جالینوسی فربه تان معادل با بلغمی مزاجان و از نظر طبقه بندی پرنگ معادل با پرونگرایان هستند.

ب - لاغر تان - اسکروئید خویان. افراد تیپ لاغر تن اندامی باریک و دراز دارند و برعکس فربه تان، رشد آنان عمودی است. استخوانهای برجسته، دنده های از زیر پوست نمایان، شکمی فرورفته، صورتی لاغر و دست و پای دراز دارند. به عقیده کرچمر، در لاغر تان فعالیت اعصاب پاراسمپاتیک شدید است. افراد لاغر تن مستعد بیماریهای چون سل، زخم معده، سردزد و از این قبیل اند.

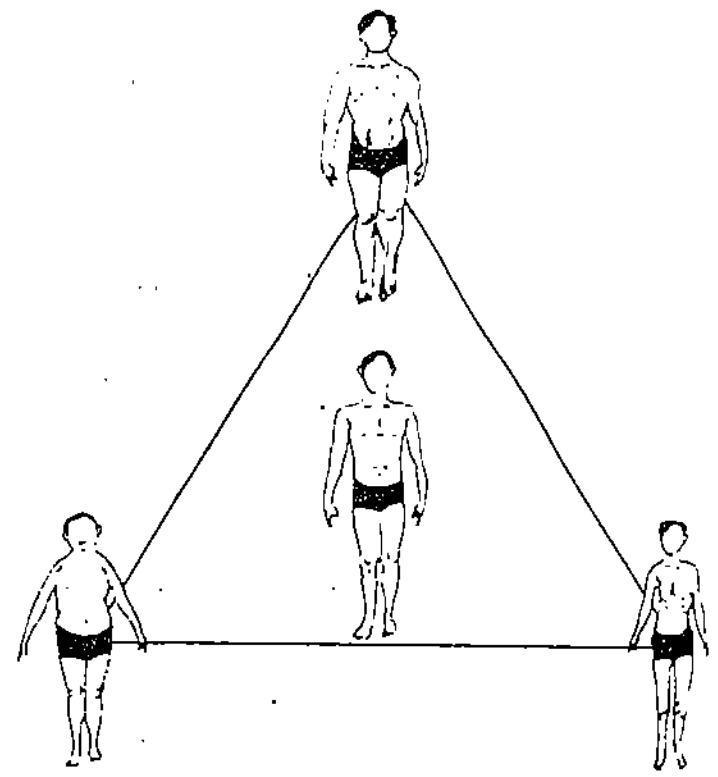
لاغر تان، از نظر روانی، افراد گوشه گیر، خیالباغ، دبرجوش و در خود فرورفته هستند. اهل دلیل و منطق اند و در عقاید خود تعصب نشان می دهند. سختگیر و تسلط جو بوده و پای بند اصول هستند. ذوق هنری و علمی دارند. بسیار حساس و زودرنج بوده و از ناملایمات و سختی ها گله و شکایت می کنند. دیر به چیزی یابی بند می شوند اما در صورت دل بستن به چیزی بسیار دیر از آن دل برمی کنند. بدبین اند و کینه در دل نگاه می دارند. از نظر طبقه بندی جالینوسی تیپ لاغر تن جزء صفراوی مزاجان و از نظر طبقه بندی یونگ جزء درونگرایان قرار می گیرند.

ج - سنخ پهلوانی - صرع واره. از نظر جسمی این گروه دارای استخوانهای محکم، عضلاتی نیرومند و قوی، سینه ای پهن، قامتی بلند و اندامی ورزیده هستند.

از نظر روانی و اخلاقی افراد این گروه علاقه فراوانی به فعالیتهای بدنی و ورزشهای گوناگون و شرکت در مسابقات دارند. افرادی حادثه جو هستند. پرخاشگری و زورگویی برتری طلبی از ویژگیهای آنهاست بیشتر جدی هستند و کمتر اهل بذله گویی هستند حساسیت لاغر تان را ندارند بلکه تا حدودی خونسرد و آرام اند و عمدتاً محافظه کارند.

خود را با مطالعه ۶۵۰ صفت یا ویژگی روانی برای طبقه بندی افراد از نظر روانی آغاز کردند و پس از تجزیه تحلیلهای عاملی مکرر افراد را به سه گروه تقسیم کردند و آنها را تحت سه عنوان

ویلیام شلدون^۱ دانشمند امریکائی نیز مانند کرچمر به وجود رابطه بین ویژگیهای جسمی و خصوصیات شخصیتی در انسان اعتقاد داشت. اما برعکس کرچمر این رابطه را علت و معلولی نمی دانست بلکه به وجود رابطه همبستگی بین تن و روان باور پیدا کرده بود. شلدون و همکار ری استیونس^۲ با استفاده از روشهای آماری و مطالعه هزاران عکس از صدها جوان برهنه در حالات مختلف (روبرو، نیمرخ چپ، نیمرخ راست و...) و طبقه بندی آنها برحسب چگونگی ساختمان بدن و همچنین با توجه به رشد بیشتر هریک از سه لایه جنینی اکتودرم^۳، مزودرم^۳، و اندودرم^۳، با انتشار کتاب «اطلس انسانها»^۴ در ۱۹۵۴ ابتدا سه جنبه شخصیتی به شرح زیر مشخص کردند:



شکل ۶-۱. مثلث گیلفورد. در زاویه چپ مثلث تیپ اند و مورف در زاویه راست تیپ اکتومورف، در زاویه رأس تیپ مزومورف. روی قاعده مثلث تیپ معتدل دیده می شود. (اقتباس از روان شناسی شخصیت. دکتر علی اکبر سیاسی)

اندیشه ورزشی^۱، فعالیت گرای^۲ و لذت گرایی^۳ طبقه بندی نمودند. برای تعیین طبقه بندی که فرد در آن جای می گیرد یا ۶۰ صفت (برای هر گروه ۲۰ صفت)

الف - جنبه اکتومورف ، که با غلبه قدرت سلسله اعصاب و پوست همراه است.
ب - جنبه مزومورف، که با رشد و استحکام عضلات و استخوانها مشخص می شود ج - جنبه اندومورف، که با رشد و برجستگی اعضاء درونی مانند امعاء و احشاء همراه است.
بعد به هریک از این سه جنبه برحسب میزان رشد آنها از ۱ تا ۷ نمره دادند. نمره ۷ به حدّ اعلاّی رشد و قوّت و نمره ۱ به حدّ اعلاّی ضعف و کم بودن رشد تعلق گرفت. بنابراین يك فرد كاملاً اکتومورف نمره ۷-۱ (اکتومورفی ۷، مزومورفی ۱ و اندومورفی ۱). فرد کاملاً مزومورف نمره ۱-۱ و فرد کاملاً اندومورف ۱-۷ می گیرد. به این ترتیب فردی که مثلاً نمره تیپ شناسی او ۷۱۴ باشد از لحاظ امعاء و احشاء بسیار قوی، از نظر رشد عضلانی بسیار ضعیف و از نظر جنبه عصبی متوسط است. به همین ترتیب افراد مختلف را می توان طبقه بندی کرد. مثلث گیلفورد که، در صفحه بعد از آن صحبت خواهیم کرد تصویری از این سه تیپ بدنی را نشان می دهد.

پس از این مرحله که کار طبقه بندی جنبه جسمی و بدنی دارد، شلدون و استیونس کار

1) cerebrotonia 2) somatonia 3) viscerotonia

1) William Sheldon 2) Stevens 1) ectoderm 2) mesoderm 3) endoderm

4) Atlas of Human Being, ۱۳۵

یا ۲۰ صفت (برای هر گروه ۱۰ صفت) را در او مورد مطالعه قرار می‌دهند و رتبه او را در هر یک از گروهها با اعداد ۱ تا ۷ مشخص می‌سازند. دقیقاً به همان صورتی که برای تعیین سنخ بدنی کار می‌شد.

افرادی که از نظر لذت‌گرایی نمره بسیار بالا دارند (مثلاً ۱-۷) مردمانی هستند که در گفتار و رفتار ملایم‌اند، اهل معاشرت، خوش‌خلق، راحت‌طلب و خوش‌خوراک‌اند. در زندگی به خود سخت نمی‌گیرند. اهل تجمل و زرق و برق هستند. دلستگی آنان به دیگران سریع و بریدن آنها از دیگران نیز آسان صورت می‌گیرد. دیر خشمند و خشم آنان کم دوام است. افرادی که از نظر فعالیت‌گرایی نمره بالا دارند، پرخاشجو و مخاطره‌طلب‌اند، سلطه‌طلب و ماجراجو هستند. اهل عمل و فعالیت بدنی هستند. نسبت به احساسات دیگران بی‌توجه‌اند. اهل تأخیر و معطلی در کارها نیستند. خستگی ناپذیر و پراورزی هستند. از فضاهای بسته و محدود گریزانند.

افرادی که از نظر اندیشه‌ورزی نمره بالایی داشته باشند، افرادی هستند مردم‌گریز، دیرآشنا، اهل اندیشه، کم‌نظار، حساس، تودار، محبوب و معتدل. تنهایی را بر حضور در جمع ترجیح می‌دهند. محیطهای محدود و فضاهای بسته را دوست دارند همواره سعی دارند بی‌سر و صدا باشند و توجه دیگران به آنان جلب نشود و غالب اوقات دچار اضطرابها و دلواپسهای گوناگون هستند. براساس همین ویژگیها شلدون و استیونس جدولی به صورت زیر ترتیب داده‌اند.

جدول شلدون و استیونس درباره ویژگیهای تیپهای مختلف

لذت‌گرایان

۱. سستی و نرمی در وضع بدن و حرکات.
۲. علاقه‌مندی به اسباب و وسایل آسایش‌جسی.
۳. کندی در واکنشها.
۴. شکم‌پرستی.
۵. تمایل به غذا خوردن در مصاحبت دیگران.
۶. التناؤ بر هضم غذا.

۷. دلستگی به آداب و رسوم تشریفاتی.
۸. علاقه‌مندی به معاشرت و دوستی.
۹. همه‌کس را (بدون تشخیص) به دوستی گرفتن.
۱۰. علاقه شدید به محبت و جلب موافقت دیگران.
۱۱. توجه به سوی دیگران.
۱۲. تشابه و پیکرناختی از نظر عاطفی.
۱۳. داشتن مدارا و تسامح.
۱۴. رهابت خاطر در داشتن آرامش و سکوت.
۱۵. خواب عمیق.
۱۶. شخصیت ضعیف.
۱۷. سهولت در ابراز احساسات و برون‌گرایی.
۱۸. سستی و مهرورزی تحت تأثیر الکحل.
۱۹. احتیاج به دیگران به هنگام پریشانی.
۲۰. توجه به سوی کودکی و روابط خانوادگی.

فعالیت‌گرایان

۱. سختی و استحکام در وضع بدن و حرکات.
۲. علاقه‌مندی به ماجراها و فعالیتهای بدنی.
۳. قوت و قدرت در واکنشها.
۴. نیاز به ورزش و لذت بردن از آن.
۵. برتری‌پرستی و قدرت‌طلبی.
۶. هشیق به کارهای خطرناک و انفجارات غیرمنتظره.
۷. رفتارهای بی‌باکانه و شهوانانه.
۸. شجاعت بدنی در پیکار و مبارزه.
۹. مبارز طلبی و چالش‌خواهی.
۱۰. بی‌حسی عاطفی.
۱۱. بیم‌داشتن از تنهایی.
۱۲. نقصان ترقم و نزاکت.
۱۳. صدای بلند بیش از اندازه.
۱۴. بی‌اعتنائی بسیار در برابر درد.
۱۵. تمایل به راه انداختن سر و صدا.
۱۶. ظاهری زیاده از حد پخته و متین.
۱۷. برون‌گرایی و قدرت‌نمایی.

۱۸. پرخاشگری و سختی تحت تأثیر الکل.
۱۹. احتیاج به عمل به هنگام پریستانی.
۲۰. توجه به سری فعالیتها و هدفهای جوانی.

اندیشه ورزان

۱. به خود پیچیدگی و بازاری در وضع بدن و حرکات.
۲. دارای حرکات واکنشی فراوان.
۳. تنوع بیش از اندازه در واکنشها.
۴. تعامل به انس و دوستی و همدلی.
۵. تنیدگی بیش از اندازه، توجه فوق العاده دلرایی.
۶. رازداری و پنهان داشتن عواطف.
۷. حرکات چهره و چشمها حاکی از نگرانی.
۸. بیخند بودن از اجتناب و دوری جستن از آن.
۹. خودداری از معاشرت.
۱۰. مقاومت در برابر عادت و همف حرکات خودبخودی.
۱۱. سرگجبه به هنگام قرار گرفتن در مکانهای باز (هراس از مکانهای باز).
۱۲. وضع و حال غیرقابل پیش‌بینی.
۱۳. صدای آهسته و ترس از راه افتادن سروردا.
۱۴. حساسیت زیاد از حد در برابر درد.
۱۵. کم‌خواهی و خشکی مزمن.
۱۶. تنگی کودکانه در حرکات و ظواهر.
۱۷. درون‌گرایی.
۱۸. مقاومت در برابر الکل و مواد مخدر.
۱۹. احتیاج به تنهایی و انزوا به هنگام پریستانی.
۲۰. توجه به سوی ادوار دور دست زندگی.

اقتباس از روان‌شناسی شخصیت، دکتر علی‌اکبر سیاسی

به عقیده شلدون و امیتونس، جدول فوق اطلاعات نسبتاً دقیقی درباره شخصیت‌های مختلف به دست می‌دهد، حتی اگر افراد ماسک ظاهری بر چهره خود زده باشند و کوشش در اختفای خصوصیات شخصیتی خود داشته باشند.

چنانکه می‌بینیم تیپ‌های شلدون شباهت زیادی به تیپ‌های معرفی شده کرچمر دارد یعنی اندومورف - لذت‌گرایی معادل فریه‌تتان - ادواری خوی کرچمر: اکتومورف - اندیشه‌ورز معادل با لاغرتتان - اسکیزوئید خوی: و پهلوانان - صرع‌واره معادل با مزومورف - فعالیت‌گرایی کرچمر است.

از سوی دیگر به عقیده شلدون هر يك از تیپ‌های ذکر شده مستعد نوع خاصی از اختلالات روانی یا رفتاری هستند. مثلاً بزهکاران در میان مزومورفها فراوان و در میان اکتومورفها بسیار کم‌اند. اندومورفها مستعد روان‌پریشی شیدائی - افسردگی^۱ و اکتومورفها مستعد اسکیزوفرنی هیپرنیایی^۲ هستند.

انتقاد از تیپ‌شناسی

بر روش‌های شناخت و طبقه‌بندی شخصیت به صورت تیپ‌های مختلف، انتقادات فراوانی می‌توان وارد کرد. نخست آنکه اصولاً قرار دادن افراد در چند تیپ مشخص و گفتن اینکه افراد فلان تیپ دارای فلان ویژگیهای شخصیتی هستند سبب مورد غفلت قرار دادن بسیاری از خصوصیات شخصیتی دیگر است که ممکن است در افراد آن تیپ وجود داشته باشد. از سوی دیگر افراد هر تیپ نیز ممکن است فاقد بسیاری از صفات ذکر شده در مورد آنها باشند. دوم آنکه بین افراد تیپ‌های مختلف صفات مشترك بسیاری نیز می‌توان یافت و مثلاً تأکید بر اندیشه‌ورز بودن لاغرتتان به طور ضمنی حکایت از آن دارد که فریه‌تتان یا سنخ پهلوانی فاقد اندیشه‌ورزی هستند، در حالیکه می‌دانیم چنین نیست. همچنین نسبت دادن جنایتکاری به تیپ مزومورف از يك سو غیر عادلانه و نادرست است و از سوی دیگر فریه‌تتان یا لاغرتتان جنایتکار نیز به طور قطع وجود دارند. سوم آنکه طبقه‌بندی خصوصیات شخصیتی بر مبنای سنخ بدنی این اشکال عمده را داراست که معلوم نیست اگر بر اثر تغذیه یا عوام^۳ دیگر تغییراتی در سنخ بدنی افراد پیدا شود آیا ویژگیهای شخصیتی نیز تغییر می‌کنند یا نه. مثلاً اگر يك فرد لاغر تن با رژیم غذایی بهتر به فرد عضلانی تبدیل شود آیا خصوصیات شخصیتی

۱) manic - depressive 2) hebphrenic - schizophrenia

۳ درباره اصطلاحات ذکر شده در یادرفی به کتابهای روان‌شناسی مرضی مراجعه فرمائید. م.

بهبولأنی پیدا می کند یا خیر و اگر يك فرد فربه تن با ورزش و رژیم غذایی خاص اندامی .
متناسب پیدا کند. آیا خصوصیات شخصیتی فربه تنان را از دست می دهد یا نه. این انتقادات که
عمدتاً هم وارد و صحیح است سبب شده است که اعتبار علمی تیپ شناسی مورد تردید قرار
گرفته و صرفاً به عنوان راهنمایی نسبی برای درك و شناخت بعضی جنبه های شخصیتی در
انسان مورد نظر و توجه قرار گیرد.

تقسیم کرد همچنین سیستم نمره گذاری نسبتاً دقیقی برای هر یک از تیپ‌ها وضع نمود که در آن به هر یک از جنبه‌های ذکر شده از ۱ تا ۷ نمره تعلق می‌گرفت. شلدون و استیونس صفات روانی را با استفاده از روشهای تحلیل عامل به سه گروه اندیشه‌ورزی، فعالیت‌گرایی، و لذت‌گرایی تقسیم کردند که نمره بالا داشتن در هر یک از این صفات ویژگیهای شخصیتی خاصی را به همراه داشت. آنها این خصوصیات را در جدولی تنظیم و ارائه کردند.

اما تیپ‌شناسی نیز از انتقاد مصون نمانده است. مهمترین انتقاد این بوده است که اگر یک تیپ جسمی به عللی چون بیماری، یا تغذیه تغییر از نظر جسمی پیدا کند، تکلیف خصوصیات شخصیتی آنها چه می‌شود. این انتقادی است که کرچمر و شلدون نیز جواب روشنی به آن نداده‌اند.

خلاصه فصل ششم

گروهی دیگر از نظریه‌های شخصیت مبنای کار خود را ارتباط ویژگیهای جسمی با خصوصیات شخصیتی قرار داده‌اند که ریشه در کارهای بقراط یا جالینوس حکمای قدیمی یونان دارد. معروفترین این نظریه‌ها متعلق به کرچمر آلمانی و دیگری مربوط به شلدون امریکائی است.

کرچمر با استفاده از فنون «انسان‌سنجی جسمانی» انسانها را به سه تیپ فربه‌تان، لاغرستان و سنخ پهلوانی تقسیم کرد. براساس نظریه کرچمر به هر یک از این سه سنخ جسمی یک سنخ روانی مربوط می‌شود مثلاً فربه‌تان از نظر روانی ادواری خوی یعنی از نظر خلق و خو بدون ثبات و متلون المزاج‌اند؛ لاغرستان از نظر روانی اسکیزوئید خوی‌اند یعنی شخصیتی گسسته دارند و درونگرا هستند؛ و بالاخره سنخ پهلوانی از نظر روانی صرع‌واره خوی هستند یعنی محتاط، محافظه‌کار، و کند هستند.

شلدون کوشید تا به تحقیقات تیپ‌شناسی خود جنبه علمی‌تر و عینی‌تری بدهد. وی با همکاری استیونس و با استفاده از روشهای آماری و مطالعه هزاران عکس از صدها جوان برهنه در حالات مختلف افراد انسانی را به سه تیپ اکتومورف که از نظر جنبه‌های سلسله عصبی غلبه دارند، مزومورف که در آنها غلبه با استحکام عضلانی و استخوانها است؛ و اندرومورف که جنبه‌های احساسی و شکمی در آنها غالب است

خودآزمای فصل ششم

- ۱- مبنای نظریه‌های تیپ‌شناسی شخصیت را توضیح دهید.
- ۲- طبقه‌بندی کرجمر را به اختصار توضیح دهید.
- ۳- خصوصیات شخصیتی تیپهای کرجمر را شرح دهید.
- ۴- طبقه‌بندی شلدون را توضیح دهید.
- ۵- تیپهای شخصیتی کرجمر و شلدون را باهم مقایسه نمایید.
- ۶- انتقادات وارده بر نظریه‌های تیپ‌شناختی را بیان کنید.

فصل هفتم

نظریه‌های تحلیل عاملی

هدفهای رفتاری فصل هفتم

از شما انتظار می‌رود که پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. مبنای نظریه‌های تحلیل عاملی را توضیح دهید.
۲. چهارچوب اصلی نظریه کاتل را مشخص کنید.
۳. ویژگی یا صفت را از نظر کاتل در یک جمله تعریف و طبقه‌بندی او را از صفات بیان کنید.
۴. اصطلاحات زیر را به اختصار توضیح دهید: ارگ، متارگ، خورد و خوردآگاهی، معادله تشخیصی.
۵. صفات ۱۶ گانه کاتل را نام برده به اختصار هر یک را توضیح دهید.
۶. جنبه‌های توصیفی شخصیت را از نظر آیزنک بیان کنید و نمودارهای ۷-۱ و ۷-۲ را توضیح دهید.
۷. جنبه‌های علی شخصیت را در نظریه آیزنک توضیح دهید. و نمودار ۷-۳ را تفسیر کنید.
۸. لااقل یک انتقاد وارد شده به نظریه‌های عاملی را بیان کنید.
۹. علل گرایش نظریه‌پردازان را به وضع نظریه‌های کوچک (نوار باربک) توضیح دهید.
۱۰. شخصیت‌های زیر را در چهارچوب این نظریه‌های کوچک توضیح دهید: مکان کنترل، شخصیت ماکیارلی، شخصیت نوع A و شخصیت نوع F.

نظریه کاتل درباره شخصیت

از آنجا که کاتل شخصیت را چیزی که اجازه پیش بینی رفتار شخص را در اوضاع و احوال معین به ما می دهد، تعریف کرده است، بنابراین به نظر او یک نظریه شخصیت باید هدفش پیش بینی رفتار آدمی در شرایط و اوضاع و احوال معین باشد. به نظر او تعریف دقیق شخصیت مستلزم آن است که محقق قبلاً مفاهیمی را که در مطالعه رفتار قصد بکارگیری آنها را دارد به روشنی مشخص سازد. به همین منظور خود او مفاهیمی را که سازنده شخصیت هستند به قرار زیر معرفی کرده است:

الف - ویژگی یا صفت^۱: بنا به تعریف کاتل ویژگی یا صفت ساخت ذهنی با استنتاجی است که از ملاحظه رفتار حاصل شده و نظم و پایداری آن رفتار را می رساند. وی این صفات را براساس در نظر گرفتن وجوه خاص به چند شکل طبقه می کند. در یک طبقه بندی صفات به صفات *مُنشی* (که نشان دهنده سرعت و قوت انگیزتگی هستند)، صفات *تحریکی* (که شخص را به سوی هدفی به حرکت وامی دارند)، و صفات *توانشی* (که نمودار زیرکی، مهارت، و زبردستی هستند) تقسیم می کند.

در طبقه بندی دوم کاتل صفات را به دو دسته *صفات عام* و *صفات خاص* تقسیم بندی می کند. صفات عام صفاتی هستند که میان همه افراد آدمی یا لاقلاً میان همه افراد یک جامعه مشترک هستند. صفات خاص صفاتی هستند که اختصاص به یک فرد معین دارند و وجه تمیز او از افراد دیگر هستند. این صفات خاص خود بر دو نوعند: صفات خاص نسبی (صفاتی هستند که ترکیب عناصر و اجزاء آن در هر کس به صورتی باشد که در کسان دیگر به آن صورت نیست) و صفات خاص مطلق (صفاتی هستند که منحصرأً به فردی واحد تعلق دارند و هیچ کس دیگری دارای آن صفات نیست).

در طبقه بندی سوم کاتل صفات را به صفات *روساختی*^۱ و صفات *پایه*^۱ تقسیم می کند. صفات *روساختی* دسته ای از رویدادهای رفتاری هستند که آشکار و ظاهرند و دوام و توصیف پذیری آنها بسیار کم است. صفات *پایه* در حقیقت منبع و سرچشمه صفات *روساختی*

فصل هفتم نظریه های تحلیل عاملی

با پیشرفت روشهای آماری در قرن بیستم و به ویژه روش *تحلیل عوامل*^۱، گرایش عده ای از محققان متوجه این روشها برای تجزیه و تحلیل ساختار شخصیت شد. این عده که در حقیقت دنباله روی کارهای آمار شناسائی، مانند *گالتن*^۲ و *اسپیرمن*^۳ بودند، اساساً برای شناخت شخصیت معتقد به تجزیه و خرد کردن آن به اجزاء کوچکتر بودند تا بتوان این اجزاء کوچکتر را آسانتر مورد مطالعه قرار داد مثلاً کسانی چون *ترستون*^۴ و *گیلفورد*^۵ هوش را با استفاده از روش تحلیل عوامل به عاملهایی تجزیه کردند. همچنین *کاتل*^۶ و *گیلفورد* نیز شخصیت را به عوامل تشکیل دهنده آن تقسیم کردند و «آیزنک» با اینکه ظاهراً به شدت مخالف روانکاری بوده و هست با دیدی کاملاً روانکارانه و در عین حال با استفاده از تحلیل عوامل نظریه ویژه ای در این زمینه ارائه کرده است. در اینجا به علت اینکه امکان بحث روی همه این نظریه ها نیست تنها به بررسی نظریه کاتل، و آیزنک درباره شخصیت می پردازیم. در این بررسی نیز حتی الامکان چهارچوبهای اصلی نظریه ها ارائه می شود و از بحث تفصیلی و گسترده برای جلوگیری از اطاله کلام خودداری خواهد شد.

1) Trait. 1) surface trait 2) source trait

1) factor analysis 2) Galton 3) Spearman 4) Thurston 5) Guilford 6) Cattell

و علت‌های واقعی رفتار آدمی هستند. صفات پایه بادوامند، و شناخت آنها برای مطالعه شخصیت ضرورت اساسی دارد. این صفات نیز دو دسته‌اند: صفات سرشتی (یعنی صفاتی که ذاتی است و شخص آنها را با خود به دنیا می‌آورد) و صفات محیطی (که با آموختن و تربیت به دست می‌آیند و حاصل محیط اند). کاتل برای دستیابی صفات پایه از سه روش شرح حالی، ارزشیابی خود، و آزمونهای عینی استفاده کرده است.

با استفاده از روش تحلیل عوامل روی صفات عمقی و پایه شخصیت کاتل توانست جمعاً شانزده صفت را شناسائی کرده و بعداً چهار صفت دیگر نیز به آنها بیفزاید. نحوه به دست آوردن این صفات خود بسیار جالب است و در اینجا برای جلب توجه احتمالی محققان این شیوه صفت‌یابی را به اختصار توضیح می‌دهیم.

کاتل ابتدا اسامی همه متغیرهای شخصیت را که در فرهنگها و واژه‌نامه‌ها یا در ادبیات روان‌شناسی آمده بودند جمع‌آوری کرد. بعد با ترکیب صفاتی که آشکارا نامهای مشابهی داشتند، تعداد این متغیر را به ۱۷۱ متغیر کاهش داد. سپس یک گروه نمونه ۱۰۰ نفری از افراد حوزه‌های مختلف انتخاب کرد. از بستگان این صد نفر که آنها را به خوبی می‌شناختند درخواست شد که آنها را براساس ۱۷۱ صفت داده شده رتبه‌بندی کنند. همبستگی متقابل میان این متغیرها و تحلیل عامل آنها تعداد صفات کمتری به دست داد و این صفات تازه مجدداً به وسیله یک گروه نمونه ۲۰۸ نفری دیگر در مورد آن صد نفر رتبه‌بندی شد و این رتبه‌بندی مجدداً مورد تحلیل عوامل فرار گرفت و حاصل همان صفاتی بود که کاتل آنها را صفات پایه شخصیت نام‌گذاری کرد. در جدول زیر این صفات را که به صورت صفات ضدهم تنظیم شده است از کاتل نقل می‌کنیم:

جدول ویژگیهای شخصیتی تهیه شده به وسیله کاتل

۱. اسکیزوئید خویش (سختگیر، دوری‌گزین، سرد) در برابر ادواری خویش (گرم، اجتماعی، اهل معاشرت)
۲. کودن (غرقتنهای فکری محدود و کم، بی‌فکر، کم‌هوش) در برابر تیزهوش (با هوش، اهل تفکر، برجسته)
۳. خود ضعیف (عاطفی، بی‌ثبات) در برابر خود خود تیرومند (پخته، آرام)
۴. مسالت جویی (ملایم، صلح‌طلب، سازشجو) در برابر سلطه‌گری (پرخاشجو، زورگو)
۵. انزوده خویش (ساکت، ملول، سرد) در برابر شادخویش (با نشاط، حرکت، مشتاق)

۶. ضعف فراخود^۱ (غیرقابل اعتماد بی اراده)^۲

۷. کناره‌گیری^۳ (ترسو، خجالتی)

۸. یکدندگی^۴ (خشن، رانج‌گرا)

۹. آرامش فردی^۵ (قابل اعتماد سازگار)

۱۰. هنجار‌پذیری^۶ (متمارد، اهل عمل)

۱۱. ساده‌لوحی^۷ (عالم، ناشی)

۱۲. اطمینان^۸ (تزلزل‌ناپذیر)

۱۳. محافظه‌کاری^۹ (بدرنده، سنت‌پرسته طرفدار وضع موجود)

۱۴. وابستگی به گروه^{۱۰} (مفلک تابع)

۱۵. ضعف یکپارچگی (نامطمئن، نل‌دول)^{۱۱}

۱۶. تنش‌پویشی ضعیف (بلغمی مزاج، خونسرد)^{۱۲}

در برابر تیرومندی فراخود^۱ (با وجدان، با استقامت)

در برابر متهور^۳ (حادثة جو، پوست کلفت)

در برابر نرم خویشی^۴ (احساس، زن صفت)

در برابر بددلی^۵ (اشکاک، حسود)

در برابر هنجار‌ناپذیری^۶ (فلتخر، بی‌بند و بار)

در برابر زیرک^۷ (خیره، مباهی آداب)

در برابر بُردنی^۸ (نامطمئن، مضطرب)

در برابر افرایشی‌گری^۹ (انتقادکننده، آزادبخواه)

در برابر خودکفایی^{۱۰} (کارخان، چاره‌ساز)

در برابر کنترل احساسات خود^{۱۱} (خوددار، قاطع)

در برابر تنش‌پویشی تیرومند^{۱۲} (تنید تحریک‌پذیری)

(اقتباس از قدیمی، نظریه‌های شخصیت، ۱۹۷۲)

ب - پویش یا ارگ. کاتل واکنشهای آدمی را ناشی از در صفت پایه‌ای انگیزه‌ای می‌داند. یکی ارگ^۱ و دیگری می‌تارگ^۲. منظور کاتل از ارگ انگیزه‌های ارشی است. وی ارگ را چنین تعریف می‌کند: «استعدادی ذاتی که به صاحب آن اجازه می‌دهد تا برای واکنش در برابر

- 1) Schizothymia 2) Cyclothymia 3) Dull 4) Bright 5) Low - Ego Strength
- 6) High - Ego Strength 7) Submissiveness 8) Dominance 9) Desurgency 10) Surgency
- 11) Low - Superego Strength 12) High - Superego Strength 13) Threectia 14) Parmia
- 15) Harria 16) Premsia 17) Linner Relaxation 18) Protension 19) Praxernia 20) Autia
- 21) Naiveté 22) Shrewdness 23) Confidence 24) Timidity 25) Conservatism
- 26) Radicalism 27) Group Dependence 28) Self - Sufficiency 29) Low - Integvation
- 30) Self - Sentiment Control 31) Low - Ergic Tension 32) High - Ergic Tension
- 33) S. R. Maddi: Personality Theories. Dorsey, 1972
- 1) Erg 2) Metaerg

صفات معینی از امور در مقایسه با امور دیگر آمادگی بیشتری پیدا کند و نسبت به آنها انگیزشگی و هیجان ویژه‌ای داشته باشد و عملی را آغاز کند که در برابر هدف معین و ویژه‌ای توفیق کاملتری برای وی در مقایسه، با هدف دیگر به همراه داشته باشد.» (کاتل، ۱۹۵۰، ص ۱۹۹) بعضی از ارگ‌هایی که کاتل برشمرده است از این قرارند: میل جنسی، ترس، نیاز به حمایت، کنجکاری، نیاز به استراحت، روح اجتماعی و گریز از تنهایی، خوددوستی، سازندگی و ...

ج - متارگ. متارگ نیز صفتی پایه است که نقش انگیزشی دارد، اما برخلاف ارگ ذاتی و فطری نیست، بلکه حاصل و ناشی از محیط است و شخص در جریان زندگی خود آنرا کسب می‌کند. همه انگیزه‌های غیرفطری مثل علائق، رغبتها، و عواطف گوناگون از جمله متارگها هستند.

د - خود و خودآگاهی^۲. پیچیدگی و ارتباطهای متقابل صفات، کاتل را مجبور کرد تا مفهوم دیگری را وضع کند که ثبات و سازمان عالی رفتار آدمی را بتواند بیان کند. بدین منظور وی در مفهوم خود و خودآگاهی را عنوان کرد که تفاوت چندانی با مفاهیم مشابه در نظریه فروید ندارند.

کنش هر یک از صفات پربنی تنها وقتی می‌تواند به ظهور برسد که منافاتی با نظام عادی خود نداشته باشد. چنین منافاتی سبب ایجاد عقده‌ها و ناراحتیهای روانی خواهد شد و نشانه ایجاد اختلال و نارسایی در سازمان خود است.

خود دو نوع است یکی خودواقعی^۱ و دیگری خودآرمانی^۳. خودواقعی همان است که هر کسی هست و خود او قبول دارد و آگاه است که چنان است. اما خودآرمانی آن است که شخص آرزو دارد باشد. تحول و رشد طبیعی انسان سبب به هم پیوستن و هماهنگ شدن این دو خود می‌شود و این حالت طبیعی فرد است. اگر اختلاف بین خودواقعی و خودآرمانی زیاد باشد، نشانه نابهنجاری است و حاصل آن ایجاد تنش، اضطراب و ناراحتی برای فرد است.

1) Real self 2) Ideal self 3) specification equation

ه - معادله تشخیصی. از جمله دیگر کوششهای کاتل برای شناخت و تبیین شخصیت، ارائه فرمولی برای معلوم کردن و اندازه گیری صفات پایه شخصیت بود. به نظر کاتل متلاً ما باید بتوانیم با يك فرمول ریاضی مشخص کنیم که يك رفتار (B) برابر است با فلان صفت پایه (so.) به اضافه فلان صفت روساختی (su.) به شکل زیر،

$$B = (so) + (su)$$

صفت روساختی صفت پایه رفتار

نظریه آیزنک^۱

آیزنک در بحث خود از شخصیت دو مسأله کلی را مطرح می‌کند. یکی از این مسائل جنبه توصیفی شخصیت است و به علل و موجبات رفتار کاری ندارد. دیگری بررسی عوامل علی و سببی است که در آن وی کوشش دارد تا علتهای زیربنائی شخصیت و اختلافهای بین شخصیت‌ها را تحلیل کند.

الف - جنبه‌های توصیفی شخصیت. آیزنک و همکاران وی پژوهشهای خود را برای بررسی نمونه‌ها و انواع شخصیت و ریزگهای آنها در جهت شناخت شخصیتها متمرکز کرده و در این زمینه به خصوصیات روانی گوناگونی، که در روان شناسی با عناوینی چون خصایص، عادات، تیپ‌ها و غیره مشخص شده اند، توجه نشان داده اند. حاصل این پژوهش‌ها به صورت نمودار ۱ - ۷ خلاصه شده است.

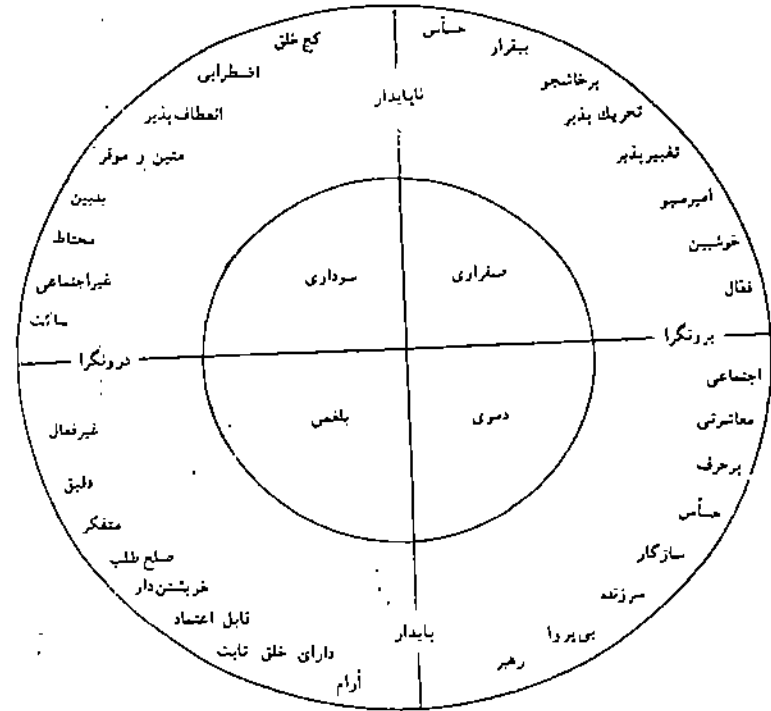
چنانکه در شکل می‌توان دید در دایره کوچک چهار مزاج معرفی شده جالینوس قرار گرفته است. در این نمودار دو مزاج صفراوی و سوداری با دو مزاج دیگر یعنی دموی و بلغمی مخالف هستند. بدین معنی که دو مزاج اول دارای ناپایداری و هیجانهای شدید هستند و حالتی روان نزدی دارند. در حالیکه در دو مزاج دیگر رفتارها دارای ثبات بیشتر بوده و شدت هیجانها در آنها کمتر است.

1) Eysenck.

معرف آن است که هر فردی لزوماً به یکی از این چهار مقوله تعلق دارد و این تعلق واضح و مجزاست و حالت بینابین وجود ندارد مثلاً مزاج دموی - سوداوی نمی‌توان داشت. به عبارت دیگر تنها این چهار مزاج دارای موجودیت‌اند و غیرممکن است فردی را بتوان یافت که مخلوطی از این مزاج‌ها را دارا باشد.

بر طبق یک طبقه‌بندی توجیهی دیگر می‌توان هر شخصی را جایی در میان دو محور قرار داد. مثلاً یک فرد می‌تواند از یکطرف در هر یک از نقاط محوری که یک سر آن برونگرایی و سر دیگر آن درونگرایی است قرار بگیرد و از طرف دیگر روی محور پایداری و ناپایداری نیز جای ویژه‌ای داشته باشد. بدیهی است که هر شخصی را در نظر بگیریم، می‌تواند در میان موقعیت‌های احتمالی جایی داشته باشد و اغلب مردم تابع این اصلند. یعنی می‌توان گفت که هیچکس به طور خالص متعلق به یکی از مزاج‌های چهارگانه نیست بلکه مخلوطی از ویژگی‌های مزاج‌های مختلف را داراست. به این ترتیب، در حالیکه عقیده طبقه‌بندی مقوله‌ای مورد قبول بیشتر روان‌شناسان نیست، توجیه توصیفی دوم تقریباً پذیرش جهانی یافته است. آیزنک با مطالعات دقیق آماری و تجزیه و تحلیل نتایج پرسشنامه‌های مختلف شخصیتی که به گروه‌های مختلفی از مردم انگلستان، آمریکا و دیگر نقاط جهان داده بود معتقد شد که برای شخصیت افراد می‌توان دوبعد فائل گردید. یکی بعد برون‌گرایی - درون‌گرایی و دیگری بعد روان‌رنجورخویی^۱ که آنرا با نام‌های دیگری چون تهییج‌پذیری^۲ و ناستواری^۳ نامیده است. به نظر آیزنک هر شخصی را می‌توان در یکی از نقاط دایره‌ای که توسط این دو محور تقسیم شده است جای داد. شکل ۲ - ۷ نتایج برخی از تحقیقات انجام شده توسط پرسشنامه آیزنک در گروه‌های مختلف روان‌رنجور و جنایتکار و تعیین مکان افراد مورد مطالعه در میان دو بعد برون‌گرایی - درون‌گرایی و روان‌رنجورخویی و عادی خلاصه شده است و در این نمودار رابطه میان سنخ‌های ارثی^۴ و سنخ‌های پدیدازی^۵ نیز به نمایش درآمده است.

ب - جنبه‌های علمی شخصیت



۱- ۷ نمودار طبقه‌بندی شخصیت از نظر آیزنک (انسیاس با اندکی تغییر از دکتر ایزدی) روان‌شناس شخصیت از دیدگاه مکاتب

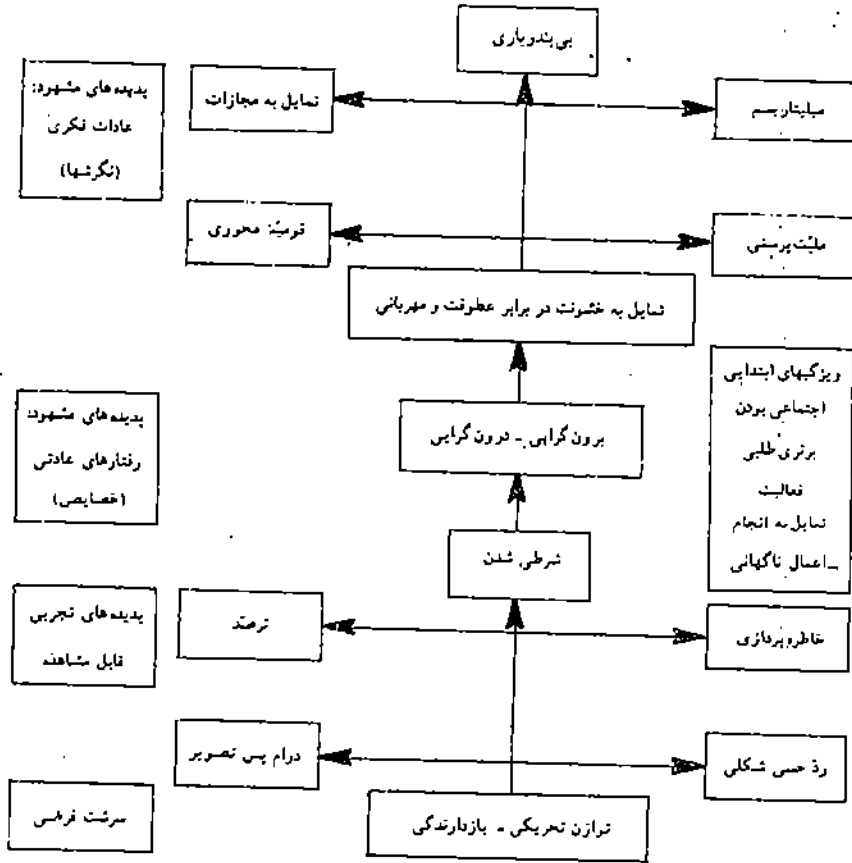
در عین حال مزاج‌های صفراوی و دموی (ربع اول و چهارم دایره کوچک) خصوصیات مشترکی دارند که می‌توان آنها را با برون‌گرایی توصیف کرد. به همین گونه سوداوی‌ها و بلغمی‌ها نیز دارای ویژگی‌های مشترکی مطابق با ویژگی‌های درون‌گرایی هستند. به این ترتیب ما در برابر دو نوع طبقه‌بندی قرار می‌گیریم که یکی طبقه‌بندی مقوله‌ای^۱ و دیگری طبقه‌بندی بعدی^۲ است.

بر طبق طبقه‌بندی مقوله‌ای، می‌توانیم هر فردی را در یکی از چهار بخش دایره کوچک که آنها را صفراوی، سوداوی، بلغمی و دموی نامیده ایم قرار دهیم. به عبارت دیگر این طبقه‌بندی

1) neuroticism 2) emotionality 3) instability 4) genotype 5) phenotype

1) categorical 2) dimensional

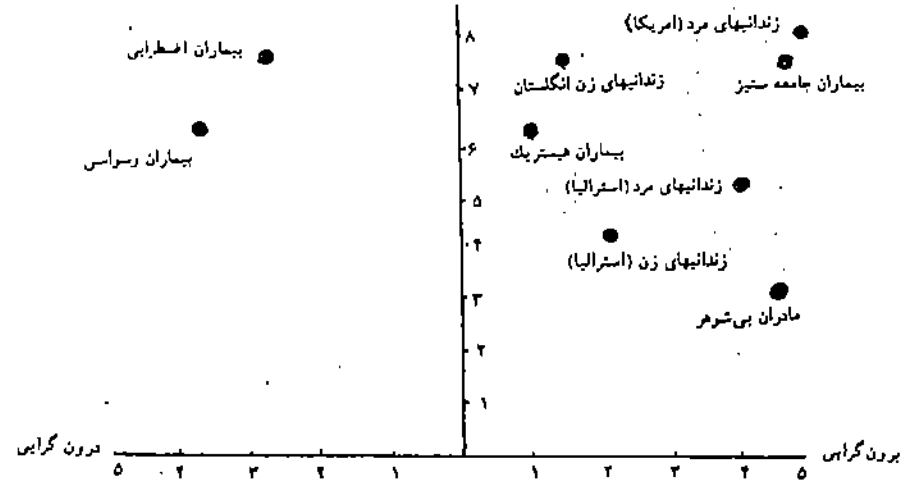
بازداری نیستند، نمی‌توان انتظار داشت که سنخ‌های پدیداری معیار مشخص‌کننده‌ای برای سنخ‌های ارثی که به آنها اشاره کردیم باشند. مسلم است که همه ما با سنخ‌های ارثی مشخصی به دنیا می‌آئیم و از لحظه تولد این سنخ‌های ارثی با محیط مواجه می‌شویم و سنخ‌های پدیداری، حاصل اثرات متقابل محیط و سنخ‌های ارثی خواهد بود. این روابط به کمک شکل ۳ - ۷ نشان داده شده است.



شکل ۳ - ۷. نمودار رابطه میان سنخ‌های ارثی و سنخ‌های پدیداری به گونه‌ای که از تحقیقات آیزنک حاصل شده است.

(انتباس از دکتر سیروس ایزدی. روانشناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب)

روان رنجور خوبی



شکل ۲ - ۷. نمودار مکان قرار گرفتن شخصیت‌های بیمار، جامعه ستیز و مجرمین مختلف در میان در محور برون‌گرای - درون‌گرای و روان رنجوری خوبی.

(انتباس از دکتر سیروس ایزدی. روانشناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب)

کوشش آیزنک در این بحث آن است که به کمک تحلیل عوامل ارثی و محیطی، علل زیربنایی اختلافهای شخصیت‌ها را بررسی کند و در این راه از یافته‌های فیزیولوژی عصب شناختی، شیمی زیستی، قوانین توارث و علوم پایه دیگر کمک می‌گیرد.

آیزنک روابط میان سنخ‌های ارثی و پدیداری در رشد شخصیت را چنین توجیه می‌کند که توازن و تعادل میان «تحریک و بازدارندگی» را بخش سرشتی شخصیت می‌داند و آنرا همانند سنخ‌های ارثی می‌شمارد. او معتقد است که این جنبه سرشتی بر طبق قوانین وراثت «مندل»^۱ به ارث برده می‌شود. این سرشت فرضی با محیط در تعامل بوده و از طریق فرایندهای تجربی، مانند شرطی شدن، ترصد^۲، خاطره پردازی^۳، دوام پس تصویر^۴، رد حس شکیلی^۵ و غیره شکل می‌گیرد. واضح است که چون هیچیک از این پدیده‌ها معیار خالص و دقیقی برای تحریک یا

1) mendel 2) vigilance 3) reminiscence 4) after - image duration

5) figural after - effect

آیزنک برون‌گرایی، اجتماعی بودن، برتری طلبی، فعالیت، و صفات دیگری از این قبیل را سنخ‌های پدیداری نامیده و رابطه میان سنخ‌های ارثی را با معادله زیر نشان داده است:

$$\text{توازن تحریکی} - \text{بازدارندگی} \times \text{آثار محیط} = \text{درون‌گرایی} / \text{برون‌گرایی}$$

این معادله بیانگر آن است که جنبه‌های توصیفی شخصیت حاصل آثار متقابل محیط بر فطرت آدمی بر یکدیگر است.

چنانکه می‌توان در نظریه آیزنک مشاهده کرد، کار او ترکیبی است از انواع شخصیتی جالینوس، مکتب رفتارگرایی و کارهای باولوف، کارهای یونگ و کرجمر و تحلیل‌های آماری و کاربرد قوانین فیزیولوژی و زیست‌شناسی، برای توجیه و تبیین شخصیت آدمی.

نقد نظریه‌های عاملی

اگرچه نظریه‌های تحلیل عاملی شخصیت را به عوامل جزئی‌تری که شناخت و بررسی آنها آسانتر است تقسیم می‌کنند، بر این نظریه‌ها نیز ایرادات اساسی و بجا وارد شده است. نخست آنکه روشهای تحلیل عاملی متعدّدند. بنابراین کاربرد هر یک از این روشها تعداد عاملهای متفاوتی به دست می‌دهد. مثلاً روشی که به وسیله کانل به کار رفته متفاوت از روشی است که از سوی آیزنک مورد استفاده واقع شده است. در نتیجه تعداد عوامل به دست آمده به وسیله این دو محقق نیز متفاوت است. دوّم اینکه نامگذاری عاملها خود مسأله است. نامهایی که کانل روی عوامل شانزده گانه خود گذاشته الزاماً محتوای آنها را نمی‌رساند و همچنین میان این عوامل گوناگون، بعضاً وجوه مشترک متعددی وجود دارد که متفرد و مجزا بودن این عوامل را دچار خدشه می‌سازد. سوّم، اینکه تجزیه شخصیت به عوامل مختلف، گاه نوعی توهم زنده پنداری در فرد باعث می‌شود. یعنی این توهم که چیزی مستقل به عنوان افسرده‌خویی یا هنجارپذیری و نظایر آنها وجود دارد. حال آنکه این عوامل در حقیقت جدا از شخصیت فرد وجود خارجی ندارند.

اما پذیرفتن این نکته که نظریه‌های تحلیلی عاملی نیز مثل سایر نظریه‌ها در تبیین و توضیح جنبه‌ها یا بخشهایی از شخصیت آدمی موفق بوده‌اند، می‌تواند تا حدود زیادی ارزش و

اهمیت این دسته از نظریه‌های شخصیتی را برای جویندگان شناخت شخصیت آشکار سازد.

نظریه‌های کوچک یا نظریه‌های نوار باریک

در دوره‌های اخیر گروهی از روان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نظریه‌های جامع، نظیر نظریه فروید، یونگ، و دیگران، که کوشیده‌اند به همه سؤالیهای مربوط به آدمی پاسخ بگویند، در این پاسخگویی ناتوان و عاجز مانده‌اند زیرا پیچیدگی انسان و علل و عوامل متعدد رفتارهای او بیش از آن است که یک نظریه هر قدر هم جامع باشد، بتواند پاسخگویی همه مسائل انسانی باشد. اینان معتقدند که به جای توجّه به ساختن نظریه‌های جامع، بهتر است نظریه‌هایی وضع شوند که تنها یکی در جنبه از شخصیت انسان را، اما بطور کاملتر، مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. در اینجا به تعدادی از این نظریه‌های کوچک اشاره‌ای خواهیم داشت.

الف - مکان کنترل^۱

به عقیده بعضی از محققان (مثلاً جولیان روتر^۲، ۱۹۶۶) یکی از وجوه قابل مطالعه و مهم شخصیت بررسی مکان کنترل در افراد است. به عقیده این محققان، افراد از نظر مکان کنترل، یا بیرونی^۳ هستند یا درونی^۴.

افرادی که از نظر مکان کنترل، بیرونی هستند، دارای تصور فقدان کنترل بر سرنوشت خود بوده و معتقدند که آنچه بر آنان می‌گذرد، حاصل عوامل بیرونی چون شانس، سرنوشت، افراد دیگر و نظایر آنهاست. به عبارت دیگر خود در جریان زندگی خود نقش فعال ندارند و این گفته حافظ مثال روشنی از شخصیت دارای کنترل بیرونی است.

بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم که من دل شده این ره نه بخود می‌پویم

1) Locus of control 2) Julian Rotter 3) External locus of control 4) Internal

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم
من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌روسم

افراد دارای کنترل درونی، خود را حاکم بر سرنوشت خود می‌دانند و مسئولیت موفقیت‌ها و شکست‌های خود را خود به گردن می‌گیرند. درونی‌ها در جریان رفتارها بیشتر حالت مسلط و فعال دارند، در حالیکه برونی‌ها حالت منفعل و بیشتر غیرفعال از خود نشان می‌دهند. مکان کنترل درونی با واقع‌بینی، شناخت، و منطقی بودن همراه است، در حالیکه مکان کنترل بیرونی با احساساتی بودن، عدم شناخت و غیرمنطقی بودن در برابر حوادث و رویدادها یا علل رفتارها را به همراه دارد.

ب - شخصیت ماکیاوولی^۱

این تیپ شخصیتی، که به نام نیکولو ماکیاوولی^۲ فیلسوف ایتالیایی نامیده شده، از دو دستورالعمل معروف او پیروی می‌کند. یکی عبارت مشهور: هدف وسیله را توجیه می‌کند و دیگری دستورالعمل: بهترین راه کنترل داشتن بر مردم این است که به آنها آنچه را که دوست دارند بپوشانند، بگوئیم. روشن است که دستورالعمل اول رسیدن فرد به هدف خود از هر طریقی چه صحیح و چه غلط، چه مشروع و چه نامشروع، چه قانونی و چه غیرقانونی مجاز می‌داند. دستورالعمل دوم نیز به روشنی ریاکاری، فرصت‌طلبی و نان به نرخ روز خوردن را آموزش می‌دهد.

به این ترتیب در شخصیت، ماکیاوولی همه ویژگیهای ذکر شده دیده می‌شود. به اضافه آنکه این شخصیت تمایل به بی‌رحمی، تدابیر خودمحورانه در روابط متقابل، عدم اعتماد به دیگران و دروغگویی دارد. طبیعی است که همه این تدابیر در خدمت چنین افرادی برای رسیدن آنها به هدفشان است.

ج - شخصیت نوع^۱ A

1) Machiavellian 2) Niccolo Machiavelli 3) Type A Personality.

این تیپ شخصیتی در سالهای اخیر مورد توجه محققان قرار گرفته است (ماتیوز^۱). افراد این تیپ به طرز کلی با ویژگی بی‌قراری و ریاضه فعال بودن مشخص می‌شوند. در افراد تیپ A حس رقابت طلبی شدید، برخاستجویی، ناآرامی، سرعت در گفتار و حرکات و عجز بودن بیش از حد مشاهده می‌شود. به طوریکه آنها را «بیماران عجله و شتاب» دانسته‌اند.

افراد دارای شخصیت A سعی دارند که همه جنبه‌های زندگی، حتی آنهایی را که قابل کنترل نیستند، به کنترل خود درآورند. و در این زمینه دچار هيجان و جوش و خروش زیادی هستند و چون احساس کنند که کنترل محیط از دست آنان خارج شده است، شدیداً عصبی و ناراحت می‌شوند.

از ویژگیهای مهم دیگر شخصیت نوع A مسند بودن آنان به ابتلاء به بیماریهای عروق کرونر قلب است. این شخصیت را عموماً شخصیت مستعد سکته قلبی نامیده‌اند. تعدادی از محققان از یک گروه سه هزار نفری افراد گروه A را جدا کردند، بقیه را گروه B نامیدند و به مدت ۲/۵ سال آنها را زیر نظر گرفتند (سن این افراد بین ۲۹ تا ۵۹ سال بود). پس از ۲/۵ سال در گروه سنی ۳۹ تا ۴۹ سال در میان افراد دارای شخصیت نوع A بیماریهای عروق کرونر ۶/۵ برابر گروه B بود که فاقد ویژگیهای شخصیت نوع A بودند.

تخصیص اقتدارطلب^۱ یا نوع F

در نخستین دهه‌های بعد از ۱۹۴۵ گروهی از روان‌شناسان اجتماعی به سرپرستی آدورنر^۲ در امریکا کوشش خود را به مطالعه شخصیت اقتدارطلب یا نوع F اختصاص دادند. هدف این گروه شناخت شخصیت‌هایی بود که گرایشهای فاتیستی و ضد بهودی داشتند و طرفدار تبخیز نژادی بودند. این گروه برای سنجش اقتدارطلبی مبنیاسی تهیه کردند که به مبنیاس F معروف شد. برطبق نظر این محققان کسانی که در این مبنیاس یا برشنامه، نمره بالایی کسب می‌کنند، گرایش به اقتدارطلبی دارند.

برخی از ویژگیهای شخصیت اقتدارطلب، که به وسیله این محققان مشخص شده است،

1) Matibews. 2) Authoritarian Personality. 3) Adorno. 4) F-Scale.

عبارتند از: تحجر فکری، عدم گذشت در برابر خطای دیگران، دارای تمایلات تبعیض نژادی، شدیداً خود محور، تعلق نسبت به منابع قدرت، اما زورگو به زیردست، طرفدار مجازاتهای سخت و خشن پیشداوری نسبت به گروههای دیگر به ویژه اقلیت ها افرادی که در گروههایی نظیر «کوکلوکس کلان»^{۱)} عضویت پیدا می کنند، غالباً در پرسشنامه F نمره بالایی کسب می کنند، یعنی جزء شخصیت های اقتدار طلب اند.

۱) Ku Klux Klan.

سنگ های ارنی را با فرمول زیر نشان می دهد: توازن تحریکی - بازدارندگی لاآتار محیط = درون گرایی / برون گرایی.

بر نظریه های عاملی شخصیت نیز انتقادات چندی وارد شده است. از آنجمله اینکه چون روشهای تحلیل عامل متفاوتند. کاربرد هر روش عاملی خاص بر تعداد عوامل شخصیتی متفاوتی به دست می دهد. و اینکه وجود عاملها در شخص توهم زنده انگاری هر عامل و جان بخشی به آن را ایجاد می کند.

در سالهای اخیر، به علت مشخص شدن وجوه متعدد شخصیت و گستردگی این وجوه بعضی از محققان معتقد شده اند که کل شخصیت غیر قابل شناخت است و بنا بر این باید به نظریه کوچک روی آورد و بیشتر یک جنبه شخصیت را محور مطالعه قرار داد. بر این مبنا تعدادی نظریه معروف به نوار باریک به وجود آمده است. شخصیت های مطالعه شده به وسیله این عده عمدتاً به یکی دو عامل شخصیتی منحصر بوده اند مثلاً از آن میان می توان شخصیت ماکیاوولی، نوع A و نوع F را نام برد.

خلاصه فصل هفتم

با پیشرفت روشهای آماری و رواج روش تحلیل عوامل عده ای که معتقد به چند وجهی یا چند عاملی بودن شخصیت بودند نظریه هایی را عنوان کردند که به نظریه های تحلیل عاملی معروف شدند. معروفترین این نظریه ها متعلق به کانل، گیلفورد، و آیزنک هستند.

به نظر کانل مفاهیم سازنده شخصیت عبارتند از ویژگی یا صفت که به صفات منشی، توانشی، عام، خاص، روساختی، و پایه تقسیم می شود. وی این ویژگیها را در جدولی حاوی ۱۶ صفت متضاد گردآوری کرد. مفاهیم دیگر سازنده شخصیت عبارتند از پویش یا ارگ، متارگ، خود و خودآگاهی (شامل خود واقعی و خودآرمانی) و معادله تشخیصی که به صورت صفت روساختی - صفت پایه رفتار تنظیم شده است.

آیزنک برای شخصیت در جنبه توصیفی و علی قائل است. از لحاظ توصیفی آیزنک شخصیت های افراد را حول محور مزاجهای چهارگانه جالینوسی و برونگرایی و درونگرایی یونگ از لحاظ درجه پایدار یا ناپایدار بودن قرار می دهد و برای اینکار از دو نوع طبقه بندی مقوله ای و طبقه بندی بعدی استفاده می کند.

از لحاظ جنبه های علی شخصیت آیزنک شخصیت ها را بر مبنای میزان توازن و تعادل میان تحریک و بازدارندگی (تهییج و وقفه) توجیه و تفسیر می کند و رابطه میان

خودآزمای فصل هفتم

- ۱- مبنای نظریه‌های تحلیل عاملی را توضیح دهید.
- ۲- چهارچوب اصلی نظریه کاتل را مشخص کنید.
- ۳- طبقه‌بندی کاتل را از صفات بیان کنید.
- ۴- ارگ، متارگ، خودآگاهی و معادله تشخیصی را توضیح دهید.
- ۵- صفات ۱۶ گانه کاتل را نام برده و توضیح دهید.
- ۶- جنبه‌های توصیفی شخصیت را از نظر آیزنک بیان کنید.
- ۷- جنبه‌های علی شخصیت را در نظریه آیزنک توضیح دهید.
- ۸- انتقاد وارده بر نظریه‌های عاملی را بیان کنید.
- ۹- علل گرایش نظریه بردازان را به وضع نظریه‌های کوچک توضیح دهید.

- خودشکوفایی ضروری است بانه .
- ۹- نقتی دوران کودکی را در آماده سازی فرد برای خودشکوفاشدن -ر
بزرگسالی توضیح دهید .
- ۱۰- علت‌هایی را که سبب می شوند همه مردم خودشکوفانیا شنند ،
توضیح دهد .
- ۱۱- انتقادهایی را که بر نظریه مزلو وارد شده است به اختصار بیان
کند .

فصل هشتم

هدفهای رفتاری فصل هشتم

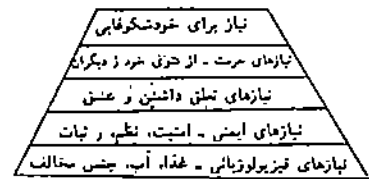
- از دانشجو انتظار می رود پس از مطالعه این فصل قادر باشد :
- ۱- انتقاداتی را که نظریه های انسان گرا بر روانکاوی و رفتارگرایی وارد کرده اند توضیح دهید .
 - ۲- سلسله مراتب نیازهای مزلو را به اختصار توضیح دهید .
 - ۳- تفاوت‌های میان نیازهای رده های بالا و پایین سلسله مراتب را شرح دهید .
 - ۴- سلسله مراتب فرعی نیازها یعنی نیاز به دانستن و فهمیدن را به اختصار شرح دهد .
 - ۵- فراینز ، فراآسیب و فرا انگیزی را تعریف کرده مثالی برای هر یک بزند .
 - ۶- ویژگیهای افراد خودشکوفار را به اختصار توضیح دهد .
 - ۷- تقسیم بندی خودشکوفایان به متعالی را توضیح داده و مشخصی کند کدامیک از این دو دسته از نظر روانی سالم ترند .
 - ۸- تجزیه متعالی را تعریف کرده و توضیح دهد که آیا این تجربه برای

نظریه آبراهام مزلو، همانگونه که با مطالعه مقدمه این بحث انتظار می رود، از افراد دارای اختلاف عاطفی سرچشمه نمی گیرد، بلکه از سالمترین شخصیتها منشأ گرفته است. وی با مطالعه زندگی نامه افراد موفق و مشهور و تجزیه و تحلیل این زندگی نامه ها به این نتیجه رسیده که در این افراد تواناییهای بالقوه وجود دارد که با تعامل با عوامل محیطی توانسته اند این تواناییهای بالقوه خود را به حداکثر شکوفایی برسانند.

مزلو همچنین به انگیزه ها اهمیت زیادی داده و سلسله مراتبی از نیازهای انسانی فراهم کرده است که شهرت زیادی برای او به ارمغان آورده است. نظریه او در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ محبوبیت فراوانی کسب کرد و امروزه نیز غالباً در حوزه های عملی و محیطهای کاری از محبوبیت قابل توجهی برخوردار است که دوران کودکی مزلو آکنده از تلخیها و ناگامیها و فشارها بوده است و با چنین زمینه ای او به راحتی می توانست تبدیل به فردی منفی باف، بدبین و حتی ضد اجتماعی شود، اما اعتقاد به ماهیت خوب آدمی، او را به روانشناسی خوشبین و معتقد به ارزش و اهمیت و توانایی انسان تبدیل کرد.

سلسله مراتب نیازها

نظریه مزلو در باره انگیزش در واقع هسته نظریه شخصیت او را تشکیل می دهد. نظر او درباره انگیزش کاملاً روشن و قابل فهم است به گفته او هر فردی دارای تعدادی نیازهای ذاتی است که فعال کننده و هدایت کننده رفتارهای او است این نیازها غریزی هستند، یعنی ما با آنها به دنیای آبیما ما رفتارهایی که ما برای ارضای این نیازها به کار می بریم ذاتی



۱. نیازهای فیزیولوژیایی
۲. نیازهای ایمنی
۳. نیازهای تعلق و عشق
۴. نیازهای حرمت
۵. نیاز به خود شکوفایی

شکل ۱ - ۸ سلسله مراتب نیازهای مزلو (اقتباس از تولتز، ۱۹۸۹)

1. physiological needs 2. safety needs 3. belonging and love 4. esteem 5. selfactualization

فصل هشتم

نظریه های بشر دوستانه^۱ (انسان گرایی)

این دسته از نظریه ها در واقع در عرصه مخالفت با دو دیدگاه روانکاوانه و رفتارگرایی شکل گرفتند. مخالفت آنان بر این پایه استوار بود که روانکاوی نوجوانی خود را بر جنبه های بیمارگونه و روان رنجورانه انسان متمرکز کرده است و بر وهای ناخودآگاه و توانهای بالقوه انسان را نیز با دیدی منفی و بدبینانه می نگرند.

مخالفت آنان با رفتارگرایی نیز منبوجه این اصل بود که رفتارگرایی با انکار نیروهای هشمار و ناخوشایند در انسان و تمرکز صرف بر مشاهده رفتارهای عینی و ماضی اسکاستن انسان در واقع نیروهای بالقوه و تواناییهای مهمی را که در بشر وجود دارد نادیده انگاشته اند در دیدگاه رفتارگرایی، از سوی دیگر، انسان با حیوانات برابر دانسته شده و همس امر نیز خود انکار تواناییها و ویژگیهای مهمی است که در انسان وجود دارد.

روی کرد بشر دوستانه در مورد شخصیت تاکید خود را بر نظر گاهی خوشبینانه از طبیعت انسان قرار داده و به فضا یل، اراده آزاد و شکوفایی تواناییهای بالقوه مردمان اهمیت زیادی می دهد. انسانها در این مکتب به صورت موجوداتی فعال و خلاق تصور می شوند که تمایل و سعی در شکوفایی خود و رشد و توسعه خود دارند. این مکتب عمدتاً به وسیله آبراهام مزلو و کارل راجرز^۳ عرضه شده است. در اینجا به عنوان نمونه ما نظریه مزلو را مورد بحث قرار می دهیم.

1. humanistic 2. Abraham Maslow 3. Carl Rogers

نیستند بلکه آموختنی بوده و بنابراین افراد مختلف تفاوت‌های زیادی ممکن است پیدا کنند.

نیازهای ذکر شده از سوی مزوتشکیل سلسله مراتبی می‌دهند که از لحاظ اهمیت به ترتیب زیر قرار می‌گیرند.

در سلسله مراتب نیازها، نیازهایی که در پله‌های پایین‌تر نردبان انگیزشی هستند، باید پیش از نیازهایی که در پله‌های بالاتر نردبان قرار دارند، ارضا شوند در واقع نیازهای رده بالاتر ظاهر نمی‌شوند مگر آنکه نیازهای رده‌های پایین‌تر لااقل تا حدودی ارضا شده باشند. به عنوان مثال، شخصی که گرسنه بوده و بخاطر امنیت خود در وحشت باشد، نیاز تعلق و عشق را احساس نخواهد کرد. فرد در اینجا فکر و ذکرش نماند است عشق.

نکته دیگر اینکه انسان در یک زمان به وسیله همه نیازها به پیش رانده نمی‌شود. در یک زمان تنها یک نیاز غالب است اینکه این کدام نیاز باشد، بستگی به این دارد که کدام یک با کدام دسته از نیازهای دیگر قیلا از مانده باشد.

مثلاً یک بازرگان موفق دیگر به وسیله نیازهای فیزیولوژیایی هدایت نشده و حتی از این نیازها آگاه هم نیست، زیرا این نیازها تکلیفشان از قبل روشن شده است. او بیشتر ممکن است در جستجوی حرمت یا خود شکوفایی باشد. اما اولویت نیازهای می‌تواند تغییر یافته و حتی برعکس شود. اگر یک رکود ناگهانی اقتصادی پیش آید و بازرگانی مورد نظر ما سرمایه خود را از دست بدهد و همه پس انداز خود را نیز خرج کند، در چنین صورتی نیازهای فیزیولوژیایی او ممکن است اولویت خود را دوباره بازیابند و او نیاز به حرمت و خود شکوفایی را به کلی فراموش کند. به این ترتیب هر چه نیازی از نظر سلسله مراتب در رده پایین‌تر باشد قوت، توانایی و اولویت آن بیشتر است. مزلوبین نیازهای بالاتر و پایین‌تر تمیزهای دیگری هم قائل شده است بدین شرح.

۱- نیازهای رده‌های بالاتر بعدها در دورانیهای رشد تحولی نوع بشر پیدا شده‌اند همه موجودات زنده به غذا و آب نیاز دارند، اما تنها انسانها هستند که نیاز به خود شکوفایی و دانستن و فهمیدن دارند. بنابراین هر چه نیازی از نظر سلسله مراتب بالاتر باشد، به شکل بارزتری انسانی خواهد بود.

۲- در روند رشد فرد، نیازهای رده‌های بالاتر بعد از ارضای شدن نیازهای تمزبو- لوزیایی و امنیتی در دوران نرسه خوارگی، و تعلق و نیازهای حرمت در دوران بلوغ، اما نیاز به خود شکوفایی معمولاً تا همان سالی در افراد ظاهر نمی‌شود.

۳- نیازهای سطح بالاتر برای بنا، انسان کمتر ضرورت دارند. از این رو از احاطه این نیازها می‌تواند به مدنی طوری می‌رود تا آخر اوقات، عدم توانایی در برآوردن نیازهای رده‌های بالاتر به آن اندازه‌ای که خطر اربا و اکتشهای بحرایی ایجاد نمی‌کنند که عدم توانایی در برآوردن آن‌ها نیاز رده پایین‌تر، همین جهت مراد از نیازهای سطح پایین‌تر است که کمبود (۱) یا کاستی (۲) می‌نامند، زیرا سکت در برآوردن آن‌ها نوعی نارسایی در شخصی ایجاد می‌کند.

۴- اگر چند نیازهای سطوح بالاتر برای بنا، کمتر ضرورت دارند، با این وجود می‌تواند به سبب، و ترفی شخصی کمک کنند. ارضا کردن نیازهای سطوح بالاتر سلامت بهتر، تحر طولانی‌تر، ظهور کلی کار آبروی زیست شناختی بیشتر و ایجاد می‌کنند به اس دلم بر لو آنهار انسانهای ترفی (۳) تا سدن (۲) اندر سادهاست.

۵- برآوردن نیازهای رده‌های بالاتر به نظر از نظر زیست ساحتی، بلکه از لحاظ درسیولوژیکی ضروری است. زیرا اخوتی نسبی بر آرامش فکر، و کمال دردی درونی را در سبب می‌شود.

۶- ارضا، نیازهای سطوح بالاتر سس آنادکی ها وساحتی های مشتری را می- طلبد تا ارضا، بنا " های سطوح پایین بر مثلا جسم جو برای خود شکوفایی، این پیش نیاز را دارد که اندامها نیازهای دیگر انسان ارضا شده باشد و سئلرم رفتارها و هدهدهای بیجده شری است تا مثلا جسم جو برای غذا.

۷- ارضا، نیازهای رده‌های بالاتر سئلرم شرایط بیرونی بهتر اجتماعی، اجتماعی و سیاسی) است، تا ارضا، نیازهای رده‌های پایین‌تر، به عنوان

1. deficit 2. deficiency 3. growth 4. being

مقاله برای خودشناسی آرایه‌های بیان و فرم‌های سخن را در کتاب ما برای
 اجتناب از...

بنگ نکته دیگر در ارتباط با آرایه‌ها این است که برای ظاهر شدن
 در یک سطر، در بالاتر سطر است. لازم است که سطر قبلی آن بخورد کامل از نما شود هر چه
 بجای صحت کردن از سر آورده شدن سطر کامل یک سطر. از در مدبر ولی از نما سطر ها و نمی در
 سلسله مراتب بالاتر می رسد سخن می گوید، برای نشان دادن این مطلب و استفاده از
 اعداد فرعی. اولی از آنست که در ترتیب، ۸۵٪ از سطرهای فیبولوژیکی ۷۰٪
 از نیازهای نطق و سخن، ۲۰٪ از نما "های حرمت" و ۱۰٪ از سطر خودشناسی آرایه‌ها
 شده است.

نیازهای شناختی (۱): نیا "های دانستن و فهمیدن" (۲)

علاوه بر سلسله مراتب نیازهای دیگر شده. مرلوسه وجود مجموعه دیگری از نیازها
 افتداد دار دکه به نیاز به دانستن و فهمیدن معروفند. اوکنجگای و نیاز به دانستن را
 ساطق‌هایی ذاتی می‌دانند و معتقدند است که شواهد زیر وجود این نیازها را ثابت می‌کنند:

- ۱- مطالعات حیوانات در آزمایشگاه‌ها نشان می‌دهد که این حیوانات، بدون هیچ دلیلی
 و تنها بخاطر کنجگای به کشف و دستکاری نعلالنه محیط خود می‌پردازند.
- ۲- شواهد تاریخی فراوانی درباره مردمانی در دست است که به سببهای جان خود به جستجوی
 دانش برآمده به این ترتیب این نیاز را احسن بر نیازهای ایمنی مقدم داشته‌اند.

- ۳- تحقیقات فراوانی انجام شده است که نشان می‌دهند بزرگسالان سالم و رشد یافته قویا
 به سوی مجهولات و عجایب، و سوی سازمان‌یافته‌ها و تعیین نشده‌ها جذب می‌شوند.
- ۴- مرلو در کارهای بالینی خود، افرادی را وصف می‌کند که از هر جهت سالمند اما از کالت
 و فقدان شوق و هیجان در زندگی خود در رنج بر می‌برند. این افراد را مردمانی با
 هوشی که "زندگی احمقانه‌ای در مشاغل احمقانه می‌گذرانند" می‌نامد. به گزارش
 مرلو وقتی این افراد خود را درگیر بعضی فعالیت‌های فکری و ذوقی می‌کنند به بهبود

1. cognitive needs 2. need for knowing and understanding

بهداشتی کنند.

مرلومعتقد است که نیازهای دانستن و فهمیدن در اوائل زندگی- در اواخر دوره شیر-
 خوارگی و اوائل کودکی- ظاهر شده و به صورت کنجگای طبیعی در کودک نشان داده می‌شوند.
 عدم توفیق در بر آوردن این نیازها نیز، مانند دارفان شدن دیگر نیازهای سلسله مراتب
 مرلو، ریانبار است و می‌تواند در شاد و کارگر تکامل شخصیت را بازن داری کند.
 اگر چه این نیازها همانگونه که اشاره شد، بخشی از سلسله مراتب اصلی نیازها
 نیستند، اما مرلومعتقد است که آنها خودتشکیل سلسله مراتب کوچکی را می‌دهند. نیاز
 به دانستن قوی‌تر از نیاز به فهمیدن است. این سلسله مراتب کوچک به همان شکل عمل
 می‌کند که سلسله مراتب بزرگتر. یعنی باید نیاز اول را اقل تا حدودی ارضا شود تا نیاز
 بعدی بتواند ظاهر شود.

وبالا خره مرلو اشاره می‌کند که بین دو سلسله مراتب نیازها همپوشی و تعاملی ناگزیر
 صورت می‌گیرد. دانستن و فهمیدن، یافتن معنی در زندگی یا فرد، برای تعامل با محیط،
 پایه‌ای است که فرد بتواند به خوبی عمل کند و در نتیجه عشق، احترام و خودشکوفایی به
 دست آورد. بنا بر این اگر نیازهای به دانستن و فهمیدن برآورده نشده باشند، غیرممکن
 است که فرد بتواند به خودشکوفایی برسد.

استثنائاتی بر سلسله مراتب نیازها

هر چند مرلومعتقد است که سلسله مراتب اصلی نیازها در مورد بزرگسالان و در مورد
 و تعیین کننده است، با این وجود او اشاره می‌کند که این سلسله مراتب در مورد تمام مردم
 صادق نیست. به عنوان مثال، در طول تاریخ مردمانی بوده‌اند که خود را وقف آلمان
 کرده، همه چیز خود، و از جمله زندگی خود را فدا کرده‌اند. مردمانی که تا سرحد مرگ
 اعتصاب غذایی کنند، یا خود را به دلایلی به آتش می‌کشند، آشکارا نیازهای فیبولوژیایی
 و ایمنی خود را نادیده می‌گیرند. همچنین اندچهره‌های مذهبی که مزیت‌های زندگی را طرد
 می‌کنند تا زندگی توأم با فقر و سختی را بگذرانند یا هنرمندانی که سلامت و بقای خود را به
 خاطر هنر خود به خطر می‌اندازند.

مرلو همچنین به بیک و ارونه‌کاری معمول در سلسله مراتب نیازها اشاره می‌کند. بعضی

از مرده به عزت نفس خود بیشتر اهمیت می دهند تا به عشق. چنین افرادی احساس می کنند که تنها وقتی می توانند نیازهای عشق و تعلق را برآورده سازند که قویا احساس عزت نفس و ارزشمند بودن کنند.

شخصیت سالم: رشد و پرورش افراد خودشکوف

در جریان مطالعاتی که مزلودر مورد افراد خودشکوف انجام می داد، به این تصور رسید که این افراد با دیگر مردم از نظر عوامل انگیزی تفاوت دارند. وی در مورد انگیزش افراد خودشکوف نظریه ای وضع کرد به نام فراتنگیزش (۱) (گاهی به آن انگیزش^B(۲) یا شدن (۲) گفته است).

مزلودر پیشوند "فرا" را در این مورد به کار برده است تا مشخص کند که فراتنگیزش از اندیشه سنتی مادر باره انگیزش فراتر می رود. برای درک منظور مزلو، باید بین انگیزش افراد خودشکوف (یعنی فراتنگیزش) و انگیزش افراد غیر خودشکوف (خودشکوف) تمیز قائل شویم. مزلو انگیزش نوع دوم را کاستی (۴) یا انگیزش D (۵) می خواند. چنانکه قبلا اشاره کردیم، انگیزش D شامل جبران نوعی کمبود در درون موجود زنده است. افراد خودشکوف به نیازهای رده بالاتر خود توجه دارند، توجه آنان به شکوفاکردن توانهای بالقوه خود و دانستن و فهمیدن جهان خود است. در موقعیت آنان، یعنی فراتنگیزش، آنان در جستجوی جبران کاستی های با کاهش تنش خود نیستند. هدف آنان غنی سازی و بسط و گسترش دادن زندگی خود، و افزودن تنش در خود از طریق تجربه های چالش انگیز و متنوع است.

جدول ۸-۱ فراتیازهای عنوان شده به وسیله مزلو و فرآسیبهایی که به خاطر ناکام ماندن فراتیازها حاصل می شوند، نشان می دهد. فرآسیبها نماینده کاهش یا خنثی کردن رشد و توسعه کامل بوده، خودشکوفیایان را از بیان کامل، بکار برده، و شکوفاکردن تواناییهای بالقوه آنان باز می دارد.

1. metamotivation 2. B-motivation 3. Being 4. deficiency 5. D-motivation

جدول ۸-۱ فراتیازها و فرآسیبهای عنوان شده به وسیله مزلو

فراتیازها	فرآسیبها
حقیقت	بی حقیقتی، بدگمانی، عیبجویی.
خوبی	نفرت، دافعه، بیزاری، تنها به خود و برای خود اعتماد داشتن.
زیبایی	بستی، بیقراری، از دست دادن سلیقه، سردی.
وحدت، کثرت	از هم باسیدگی.
منزه از درونولگی گرای	تفکر سیاه/سفید، یا این/یا آن. دیدگاه ساده سازی جهان.
زنده بودن، جاری بودن	مرده بودن، ماشینی بودن، احساس کاملاً معصوم بودن درباره خود، فقدان عاطفه و شوق بر زندگی، حاشی بودن از نظر تجربی.
بگانگی	فقدان احساس خود و قرابت. درباره خود احساس قابل مبادله بودن یا بی نام و نشان بودن داشتن.
کمال	نومیدی، چیزی که به خاطر آن بکوشد، ندانستن.
ضرورت	هرج و مرج، غیرقابل پیش بینی بودن.
کامل کردن، نعلبیت	ناتمامی، نومیدی، کاهش تنش و کنار آمدن.
عدالت	خشم، بدگمانی، عدم اعتماد، بی قامونی، خودبستگی کامل.
نظم	عدم امنیت، بیلاحظه کاری، از دست دادن ایمنی و قابلیت پیش بینی، ضرورت نعت معانست بودن.
سادگی	پیچیدگی زیادی، درهم برهمی، گنج بودن، از دست دادن جهت یابی.
غنا، نمایت، جامعیت	اقتردگی، ناراحتی، از دست دادن علاقه به جهان.
بی کوششی	خشکی، فشار، ناسیگری، ناراحتی، خشکی.
بذله گردی	عبوس، افسردگی، بی مزی بازی، از دست دادن شوق زندگی، فقدان بشانیت.
خودکفایی	دادن مسئولیت به دیگران.
برمعنایی	بی معنایی، یأس، بی احساسی نسبت به زندگی.

اقتباس از شولتز، نظریه های شخصیت، ۱۹۸۹.

ویژگیهای افراد خودشکوف

تحقیقات مزلو در مورد بهترین و سالمترین افرادی که او آنها را جوانه رویان بشریت می نامد، نشان می دهد که این افراد خودشکوفیایان نامد پایه و اساس نظریه شخصیت اوست. به گفته مزلو افراد خودشکوف دارای ویژگیهایی هستند که آنها را از افراد دیگر متمایز می کند. این ویژگیها به

۱. ادراکی بسیار کارآور از واقعیت ها. خود شکوفایان قادرند جهان پیرامون خود، از جمله مردمان دیگر را، به روشنی و با عینیت درک کنند. این ادراک در آنان به وسیله عوامل ذهنی از قبیل ترسها و نیازه ها آشفته نشده است. آنها واقعیت را دقیقاً و همانگونه که هست درک می کنند. آنها تصور که بخواهند با ساز داشته باشند. خلاصه، آنها دنیا را چنانکه هست، بدون آلودگی به اغراض، بیش داورها و وسوسه ها درک می کنند.
۲. پذیرش خود، دیگران، و طبیعت به طور کلی. خود شکوفاهای توانمند ما هست خود ضعیفها و قوتهای خود را بدون اینکه کوششی برای جعل یا تحریف تصور خود انجام دهند، با احساس شرم و کنایه در برابر شکستهای خود داشته باشند، بپذیرند. آنها همسنگر ش پذیر آوردن رانسبت به ضعیفها و تخصصهای مردمان دیگر، و نوع بشر به طور کلی، دارند.
۳. خود انگیزگی، سادگی، و طبیعتی بودن. رفتار خود شکوفایان، کاملاً باز، طبیعی و روشن است. خود شکوفاهای بطور معمول احساسها و عواطف خود را مخفی نمی کنند. ما و نمود نمی کنند تا چیزی باشد که حس کنند، مگر آنکه این وانمود نکردن سبب صدمه با آسیب وارد شدن به کسی باشد. آنان در آیدیشه ها و آرمانهای خود تویا فر دگر اهستند اما ضرورتاً در رفتار خود شیرمنعارف نیستند. آنها خودشانند.
۴. تمرکز روی مشکلات بجای تمرکز روی خود. خود شکوفایان احساس می کنند که در زندگی خود مأموریتی دارند. یعنی کاری بیرون از خود و ورای خود که بیشتر انرژی خود را صرف آن می کنند و بیشتر تلاش خود را به آن اختصاص می دهند. این نوع احساس تعهد، یا وقف کردن خود به کار، حرفه، یا هنری خاص به نظر مزلو یکی از الزامات افراد خود شکوفاست.
۵. نیاز به داشتن استقلال و حریم خصوصی. افراد خود شکوفانه فقط قادر به تحصیل تنهایی. بدون گرفتار شدن به اثرات زمانبار آن هستند، بلکه به مراتب بیش از افراد خودناشکوفان نیاز به خلوت و تنهایی دارند. آنان بیشتر به خود منگی هستند و بنا بر این به مردمان دیگر کمتر نیاز دارند. به علت همین احساس بی نیازی به دیگران و کنارگیری نسبی از مردم. غالباً نامهربان و سردتلقی می شوند، اما چنین حالتی از

روی قعد و تمایل آنها نیست، بلکه صرفاً ناسی از خود مختاری و احساس استقلال آنها است.

۶. احساس قدرشناسی مداوم نسبت به پدیده های جهان. خود شکوفایان جهان اطراف خود را همواره با شگفتی و حرمت تجربه می کنند. اگر چه یک تجربه می توانست برای مردم عادتاً تکراری و کهنه باشد، افراد خود شکوفاهای بسیار از تماشای یک غروب خورشید، از دیدن یک گل، یا از یک سمفونی چنان لذت می برند که گویی نخستین بار است که آنرا تجربه می کنند. حتی اشیاء پیش پا افتاده نیز حس قوی قدرشناسی را در آنان برمی انگیزد^{*}، گویی آنان برای همه چیز ارزش قائلند و هیچ چیز ابدیهی تلقی نمی کنند.
۷. تجربه های متعالی و صوفیانه. خود شکوفاهای لحنظاتی از جذب، حیرت، و خوشی شدیدند که بی شایهت به تجربه های عمیق مذهبی نیست. در جریان چنین لحظاتی خود فراموش و از جهان مادی فارغ می شود، شخص احساس قدرت فوق العاده در خود می کند. و خود را مطمئن و محکم می بیند.
- مزلودر نوشته های بعدی خود بین دو نوع از افراد خود شکوفان تمیز قائل شد:
- متعالی ها و نامتعالی ها. هر دو نوع از نظر روان شناختی سالم اند، اما بر حسب کیفیت و کیفیت تجربه های متعالی خود با هم فرق دارند. متعالی ها تجربه های متعالی بیشتری دارند و این تجربه ها عمدتاً صوفیانه و مذهبی و آرام است. متعالی ها همچنین بیشتر حالت تقدس و شاعرانه دارند و کمتر از نامتعالی ها اهل عمل اند. البته، مزلو معتقد بود که همه شکوفاهای متعالی صوفی مسلک، نقاش، نویسندگان یا دانشمندان نیستند. او خود شکوفایان متعالی را در میان مدیران تجارخانه ها، مربیان و سیاستمداران نیز مشاهده کرده بود.
۸. علقه اجتماعی. مزلو مفهوم آدلری علقه اجتماعی را به عاریت گرفت تا میزان هم حس و همدردی را که افراد خود شکوفایان بشریت دارند، نشان دهد. گرچه خود شکوفایان

* این عبارت شعر معروف سعدی را نداعی می کنند که می گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

غالبا به خاطر رفتار افراد دیگر و تجده خاطر و آفریده می شوند، با این وجود، حس همخوانی و درک دیگران و تمایل به تکیه به نوع سُر اقویا دار هستند. مزو خود شکوفا بیان را به صورت افرادی توصیف می کند که نسبت به مردمان دیگر دارای تکرشی برادر یا خواهر وار هستند، برادر یا خواهر بزرگتر.

۹. روابط میان فردی. اگر چه دایره دوستان نزدیک آنان چندان بزرگ نیست (شامل تعداد معدودی افراد خود شکوفای دیگر)، دوستی های افراد خود شکوفاه مراتب عمیق تر از دوستی های پر دم عادی است. مزو همچنین دریافته که خود شکوفایان غالباً تحسین کنندگان و مریدانی پیدای می کنند. در عین حال آنان به عنوان دوست کسانی را بر می گزینند که پخته تر و از نظر روانی سالمتر از دیگران باشند.

۱۰. خلاق بودن. جای تعجب نیست که افراد خود شکوفای مورد مطالعه مزو غالباً افرادی خلاق بودند، البته آنها همیشه جز هنرمندان و خلق کنندگان آثار هنری نبودند، اما تقریباً همه آنان در جنبه هایی از زندگی خود ابتکار، و امالت نشان می دادند. خود شکوفایان همچنین در فعالیتهای خود انعطاف پذیر، خود انگیخته، رو راست، متواضع و آماده پذیرش خطاهای خود هستند. در این زمینه، مزو آنها را به کودکان تشبیه می کند که ترسی از انجام کارهای احمقانه یا اشتباه ندارند.

۱۱. ساختار منشی همگرا تیک. مزو دریافته که خود شکوفایان از نظر منشی بسیار تحمل کننده و پذیرنده همه کس اند و هیچگونه پیشداوری اجتماعی، نژادی یا مذهبی نشان نمی دهند. آنان آماده گوش دادن و یاد گرفتن از هر کسی هستند که می تواند چیزی به آنها بیاموزد. رفتار آنان نسبت به دیگران برتری جویانه یا تمکین آمیز نیست، بلکه در ارتباط خود با دیگران متواضع و گرمند.

۱۲. مقاومت در برابر فرهنگ پذیری. افراد خود شکوفا، همانگونه که اشاره کردیم، خود مختار، مستقل و خود کف هستند. در نتیجه خود را آزادی بینندتا در برابر فشارهای اجتماعی و فرهنگی که آنان را وادار به فکر کردن در خط معینی می کند، مقاومت کنند، بلکه واقعیت آن است که آنها به وسیله طبیعت درونی خودشان اداره و هدایت می شوند، نه به وسیله طبیعت فرهنگی جامعه.

سوالی که در اینجا می توان مطرح شود آن است که اگر به گفته مزو تمایل به خود شکوفایی

سک تمایل فطری در انسان است چنانچه نظر او تنها ۱٪ از افراد جامعه به خود شکوفایی می رسد؟ مزو برای پاسخ به این سوال، چند دلیل ارائه می کند. نخست آنکه هر ذریک نیاز در سلسله مراتب نیازها در رده بالایی تری باشد توان قدرت آن کمتر است. بنابراین خود شکوفایی به عنوان بالاترین نیاز در سلسله مراتب، ضعیفترین نیازها است. به محض اینکه محیط اجتماعی از جهاتی مناسب نبوده و نیاز دارنده باشد، این نیاز بازاری شده و مورد مزاحمت واقع می شود. دومین دلیل برای عدم شکوفایی همه کس عاسلی است که مزو آنرا عقده یونس (۱) می نامد. این اصطلاح به ترسها و ترسهای مانعیت به تواناییها و قابلیتها یا مانع اطلاق می شود. ما از حداغلی امکانات و توان خود وحشت می کنیم و همین وحشت مانع از اقدام، به استناد دوازدها کمتر امکانات ما است. سومین دلیل آن است که خود شکوفایی، پس از اینکه همه نیازهای رده های پایین انسان ارضا شد، به طور خودکار حامل نمی شود. بلکه مستلزم کوشش، انضباط، خودکنترلی و کار سخت است. بنابراین ممکن است افراد در جبهه دهند که در همان مراحل پایین تر، اما بی درد سرتر باقی بمانند و رنج خود شکوفا شدن را بر خود هموار نکنند.

به نظر می رسد که تجربه های دوران کودکی در فراهم کردن امکانات یا بازاری از رشد بعدی به سوی خود شکوفایی دارای اهمیت ویژه باشند. مزو هشدار می دهد که آزادی زیاد در دوران کودکی می تواند منجر به اضطراب و عدم امنیت شده، از بالندگی بعدی فرد جلوگیری کند. آمیزه مناسبی از آسان گیری و انضباط (یعنی آنچه را که مزو آزادی در چهار چوب محدودیتها می نامد به کودکان دادن) لازم است.

مزو همچنین تاکید می کند که محبت کافی در دوران کودکی به سورتی حیاتی به عنوان پیش نیاز برای خود شکوفایی اهمیت دارد. وی به اهمیت ارتقای نیازهای پایه در دو سال اول زندگی اشاره می کند. اگر شخصی در این سالهای اولیه احساس امنیت و وقت کند، هنگام زور بردن با مسکندل بزرگسالی نیز همین گونه خواهد بود. بدون محبت و احساس ایمنی

1. Jonah complex

- ✦ به قول سعدی: به دریا منافع بی شمار است / اهی سلامت در کنار است
- ✦ «باز هم به گفته سعدی: درشتی و نرمی به هم در پی است / چور کزن که فحاد و مرهمه است»

کافی، و احساس حرمت در دوران کودکی، برای نقس (۱) بسیار است که در بزرگسالی تا درجه شکوه شدن و رشد و ترقی کند.

نقد نظریه مزلو

بر نظر مزلو انتقاداتی فراوان وارد کرده اند. هدف اصلی این انتقادات هاروش تحقیق او و داده‌هایی است که او به عنوان حمایت از نظریه خود گزارش کرده است؛ یکی از این انتقادات این است که گروه نمونه‌ای که داده‌های مزلو از آن فراهم آمده اند، بسیار کوچک است. منتقدان می‌پرسند چگونه می‌توان بر اساس زگیب‌نامه ۴۹ نفر آزمودنی، که تازه کمتر از نصف آنها مورد مباحثه و آزمون قرار گرفته‌اند (بقیه آزمودنی‌ها بر اساس شرح حالهای خود مورد بررسی قرار گرفته‌اند) چنین نتایج بزرگی گرفت و چنین تعمیم‌های وسیعی داد؟

همچنین سؤالی که او به وسیله آنها اطلاعات خود را در مورد آزمون‌های خود شکوه فاجعه آوری کرده مبهم و غیر دقیق اند. او مشخص نکرده است که آزمونها و مواد زگیب‌نامه‌های مورد مطالعه چگونه تعبیر و تفسیر شده‌اند و توضیح نداده است که پاسخهای داده شده به روش تداومی آزاد و محاسبه‌های انجام شده با آزمونها در قبح‌های چگونه او را به این نتیجه گیری رسانده است که این افراد خود شکوه‌نا بوده‌اند.

مزلو کسانی را به عنوان آزمودنی برگزید که مورد تحسین او بوده‌اند و با معیارهای او در مورد افراد خود شکوه‌نا مطابقت داشتند. معیارهای بکار برده شده او مشخص نبوده‌اند و خود او اعتراف می‌کند که توصیف یک مجموعه نشانه‌ها برای خود شکوه‌ناایی بسیار دشوار است. به علاوه، توصیف‌های او از ویژگی‌های افراد خود شکوه‌نا از تعبیرات بالینی او از داده‌ها مشتق می‌شود و ممکن است به وسیله ارزشهای شخصی او تحت تاثیر قرار گرفته باشند. یعنی توصیف‌های او از این ویژگی‌ها ممکن است بازتاب اندیشه‌های خود او از افراد خود شکوه‌نا باشد.

انتقادات عمده دیگر، متوجه تعاریف بسیاری از مفاهیم مزلو از جمله، فراتیان‌ها،

فراتیب شناسی، تجربه‌های متعالی و به ویژه، خود شکوه‌ناایی بوده است. منتقدان به نامعتبر بودن یا مبهم بودن این اصطلاحات اشاره می‌کنند. همچنین در مورد خود شکوه‌ناایی، منتقدان می‌پرسند بر چه مبنایی فرض می‌شود که این سائق یک سائق فعلی است؟ چرا، به فرض آنکه چنین نیازی اصولاً وجود داشته باشد، نمی‌تواند آموختنی، و مثلاً نتیجه ترکیب‌های یکنانه‌ای از تجربه‌های دوران کودکی باشد؟

مواقف نظریه مزلو، تطبیق فرضیات او را در عمل، و در محیط‌های گوناگون کساری و شغلی برای دفاع از وی ارائه می‌دهند.

حتی بعضی از طرفداران مزلو معتقدند که کمتر نظریه‌ای چنین اثر گسترده‌ای در ماورا، رشته روان‌شناسی داشته است. معلمان و مشاوران مدارس، مدیران تجاری و حکومتی متخصصان مراقبت بهداشت، و مردمانی که می‌کوشند تا زندگی روزانه خود را بهبود بخزند، همگی دیدگاه‌های مزلو را با ارزشها و نیازهای خود همساز و در حل مسائل روزمره خود متمدن یافته‌اند.

و بالاخره لئونارد^۱ (۱۹۸۲) در مقابله با نفوذترین افراد نیمه قرن بیستم، اشاره کرد که "آبراهام مزلو برای تغییر دیدگاه ما از ماهیت انسان و امکانات انسانی، بیش از هر روان‌شناس دیگر آمریکایی در طول پنجاه سال گذشته نقش داشته است. نقود او چه مستقیم و چه غیر مستقیم، به ویژه در حوزه بهداشت، تعلیم و تربیت، مدیریت و در زندگی شخصی میلیون‌ها آمریکایی همچنان در حال افزایش است."

دارد، هرچه نیازی در رده‌های پایین‌تر سلسله مراتب باشد، قویتر، و هرچه در رده‌های بالاتر باشد، ضعیفتر است. نیازهای رده‌های پایین نیازهای نقص یا کمبود نامیده می‌شوند. زیرا انگشت در ارضا آنها در فرادکمیود ایجاد می‌کند. نیازهای رده‌های بالا نیز برای بقا، اندام، کمتر ضرر دهنده است، اما سلامت جسمانی و عاطفی با ارضای آنها افزایش می‌یابد. نیازهای ترقی، با نیازهای هستی نام دارند. ارضای نیازهای رده‌های بالا تر مستلزم پیش شرط‌های بیشتر، پیچیدگی زائد و شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بهتری هستند.

بر سلسله مراتب نیازها استثناهایی وارد است. این استثناها از سوی رهبران مذهبی که مزایای دنیوی را کنار می‌گذارند، مردمانی که به دلایلی ناسرحدمرک اعتصاب می‌کنند، و هنرمندانی که زندگی خود را به خاطر هنر خود به خطر می‌اندازند، به نمایش گذاشته می‌شود.

انگیزش در خود شکوفایی فرآینکیز یا انگیزش B خوانده می‌شود. این به معنی حالتی است که در آن خود شکوفایی بجای کوشیدن، رشد می‌کنند، هدف در فرآینکیزش جبران کمبودها یا کاهش دادن تنش‌ها نیست، بلکه هدف غنی کردن و وسعت بخشیدن به زندگی و افزایش دادن تنش است. خود شکوفایی، دیگر در حال شدن، به معنی ارضای نیازهای رده‌های پایین خود نیستند، بلکه در حالتی از بودن هستند که در آن حالت، آنان بطور خودانگیخته و طبیعی، انسانیت کامل خود را ابراز می‌کنند. فرآینکیزها یا ارزشهای B هدفها یا حالتی از رشد در جهت است که خود شکوفایی در آن جهت حرکت می‌کنند. ناکامی فرآینکیزها به فرآینکیزها منجر می‌شود، بیک بیماری بی‌شکل برای آن علت روشنی شناخته نیست. فرآینکیزها نماینده باز داری و باطل شدن رشد و نمو کامل انسانی است. خود شکوفاهاکه کمتر از ۱٪ کل جامعه را تشکیل می‌دهند دارای ویژگی‌های زیرند:

- درکی بسیار کارآمد از واقعیت - پذیرش خود، مردمان دیگر، و طبیعت
- خودانگیختگی، سادگی، و طبیعی بودن - تمرکز روی مسائل بجای تمرکز بر روی خود
- خوددیده در آن فرآینکیزها از طریق خود را وقف کار کردن، ارضا می‌شوند.
- نیاز به خلوت و استقلال - دارا بودن حس مداوم قدر شناسی نسبت به همه چیز
- در طبیعت - تجربه‌های صوفیانه و معنوی - روابط میان فردی عمیق و شیرین

خلاصه فصل هشتم

مز لومعتقد است که روان‌شناسی باید خلاق‌ترین و سالمترین افراد را برای نشان دادن بالاترین توانایی‌های بالقوه انسانی برکزی بند و مورد مطالعه قرار دهد.

سلسله مراتب نیازهای عنوان شده به وسیله مز لویاز تاب تجربیات دوران کودکی او در فقر، انزوا، و تنهایی است. سلسله مراتب نیازها شامل نیازهای فیزیولوژیایی، نیازهای ایمنی، نیازهای تعلق و عشق، نیازهای حرمت و نیازهای خود شکوفایی است. نیازهای فیزیولوژیایی شامل نیاز به غذا، آب، هوا، خواب و جنس مخالف هستند. نیازهای ایمنی شامل نیاز به امنیت، ثبات، نظم و رهایی از ترس و اضطراب است. نیازهای تعلق و عشق از طریق ارتباط شخص با دیگر مردمان برآورده می‌شود. نیازهای حرمت شامل نیاز به عزت نفس و احترام از سوی خود و دیگران است. نیازهای خود شکوفایی تشخیصی توانهای بالقوه و قابلیت‌های شخص است و مستلزم داشتن دانش واقع بینانه نسبت به نقاط ضعف و قوت خود است. نیازهای دانستن و فهمیدن یک سلسله مراتب نیازهای شناختی تشکیل می‌دهند که در دوره آخر شیر خوارگی و کودکی اولیه ظاهر می‌شود. نیاز به فهمیدن باید برآورده شود.

نیازهای رده‌های پایین تر باید پیش از ظهور نیازهای رده‌های بالاتر سلسله مراتب ارضا شده باشند، اگر چه یک نیاز نباید به طور کامل و قطعی ارضا شود تا نیاز دیگری ظاهر شود. در هر زمان بسته به اینکه کدامیک از نیازهای دیگر ارضا شده باشند، تنها یک نیاز غلبه

خلاق بودن - ساختار منشی دموکراتیک - مقاومت در برابر فرهنگ‌های شدن -

از آنجاکه خودشکوفایی ضعیف‌ترین نیاز در سلسله مراتب است، همه‌کس نمی‌تواند خودشکوفای شود. از طرف دیگر بعضی از مردم دچار عقده پیوستگی اند یعنی از بالا تا پایین قابلیت‌های خود وحشت دارند. در عین حال چون خودشکوفایی مستلزم تلاش و کوشش فراوان، انضباط قوی، و جرات زیاد است، عده‌ای ترجیح می‌دهند که خودشکوفای نباشند و آسوده‌تر زندگی کنند. نقش دوران کودکی در خودشکوفایی بسیار با اهمیت است. آزادی آزادی بیش از حد یا فقدان امنیت در دوران کودکی، خودشکوفایی را بازنمایی می‌کند.

مزلوویخا طریقی را برین گروه نمونه کوچک، که نظریه خود را بر آن بنا کرده، و روشن ساختن معیارهای خود برای کزینش آزمودنهای خود، مورد انتقاد قرار گرفته است. بی‌فهمی او از ویژگیهای افراد خودشکوفای ممکن است تحت تاثیر ارزشهای شخصی او قرار گرفته باشد. به علاوه روشهای تحقیق او ضعیف و تعریفهای او از اصطلاحات کلیدی ناسا معتبر و مبهم اند. با وجود این، نظریه او در حوزه وسیعی از مشاغل و حرفه‌ها گوناگون به کار رفته است.

خودآزمای فصل هشتم

۱. انسان‌گراها چه انتقاداتی بر روانکاوان و رفتارگرایان وارد کرده‌اند؟
۲. سلسله مراتب نیازهای مزلو را شرح دهید. هر نیاز چگونه می‌تواند ارضا شود؟
۳. بعضی از تفاوت‌های میان نیازهای رده بالا و رده پائین کدامند؟
۴. نیازهای دانستن و فهمیدن در چه سنی در ما ایجاد می‌شوند؟ کدامیک از این در نیاز قوی‌تر است؟
۵. فرایند و فرآینب را تعریف کنید.
۶. ویژگیهای افراد خودشکوفای را به اختصار توضیح دهید.
۷. فرآیند چيست و چگونه افراد خودشکوفای را به سوی هدف سوق می‌دهد؟
۸. تفاوت میان خودشکوفایان متعالی و خودشکوفایان نامتعالی در چیست؟
۹. تجربه متعالی یعنی چه؟ آیا وجود تجربه‌های متعالی برای خودشکوفای شدن ضروری است؟
۱۰. چرا افراد خودشکوفای بیش از ۱٪ کل جمعیت جامعه‌ها را تشکیل نمی‌دهند؟
۱۱. چه انتقاداتی بر نظریه مزلو وارد شده است؟ آیا نظریه او در زمینه‌هایی کاربرد خرد را نشان داده است؟ توضیح دهید.
۱۲. اگر در محیط خود فردی خودشکوفای را می‌شناسید، شغل، نحوه رفتار، و خصوصیات اخلاقی او را توضیح دهید.

فصل نهم

اختلالات شخصیت

هدفهای رفتاری فصل نهم

از شما انتظار می‌رود که پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. تفاوت اختلالات شخصیت را با اختلالات روانی توضیح دهید.
۲. ویژگیهای شخصیتی شخصیت‌های ناپهنجار زیر را به اختصار توضیح دهید:

الف - شخصیت ناعمال پرخاشگر

ب - شخصیت ناکارآور

ج - شخصیت هیستریایی

د - شخصیت ادواری خوی

ه - شخصیت اسکیزوئیدی

و - شخصیت ضعیف

ز - شخصیت پارانوئیدی

ح - شخصیت وسواسی فکری - عملی

ط - شخصیت انفجاری

ی - شخصیت جامعه‌ستیز

در کتاب راهنمای تشخیصی و آماری بیماریهای روانی رو بهمرفته ده الگوی اختلال

شخصیت بشرح زیر معرفی شده است:

شخصیت نافعال - پرخاشگر، شخصیت ناکارآرور، شخصیت هیستریایی^۱،
 شخصیت اداری خوی، شخصیت اسکیزوئیدی، شخصیت ضعیف^۲، شخصیت
 پاراتویایی^۳، شخصیت وسواسی فکری - عملی^۴، شخصیت انفجاری^۵، و
 شخصیت جامعه‌ستیز^۶. در اینجا هر يك از این الگوهای شخصیتی را به
 اختصار مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

فصل نهم

اختلالات شخصیت

اختلالات شخصیت دسته‌ای از اختلالات هستند که با الگوهای دیگر اختلالات روانی مانند روان‌رنجوری (نوروز) و روان‌پریشی (بسیکوز) تفاوت دارند. اصطلاح اختلالات شخصیت برای توصیف الگوی رفتاری خاصی، که برای دیگران زیان‌آور هستند یا منبع لذت و پاداش دهنده آن الگوی رفتاری از نظر اجتماعی مضر یا غیرقانونی شناخته شده است به کار می‌رود. در کتاب راهنمای تشخیصی و آماری بیماریهای روانی این دسته از اختلالات به شکل زیر توصیف شده‌اند:

«این گروه از اختلالات با الگوهای رفتاری ناسازگارانه و عمیقاً شکل‌گرفته‌ای مشخص می‌شوند که از نظر کیفیت با اختلالات دیگر چون روان‌پریشی و روان‌رنجوری متفاوتند. این الگوها عموماً الگوهای مادام‌العمرند، و غالباً در دوران بلوغ یا پیش از آن قابل تشخیص‌اند. گاهی این اختلالات با کزکاری مفر ارتباط دارند، اما چنین مواردی را باید جزء یکی از اختلالات عضوی غیر روان‌رنجورانه طبقه‌بندی کرد نه جزء اختلالات شخصیت...»

۱- شخصیت نافعال - پرخاشگر. این الگوی شخصیتی با اخم کردن، ظفره رفتن، سماجت، یا ناکارآمدی عمدی که به قصد ناکام کردن دیگران انجام می‌گیرد، مشخص می‌شود. شرط اصلی برای این طبقه‌بندی آن است که يك زمینه اجتماعی به وجود آید تا در آن از فردی که شخصیت نافعال - پرخاشگر دارد تقاضای انجام کاری بشود. شخص ظاهراً به انجام دادن کاری که از او خواسته شده است قادر هست، اما هیچ کاری را انجام نمی‌دهد. برخلاف روان‌رنجوری، این نافعالی منجر به ایجاد ناکامی شدید برای تقاضا کننده می‌شود. معمولاً از شخصیت نافعال - پرخاشگر مخالفت آشکاری دیده نمی‌شود. بلکه ظاهراً نگرش همکاری و پذیرش مشاهده می‌شود، بدون اینکه عملی از وی سر بزنند. مثلاً ممکن است يك نوع اصرار و سماجت در مورد جزئیات شیوه انجام دادن يك کار اعمال کند که عملاً از انجام گرفتن هر نوع کار یا پیشرفت آن جلوگیری به عمل آید. کاربرد برجسته نافعال - پرخاشگر مستلزم این قضاوت است که خصومت و مخالفت زیربنای رفتار چنین شخصی است. بنابراین، اگر خودداری از انجام عمل حاصل اصول اخلاقی قوی در شخص باشد نه حاصل خصومت و دشمنی او، در آن صورت نمی‌توان شخص را فردی نافعال - پرخاشگر به حساب آورد.

1) passive - aggressive 2) inadequate 3) hysteric 4) asthenic 5) paranoid

6) obsessive - compulsive 7) explosive 8) antisocial

1) Diagnostic and Statistical Manual (D S M)

۲- شخصیت ناکارآور. يك طبقه نه چندان معمول، شخصیت ناکارآور است. يك شخصیت ناکارآور به اندازه يك شخصیت نافع - پرخاشگر، نافع است اما کمتر متمايل به ارتباط با ديگران است. اين برچسب در مورد افرادی به کار می رود که رفتار آنان با پاسخهای نامفهوم بی نتیجه به محرکهای فیزیکی، عقلی، اجتماعی و عاطفی مشخص می شود. اگرچه چنین شخصی از نظر جسمی یا عقلی دچار نقص نیست، دارای اختلالاتی چون عدم ثبات، قضاوت ضعیف و فقدان اشتیاق بدنی، عاطفی است.

از آنجا که شخصیت ناکارآور در انجام تکالیف ناتوان بنظر می رسد، بنابراین ناتوانی زیر بنای عدم کارایی اوست نه خصومت که در شخصیت نافع - پرخاشگر دیده می شد. مشاهده گران غالباً فرض می کنند که چنین شخصیتی احتمالاً قادر به انجام کارها هست و توان بالقوه انجام آنها را دارد، اما شخصیت ناکارآور عملاً از عهده انجام کاری بر نمی آید. غالباً چنین افرادی مرتباً از مشاغل گوناگونی که به آنها می پردازند اخراج می شوند. زیرا عملاً هیچ سازمانی نمی تواند عدم کارآوری و عدم ثبات را در کارکنان خود تحمل کند.

۳- شخصیت هیستریایی. شخصیت هیستریایی نمایش دهنده الگویی از عدم ثبات عاطفی، قزون واکنشی، خودنمایشی، خودمحوری وابستگی و اتکاء به دیگران است. این شخصیت، در عین حال، فعال و برقرار کننده ارتباط است.

مثال کلاسیک شخصیت هیستریایی زن هیستریکی است که ظاهراً از تأثیر خود بر دیگران آگاهی ندارد و معمولاً نسبت به مردان اغواگری می کند. ضدای و سوسه انگیز و حالت اغواکنندگی لباس غالباً زیربنایی از سردمزاجی و سطحی بودن در روابط شخصی او است، و هرچند وعده زیاد داده می شود، عمل کمتر دیده می شود. جستجوی توجه دیگران، ویژگی اصلی و دایمی اوست که ممکن است شامل اغواگری جنسی و روح مبالغه آمیز از کارها و تجربیات شخصی باشد. بقراط هیستری را به زهدان منحرف نسبت می داد و ازدواج را توصیه می کرد. غالباً در شخصیت هیستریایی روابط خانوادگی به صورت طوفانی از خشمونت ها و تندیهایی لفظی و سپس عواطف ملایم و دوستانه همراه است. اگرچه ظاهر قضیه در برابر دیگران حفظ می شود و چنین وانمود می شود که روابط خانوادگی زن و شوهر عادی و مطلوب است، اما در درون خانواده جریحه های فراوان، تندیهایی نسبت به یکدیگر، حتی در برابر بچه ها، مشاهده

می شود. در خانواده هایی که چنین روابطی وجود دارد لااقل یکی از دو طرف را می توان هیستریک تشخیص داد. و بیشتر اوقات در برابر شخصیت هیستریایی یکی، دیگری دارای شخصیت نافع - پرخاشگر است. چنین شخصیت هایی کمتر به جستجوی کمک های درمانی بر می آیند بلکه بجای آن موضوعی را به عنوان هسته مرکزی مشغولیت خود انتخاب می کنند که محور جریحه های آنها باشد. مثلاً بی پولی، نداشتن فلان و بهمان امکانات زندگی و نظایر آن که می توان گناه نداشتن آنها را به گردن دیگری انداخت، وی را مورد سرزنش قرار داد و به اصطلاح دق دل را بر سر او خالی کرد.

۴- شخصیت ادواری خوی. غالباً تمیز دادن يك شخصیت هیستریایی از شخصیت دیگری که کمتر مرئوم است، یعنی شخصیت ادواری خوی، که بیشتر در مورد مردان بکار می رود دشوار است. این شخصیت، از لحاظ مرحله فعالی به شخصیت هیستریایی بسیار شبیه است اما از لحاظ گوشه گیری به شخصیت اسکیزوئیدی شباهت داشته و به روشنی از شخصیت هیستریایی قابل تمیز است. شخصیت هیستریایی گاهگاهی نوسانات خلقی نشان می دهد که به محیط بیرونی مربوط می شوند، اما افسردگی نشان داده شده به وسیله، شخصیت هیستریک فرد را بجای کنار کشیدن از محیط به تماس با محیط وادار می کند.

برعکس، شخصیت ادواری خوی حالت ملایمی از روان پریشی شیدایی - افسردگی است از این نظر که فرد از تماس اجتماعی در طول مرحله افسردگی کنار می کشد. بنابر این، اگر مشاهده گری در مورد رفتارهایی از قبیل اشتیاق و گرم بودن این طور قضاوت کند که آنها بیان درستی از احساساتند و نه رفتارهای جوینده توجه، وی احتمالاً چنین فردی را ادواری خوی خواهد دانست تا شخصیت هیستریایی.

۵- شخصیت اسکیزوئیدی. برخلاف شخصیت هایی که با محیط تماس برقرار می کنند، شخصیت اسکیزوئیدی عملاً با خود بیگانه است. شخصیت اسکیزوئیدی با ویژگیهایی از قبیل خجول بودن، حساسیت بیش از حد، انزوا، مردم گریزی، و اجتناب از روابط نزدیک با

شخصیت ضعیف به ندرت در مورد موقعیتها و اوضاع و احوال اطراف خود دچار نگرانی و اضطراب می‌شود. معمولاً دیگران او را به حال خود رها می‌کنند تا به تنهایی و در گوشه‌ای از اجتماع به زندگی خود ادامه دهد.

۷. شخصیت پارانویایی. شخصیت پارانویایی از این لحاظ که الگوی رفتاری او نیز شکل خفینی از روان پریشی به نظر می‌آید. شبیه شخصیت اسکیزوئیدی و شخصیت ادواری خوی است. این شخصیت در کتاب راهنمای تشخیصی و آماری بیماریهای روانی به صورت فردی حسود، شکاک، خشک و انعطاف ناپذیر، و بیش از حد حساس توصیف شده است. چنین فردی ویژگیهای نظام هدیانی که به مقیاس بسیار وسیعتر در شخصیت اسکیزوئیدی - پارانوییدی و در شخصیت پارانوییدی دیده می‌شود، نشان نمی‌دهد. در عین حال درجه پرخاشگری و هذیانهایی که وجه مشخصه شخصیت اسکیزوئیدی پارانویایی است در اینجا دیده نمی‌شود و هذیانهایی که وجود دارد، بسیار کم آب و تاب‌تر از هذیان عظمتی است که در حالتهای روان پریشی دیده می‌شود.

شخصیت پارانویایی عموماً دارای وجوه از خودبیگانگی و نافعالی است. الگویی از روابط متقابل اجتماعی غیررضایت‌بخش و نامطلوب، همراه با این توضیح که «تفسیر با دیگران است، آنها بدند، آنها مرا دوست ندارند» نیز از ویژگیهای شخصیت پارانویایی است. اگرچه گاهی در این شخصیت کوششهایی برای برقراری روابط متقابل دیده می‌شود، اما فرد هنگامی بیشتر به رضایت خاطر می‌رسد که کنترل این روابط را در دست داشته و احساس نکند که دیگران کنترل ارتباط متقابل را در دست دارند. بنا بر این شخصیت پارانویایی همواره نوعی گسستگی کنترل شده در روابط متقابل را حفظ می‌کند.

برطبق نظر فروید، پارانویا با نوعی همجنس‌گرایی نهفته در شخص ارتباط دارد، اما این فرض فروید با مطالعات تجزیه‌ی تأیید نشده است. به نظر بعضی دیگر از محققان فقدان آنچه اریکسون آنرا «اعتماد بنیادی» می‌داند عامل اصلی پارانویاست و این فقدان اعتماد بنیادی نیز حاصل این است که در خردسالی یا کودک به صورت سادیستی رفتار شده است. فقدان

بخصوص روابط رقابت‌آمیز مشخص شده است. در کتابهای روان‌شناسی مرضی از شخصیت اسکیزوئیدی به اختصار یاد می‌شود و غالب این کتابها آنرا شکل خفینی از اسکیزوفرنیا می‌دانند. فرق اصلی شخصیت اسکیزوئیدی با شخصیت اسکیزوفرنیایی این است که شخصیت اسکیزوئیدی برخلاف اسکیزوفرنیایی تماس خود را با جهان واقعی اطراف خود حفظ می‌کند، اگرچه ممکن است حالت کناره‌گیری و در خود فرووری داشته باشد. شخصیت اسکیزوئیدی به ویژه با فقدان پاسخ به محرکهای محیطی مشخص می‌شود، هرچند که شخص یقیناً از آنچه در اطرافش می‌گذرد آگاهی کامل دارد. از سوی دیگر فرد مبتلا به اسکیزوفرنی عمدتاً از آنچه در اطرافش می‌گذرد بی‌خبر و ناآگاه است.

فرد اسکیزوئید به تجربه‌ها و تعارضهای مزاحم و ناراحت‌کننده محیط با فاصله گرفتن و کنار کشیدن پاسخ می‌دهد، نه با کوشش برای غلبه بر این تعارضها با نشان دادن پاسخهای بهنجار. در فرد اسکیزوئید نه تنها از ابراز واکنشهای خصمانه و پرخاشگرانه خبری نیست، بلکه از نشان دادن حالت نفاق و سلطه‌پذیر نیز خبری نیست. بسیاری از محققان این فرضیه را پیش می‌کشند که شخصیت اسکیزوئیدی عملاً بسیار تنهاست و از آنرو می‌ترسد و تمایل شدید به برقراری روابط با دیگران دارد اما همانطور که نمی‌توان خصوصیت شخصیت نافعالی - پرخاشگر را از روی فعالیتهای او حدس زد، در مورد شخصیت اسکیزوئیدی نیز نمی‌توان تمایل به ارتباط با دیگران را از رفتارش نتیجه گرفت.

۶. شخصیت ضعیف. شخصیت ضعیف نیز مانند شخصیت اسکیزوئیدی، با ویژگی «از خودبیگانگی» مشخص می‌شود. علاوه بر آن، این شخصیت با سطح پائینی از انرژی، زود خسته شدن، و فقدان اشتیاق و علاقه مشخص می‌شود. شخصیت ضعیف علاقه بسیار کمی به برقراری ارتباطات متقابل اجتماعی با دیگران دارد. از لحاظ همه الگوهای پاسخی بسیار نافعالی و سلطه‌پذیر است، و حتی حالتهای علاقه‌مندی شخصیت اسکیزوئید به الگوهای فکری خود را فاقد است. برجسب شخصیت ضعیف از سوی اهل فن در روان‌شناسی مرضی به ندرت به کار می‌رود، و تنها وقتی از آن استفاده می‌شود که شخص فعالیت و جنب و جوش بسیار کمی از خود نشان دهد، زیرا زمانی که شخصی فعالیت بسیار کمی دارد، به ندرت سبب ایجاد سؤال یا دوسری برای دیگران می‌شود تا توجه اهل فن به سوی او جلب شود. از آنجا که

اعتماد بنیادی سبب می‌شود که شخص خود را در برابر حمله دیگران حفظ کرده و مانع از آزمودن واقعیات از سوی خود شود. در موقعیتی که مستلزم همراهی با دیگران است، شخصیت بارانویایی خود را کنار می‌گذارد، زیرا هیچکس در آن موقعیت نیست که مورد اعتماد او باشد، بنابراین این حقایق را دوباره سازی می‌کند تا در چهارچوب ادراکهای او بگنجد و آنگاه به جستجوی اطلاعات اضافی برمی‌آید که نتایج بدست آمده او را تأیید کنند. این کار بطور معمول با متهم کردن دیگران به سوء نیت یا نادرستی و نظایر آن انجام می‌گیرد.

به عقیده بعضی از نظریه پردازان رفتاری، شخصیت پارانویایی، «از يك گروه نمونه مرضانه و دارای سوگیری خاص نتایج غیرمفرضانه و بیطرفانه می‌گیرد.» از دیدگاه این نظریه پردازان پاسخهای پارانویایی نیز همانند دیگر رفتارهایی که از طریق تجربیات گذشته کسب می‌شوند یاد گرفته می‌شوند، در حالیکه رفتار جمع‌آوری اطلاعات، به صورتی که اکثریت جامعه آنرا در نظر دارد، خاموش می‌شود. به گفته یکی از این صاحب نظران (کامرون، ۱۹۴۷)، شخصیت پارانویید قادر نیست که روابط سالم و آزاد با دیگران برقرار کند و به علت نداشتن رشد اجتماعی کافی الگویی از رفتار عیب جویی در دیگران در او شکل گرفته است. این عدم توانایی وقتی مسأله‌زا می‌شود که فرد پارانویایی تحت فشار روانی قرار می‌گیرد، زیرا او نمی‌تواند پیش ادراکهای خود را با پیش ادراکهای دیگران هماهنگ کند، یا اینکه نمی‌تواند چشم اندازهای دیگران را بفهمد. بنابراین این با اتکاء به ابزارها و وسائل خود، به سوء ادراکهای خود ادامه می‌دهد، واقعیت‌ها را بازسازی می‌کند تا با ادراکهای او بخوانند. در حد اعتدالی این شیوه رفتاری فرد پارانویایی خود را مرکز و محور جامعه‌ای از افراد می‌بیند که به توطئه علیه او مشغولند. از آنجا که چنین موقعیتی به آن صورت که فرد پارانویایی آنرا می‌بیند وجود ندارد، گفته می‌شود که چنین فردی در يك شبه جامعه زندگی می‌کند. اصطلاحی که به وسیله کامرون وضع شده است.

۸. شخصیت وسواسی فکری - عملی. شخصیت وسواسی فکری - عملی با توجیه افراطی به همرنگی با معیارها مشخص می‌شود و دارای ویژگی از خودبیگانگی و فعال بودن است.

1) pseudocommunity 3) Cameron

خستگی، زیاده از حد باوجدان و وظیفه شناس بودن، بازداری های قوی در برابر خود جلوه گری و آرمش از دیگر مشخصه های این شخصیت است. بجای آنکه این شخصیت را شکل خفیف تری از روان پریشی بدانیم، باید آنرا شکل مزمن تر، و در عین حال ناآشکارتری از روان رنجوری و وسواس فکری - عملی به حساب آوریم. روان رنجوری بیشتر احتمال دارد که حاوی زستهای نمایشی و چشمگیر نظیر دست بستن مزمن یا مراسم تشریفات غیرقابل کنترل باشد. اگر این مراسم از سوی يك فرد دیگر یا کوششهای خودکنترلی شخص قطع شوند، فرد دچار درماندگی قابل ملاحظه ای خواهد شد.

از آنجا که شخصیت وسواسی فکری - عملی ممکن است به رفتارهای قابل قبول اجتماعی دست بزند، يك الگوی رفتاری دیرپا، که شامل مراسم نمایشی و تشریفات نباشد بیشتر احتمال دارد به عنوان اختلال شخصیت طبقه بندی شود تا به صورت روان رنجوری. بنابراین این پیش از آنکه تشخیص قطعی اعلام شود، باید میزانی که رفتار تشریفات، تکراری و همرنگی کننده در کل زندگی شخص تعمیم داده می‌شود، و از آن مهمتر، میزان ارزشمندی چنین رفتارهایی از نظر کارکرد، در نظر گرفته شود. به عنوان مثال، هر خلبانی پیش از اینکه اقدام به پرواز کند، برای اطمینان از آماده بودن هواپیما برای پرواز، دست به يك رشته رفتارهای تشریفات و تکراری می‌زند. حال اگر يك بخش از این اعمال از سوی کمک خلبان اجرا نشود، ممکن است خلبان را دچار ناراحتی و درماندگی شدید کرده و اصرار کند که اعمال فوق دوباره به ترتیب انجام گیرد. اصرار خلبان در کنترل درست کار کردن دستگاههای پرواز در هواپیما، ممکن است او را ظاهراً وسواسی نشان دهد، اما طبیعی است که این وسواس باعث حفظ جان او و سرنشینان هواپیما می‌شود و به این ترتیب نمی‌توان این خلبان را يك شخصیت وسواسی فکری - عملی دانست.

۹. شخصیت انفجاری. شخصیت انفجاری یا صرع واره اولین بار در کتاب راهنمای تشخیصی و آماری بیماریهای روانی معرفی شد. این شخصیت غالباً از نظر سازگاری بهنجار است، اما در دوره های خشم انفجاری خود از نظر پرخاشگری و از خودبیگانگی راه افراط می‌پیماید. اصطلاح صرع واره به فراموشی ای که این افراد در طول انفجارهای پرخاشجویانه خود تجربه می‌کنند، اطلاق می‌شود. از آنجا که نشانه ای دال بر مربوط بودن این فراموشی با

ضایعات مغزی وجود ندارد، فقدان حافظه را حاصل بریده شدن کارکردهای شناختی به وسیله نیروی درهم شکننده خشم می‌دانند.

مهمترین مشخص کننده این اختلال شخصیت وجود دوره‌های قابل توجه از رفتار است که شخص کاملاً در آن دوره‌ها بهنجار به نظر می‌آید. اما در مواقع معینی، او با خشونت به محیط پاسخ می‌دهد، که ممکن است این خشونت متوجه افراد خاص باشد، یا اینکه يك خشم کور، وحشیانه و بدون هدف باشد. در این گونه موارد رفتارها بسیار شدید و کنترل فرد از دست خود او خارج است.

از آنجا که عوامل متعددی در این اختلال رفتاری درگیرند، غالباً تشخیص يك شخصیت انفجاری بسیار دشوار است. برای اینکه يك روان‌شناس بتواند داوری کند که آیا با يك شخصیت انفجاری روبرو است یا نه، باید يك رشته قضاوت‌های دشوار انجام دهد، اما غالباً چنین قضاوت‌هایی غیرممکن است زیرا او در موقعیتی نیست که بتواند رفتارهای خشم‌آلود شخص را مشاهده کند. مثلاً یکنفر پلیس که در يك شهر بزرگ و پرجمعیت خدمت می‌کند، ممکن است اطلاعات بیشتری در مورد شخصیت‌های ظاهراً «بهنجار» داشته باشد که در این طبقه شخصیتی، یعنی شخصیت انفجاری، می‌گنجند. نزاعهایی که تا مرحله ضرب و جرح یا قتل ادامه پیدا می‌کنند، یا شامل تخریب و از بین بردن اموال شخصی بجای اموال عمومی می‌شوند غالباً با مشارکت يك فرد دارای شخصیت انفجاری صورت می‌گیرند. اما زنجیره رویدادهایی که باعث می‌شوند که فرد را بتوان با چنین برجستگی مشخص کرد کمتر روی می‌دهند. به علاوه، پلیس غالباً يك شهروند متین و محترم را که داخل خانه خود را به هم ریخته بوده است، بدون آنکه صدمه‌ای اجتماعی وارد کرده باشد و به پلیس می‌گوید: نمی‌دانم چه چیزی توی جلدم رفته بود، نمی‌تواند بازداشت کند.

۱۰- شخصیت ضداجتماعی. این طبقه از اختلالات شخصیتی، از این نظر که استحقاق بررسی از لحاظ تحول و تکامل آن تا مرحله ضداجتماعی شدن را دارد بسیار جالب است. به علاوه، شخصیت ضداجتماعی بیشترین نظریه پردازها را در زمینه اختلال شخصیت به خود اختصاص داده است. از نظر ساخت، این شخصیت دارای ویژگی‌های فعالی - از خودبیگانگی است.

در دهه‌های اول بعد از ۱۸۰۰، پریچارد^۱ (۱۸۳۵) برای تمیز دادن افرادی که در طبقه بندیهای روان‌پزشکی آن دوران جای نمی‌گرفتند، اصطلاح «ذی‌انگهی اخلاقی» یا کندذهنی اخلاقی^۲ را پیشنهاد کرد.

نخستین ارجاع به اصطلاح جامعه‌سنجی در ۱۸۹۱ و با معرفی اصطلاح حقارت جامعه‌سنجانه^۱ رواج یافت. این طبقه بندی به قصد قرار دادن این اختلال در کنار اختلالات دیگری چون عقب ماندگیهای ذهنی که معتقد بودند مادرزادی است، انجام گرفته بود. این همان دوره‌ای بود که نظریه لومبروزو^۲ در مورد ارتباط داشتن بعضی از ویژگیهای چهره‌ای با جنایتکاری در دنیای علمی رایج بود. بنابر این روح زمان^۳ در آن دوره بر این باور بود که نقصهای زنتیکی یا هورمونی علت اختلالات جامعه‌سنجانه است نه یادگیری و محیط. سرانجام اصطلاح شخصیت جامعه‌سنجی به کار رفت، اما به شکلی که آشفتگی فراوانی در درک مفهوم این اصطلاح وجود داشت. پارتریج^۴ در ۱۹۳۰ اعلام کرد که يك الگوی رفتاری، که او برای آن برجسب «جامعه‌سنجی» (سوسیوپات) را انتخاب کرده بود، به روشنی قابل تشخیص است. ویژگی اصلی این اختلال، یعنی جامعه‌سنجی، وجود دشواری در پذیرفتن خواسته‌های محیطی بود. اما پارتریج این باور را، که جامعه‌سنجی ممکن است جنبه مادرزادی داشته باشد، رد کرد.

بالاخره انجمن روانپزشکی آمریکا الگوی شخصیتی جامعه‌سنجی را در کتاب اول راهنمای تشخیصی و آماری بیماریهای روانی پذیرفت و به عنوان يك طبقه بزرگ اختلال که چندین نوع رفتار مسأله‌دار از قبیل انحرافات جنسی، الکلی بودن، اعتیاد به مواد مخدر زیر آن قرار می‌گرفت به کار برد. در میان اجزاء خود این طبقه بندی بین واکنشهای جامعه‌پریشی^۱ و واکنشهای ضداجتماعی^۲ تمیز قائل شده بودند. که این تمایز اکنون در کتاب راهنمای شماره ۲ تشخیصی و آماری بیماریهای روانی آمده است. واکنش جامعه‌پریشی که دیگر تحت عنوان اختلال شخصیتی طبقه بندی نمی‌شود، اکنون به رفتارهای ضداجتماعی اطلاق شده و به حالتهای رفتاری گفته می‌شود که دارای خصوصیات رفتاری روان‌پریشی نیست این رفتارها

1) prichard 2) moral insanity 3) moral imbecility 1) psychopathic 2) lombroso

3) zeitgeist 4) Partridge. 5) Sociopath. 1) dyssocial 2) antisocial

از تجربیات، ۹. خودمداری آسیب شناختی و عدم ظرفیت برای درست داشتن، ۱۰. فقر عمومی در واکنش‌های عاطفی اصلی، ۱۱. از دست دادن بینش خاص، ۱۲. عدم پاسخگویی در روابط متقابل اجتماعی، ۱۳. رفتارهای خیالبافانه چه به هنگام استفاده از مشروبات الکلی و چه بدون استفاده از مشروبات الکلی، ۱۴. به ندرت دست زدن به خودکشی، ۱۵. زندگی جنسی بیپرده، غیرشخصی و ضعف کلی با یکپارچه، ۱۶. ناتوانی در پی گیری هرگونه برنامه زندگی. به عقیده برخی از صاحب نظران مثلاً (هولم، ۱۹۷۲) اختلالات شخصیتی ذکر شده بیشتر از نظر میزان حائز اهمیت اند تا از نظر نوع، یعنی همه افراد درجائی از این ناپهتجاریها را با خود دارند و آن را نشان می دهند. آنچه باعث می شود که فردی تحت یکی از اختلالات ذکر شده طبقه بندی شود، شدت و درجه نشان دادن علائم آن اختلال است. علاوه بر آن، تفکیک دقیق این اختلالات نیز تنها با یکی دو صفت ویژه صورت می گیرد، زیرا همانگونه که در شرح این اختلالات دیدیم، بسیاری از صفات در بین چندین نوع از اختلالات مشترک اند.

رفتارهایی از قبیل اختلال در زندگی زناشویی، و افرادی نظیر فاحشه‌ها، گدایان معتاد، قماربازان متقلب، و باجگیران را شامل می‌شود. واکنش اجتماعی، که در حال حاضر شخصیت ضداجتماعی نامیده می‌شود، به افرادی برمی‌گردد که اساساً اجتماعی نشده‌اند و قادر به وفادار ماندن به افراد، ارزشها و میناهای اجتماعی نیستند و رفتارهای آنها مکرراً آنها را به کشمکش با جامعه اادار می‌کند. شخصیت ضداجتماعی با تکانشی^۲ بودن، خودخواهی، بی‌مسئولیتی و عدم توانایی به آموختن از تجربیات، مشخص می‌شود. کلمن^۱ (۱۹۶۴)، برای واکنشهای ضداجتماعی (جامعه ستیزانه) ده نشانه نام می‌برد: ۱. رشد ناکافی وجدان، ۲. خودمداری^۳، تکانشی بودن، و عدم مسئولیت، به همراه تحمل کم در برابر ناکامی توان و قضاوت ضعیف، ۳. لذت جویی^۴، همراه با هدفهای غیر واقعی، ۴. فقدان اضطراب یا احساس گناه، ۵. عدم توانایی به درس گرفتن از اشتباهات، ۶. توانایی به ایجاد ظاهری مطلوب برای تحت تأثیر قرار دادن و بهره برداری از دیگران، ۷. روابط اجتماعی معیوب ۸. طرد قدرت و انضباط مستقر شده، ۹. توانایی دلیل تراشی سریع و فراقکنی^۵ تقصیرات برای رفتارهای نامقبول از نظر اجتماعی، خود، ۱۰. رنجاننده، ناامید کننده، و آزار دهنده برای دیگران.

اگرچه اصطلاح جامعه ستیزی از فرهنگ اصطلاحات روان شناسی حذف شده است. اما جامعه همچنان آنرا بکار می‌برد. افرادی که به عنوان شخصیت جامعه ستیز یا شخصیت ضداجتماعی طبقه بندی شده‌اند، غالباً بسیار برجسته و مشهورند. افرادی چون هرمان گورینگ ژنرال نازی در زمان هیتلر که بنیانگذار اردوگاههای مرگ برای یهودیان بود، از جمله شخصیت‌های مشخص جامعه ستیز است. محققان دیگری نظیر کلکلی^۱ (۱۹۵۵) شانزده ویژگی برای شخصیت‌های جامعه ستیز برشمرده اند:

۱. فرمندی سطحی و ظاهری و هوش خوب، ۱. فقدان هذیان و علائم دیگر تفکر غیرمعقول، ۳.
- فقدان عصبی بودن یا به ظهور رساندن رفتارهای روانی عصبی، ۴. ناپایداری، ۵. عدم صمیمیت و عدم راست و درست بودن، ۶. فقدان پشیمانی یا خجلت، ۷. رفتارهای ضداجتماعی برانگیخته شده به طور ناقص، ۸. توان قضاوت ضعیف و عدم توانایی به آموختن

1) Holm.

3) impulsiveness 4) coleman 5) egocentrism 6) hedonism 7) projection

1) cleckley

فقدان اشتیاق و علاقه، و سطح انرژی پایین مشخص می‌شود. شخصیت پارانویایی شکل خفنی از روان‌پریشی به نظر می‌آید، ویژگی‌های دیگر این شخصیت حوادث، متکوک بودن، خشک و انعطاف‌ناپذیر بودن و حساس بودن بیش از حد است. شخصیت رسواسی فکری - عملی با توجه افراطی به معیارهای اجتماعی مشخص می‌شود و از خود بیگانه بودن و زیاده از حد با وجدان و وظیفه شناس بودن از دیگر مشخصات آن است. شخصیت انفجاری با صرع‌واره شخصیتی است که از نظر سازگاری بهنجار است اما در دوره‌های خشم انفجاری خود از نظر پرخاشگری و از خودبیگانگی راه افراط می‌بیناید. صرع‌واره بودن با فراموشی در هنگام انفجار خشم مشخص می‌شود و این فراموشیها بدون هیچگونه ضایعه مغزی است. و بالاخره شخصیت ضداجتماعی که از سوی بعضی محققان با اسامی دیگر چون دیوانگی اخلاقی یا کند ذهنی اخلاقی نامیده شده که بعضی از ویژگیهای آن با رشد ناکافی وجدان، خورد مدار بودن، لذت‌جویی، فقدان احساس گناه، عدم توانایی به درس گرفتن از اشتباهات گذشته و برخی صفات دیگر مشخص می‌شود.

خلاصه فصل نهم

اختلالات شخصیت با اختلالات روانی از قبیل روان‌رنجوری و روان‌پریشی تفاوت دارند. این الگوهای اختلالی رفتارهایی هستند که برای دیگران زبان‌آور بوده یا منبع آذاش دهند؛ آنها از نظر اجتماعی مضرت یا غیرقانونی شناخته شده است. عمده‌ترین اختلالات شخصیت عبارتند از: شخصیت نافع - پرخاشگر که با وجود ظاهری همکاری‌کننده و پذیرشی، با طفره رفتن، سماجت و ناکارآمدی مشخص می‌شود. شخصیت ناکارآرور علاوه بر نافع - پرخاشگر بودن تمایل کمی به ارتباط با دیگران از خود نشان می‌دهد. زیربنای شخصیت ناکارآرور عدم کارایی او است نه خصومت داشتن که مختص شخصیت نافع - پرخاشگر است. شخصیت هیستریایی با عدم ثبات عاطفی، خودنمایشی، خودمحوری و اتکاء به دیگران مشخص می‌شود. شخصیت ادواری خوری که بیشتر در مردان دیده می‌شود از یکسو شبیه شخصیت هیستریایی و از سوی دیگر شبیه به شخصیت اسکیزوئیدی است در واقع این تیپ شخصیتی نمایشگر شکل ملایمی از تبدائی - افسردگی است. شخصیت اسکیزوئیدی که عملاً با خود بیگانه است، خجول بودن، حساسیت بیش از حد، و مردم‌گریزی بعضی دیگر از مشخصات شخص اسکیزوئید هستند. شخصیت ضعیف علاوه بر داشتن حالت اسکیزوئیدی با علائم دیگری چون زود خسته شدن،

خودآزمای فصل نهم

- ۱- تفاوت اختلالات شخصیت را با اختلالات روانی توضیح دهید.
- ۲- ویژگیهای شخصیتی شخصیت‌های ناپه‌نچار زیر را به اختصار توضیح دهید:

الف - نافع‌ال بر خاستگر

ب - ناکارآور

ج - هیستریایی

د - ادواری خوی

ه - اسکیزوئیدی

و - ضعیف

ز - پارانویایی

ح - وسواسی

ط - انفجاری

ی - جامعه‌ستیز

فصل دهم

سنجش شخصیت

هدفهای رفتاری فصل دهم

از شما انتظار می‌رود که پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. شیوه‌ها و فنون مختلف سنجش شخصیت را نام ببرید.
۲. روشهایی را که به سنجش خصیصه‌های شخصیتی می‌پردازند شرح دهید (آزمونها، پرسشنامه‌ها و فرمهای گزارشهای شخصی).
۳. روشهایی را که شخصیت را به طور غیرمستقیم اندازه می‌گیرند (فنون فرافکن) نام ببرید.
۴. لااقل يك مثال در مورد هر دسته از روشهای سنجش شخصیت ارائه دهید.
۵. لااقل يك مثال از روشهای فرافکن را به اختصار شرح دهید.

عینی^۱ معروفند. دسته دوم شامل شیوه‌هایی هستند که به‌طور غیرمستقیم کوشش در راه یابی به شخصیت افراد دارند. به این شیوه‌ها قنون فرافکن^۲ گفته می‌شود. در این فصل این دسته ابزارهای سنجش شخصیت را به اختصار بررسی خواهیم کرد.

اندازه‌گیری خصیصه‌ها به وسیله مشاهده مستقیم و آزمون. در این نوع اندازه‌گیری، نمونه‌ای از رفتارها که نشان دهنده خصیصه مورد نظرند مورد مشاهده و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. مثلاً بعد اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن شخصیت فرد، در یک تحقیق قدیمی به وسیله دو محقق از دانشگاه ییل مورد سنجش قرار گرفت. آنها خصیصه‌هایی چون قابلیت اعتماد، درستکاری، و ثبات و پشتکار را در مورد کودکان با استفاده از آزمونهای گوناگونی که در آنها امکان تقلب، دزدی، از زیر کار در رفتن و غیره وجود داشت سنجیدند و نشان دادند که تقسیم‌بندی افراد به اخلاقی و غیر اخلاقی کاری بسیار دشوار است. این دو ویژگی بیشتر به موقعیت بستگی داشت و کسی که در یک موقعیت تقلب کرده بود، الزاماً در موقعیت دیگر دست به دزدی نزده بود.^۳

در زمان جنگ جهانی دوم اداره خدمات استراتژیک آمریکا علاقه مند به گزینش افرادی با قابلیت‌های استثنایی برای مأموریت‌های مخفی و دشوار بود. مسئولان امر احساس می‌کردند که خصیصه‌هایی مانند انرژی و توان زیاد، مبتکر بودن، هوش بالا، ثبات عاطفی، و توانایی رهبری در اجرای این گونه مأموریت‌ها اساسی و حیاتی است. بنابراین این آزمونهای مختلف طراحی شد تا افراد مختلف با قرار گرفتن در آن موقعیت‌ها خود را در زمینه خصیصه‌های ذکر شده به نمایش بگذارند. مثلاً در یک موقعیت از آزمودنی خواسته می‌شد که با استفاده از مکعب‌های اسباب‌بازی یک مکعب به ضلع یکمتر و نیم بسازد. و این کار می‌بایست با همکاری دو نفر دیگر انجام می‌گرفت. دو نفر دیگر در واقع دو روان‌شناس بودند که سعی می‌کردند حتی الامکان کار آزمودنی را خراب کنند و او را دچار عصبانیت سازند. واکنش هر آزمودنی در این موقعیت مورد مشاهده و ارزشیابی قرار می‌گرفت. مثلاً در یک مصاحبه استخوانی، فرد مصاحبه‌کننده برای

فصل دهم

سنجش شخصیت

همانگونه که در بحث‌های پیشین آمد، بشر از دیرباز به طبیعت‌بندی و ارزیابی افراد دیگر اقدام می‌کرده است. تیپ‌شناسی یکی از این ارزشیابی‌ها بود که از زمان جالینوس به این طرف به صورتهای گوناگون از تقسیم‌بندی یونگ تا تیپ‌های کرچمر و شلدون و بالاخره آیزنک با هدف سنجش شخصیت افراد گوناگون معرفی شده و به کار رفته بود. نهضت عینی‌گرایی در قرن بیستم گرایش به کمی کردن تحقیقات روان‌شناسی در همه زمینه‌ها و از جمله تحقیق در باره شخصیت را مورد حمایت قرار داد به همین جهت ابتدا تجزیه شخصیت به عوامل تشکیل دهنده آن از یکسو و بعد تحلیل عاملی این عوامل تشکیل دهنده به منظور اندازه‌گیری دقیق و عینی ابعاد شخصیت از سوی دیگر رواج یافت.

در زمان حاضر، با دو دسته روشهای سنجش شخصیت روبرو هستیم. یک دسته از این روشها به سنجش خصیصه‌های شخصیتی می‌پردازند. این روشها عبارتند از مشاهده مستقیم و آزمونها، پرسشنامه‌ها و فرمهای گزارش شخصی، و مصاحبه‌های بالینی به لافنون

۱) مطالعات در باره تربیت، ۱۹۲۸

1) objective techniques 2) projective techniques

سنجش نظم و ترتیب آزمودنی ناگهان سیگاری به لب می‌گذارد و از آزمودنی کبریت می‌خواهد. اگر آزمودنی مستقیماً دست در یکی از جیبهای خود کرده کبریت را درآورد، امتیاز مثبتی می‌گیرد، اما اگر از این جیب به آن جیب شروع به گشتن کند، از لحاظ داشتن خصیصه نظم و ترتیب نمره منفی خواهد گرفت.

اندازه‌گیری خصیصه‌ها از طریق گزارش شخصی. در زمان حاضر بیشتر آزمونهای شخصیت از نوع آزمونهای نوشتنی (معروف به آزمونهای مداد و کاغذ) و گزارش شخصی هستند، که در آنها آزمودنی به یک رشته پرسشها که توصیف‌کننده الگوهای رفتاری معینی هستند پاسخ می‌دهد و نمره او شامل تعداد سؤالات پاسخ داده شده در جهتی است که بنا به فرض نشان دهنده خصیصه مورد نظرند. گاهی یک گزارش شخصی تنها یک خصیصه را اندازه‌گیری می‌کند از قبیل «احساس امنیت - احساس عدم امنیت» یا «سطح اضطراب بالا - سطح اضطراب پایین». گاهی نیز پرسشنامه‌ها به گونه‌ای طرح می‌شوند که بتوانند چندین خصیصه را به طور همزمان اندازه بگیرند. مثلاً پرسشنامه روان‌شناختی کالیفرنیا^۱ این پرسشنامه ۱۸ نمره به دست می‌دهد که معرف خصیصه‌هایی چون اجتماعی بودن، سلطه‌گری، کنترل شخصی، قدرت تحمل، و انعطاف‌پذیری هستند.

قدیمی‌ترین این گونه پرسشنامه‌ها برگه اطلاعات شخصی رود ورث^۲ بود که در جنگ اول جهانی برای آسان کردن کار ارزیابی‌های گزینشی برای سربازان تهیه شده بود. این پرسشنامه شامل ۱۱۶ پرسش بله - خیر بود که نشانه‌های روان‌رنجوری را در فرد مشخص می‌کرد. کسانی که نمره بالا به دست می‌آوردند بعداً مورد مصاحبه فشرده و ارزشیابی دقیقتری قرار می‌گرفتند.

در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تعدادی پرسشنامه «یک بعدی» دیگر برای سنجش خصیصه‌های خاص طراحی شد. اما نخستین بار رابرت برن رویترا^۳ بود که نشان داد با یک آزمون می‌توان به طور همزمان چندین خصیصه را اندازه‌گیری کرد. برای انجام این کار ابتدا

۱) California Psychological Inventory 1) Wood worth Personal Data Sheet

۲) Robert Bernreuter

تعداد زیادی پرسشهای گزارش شخصی گردآوری کرد و مشخص کرد که کدامیک از آنها می‌توانند بین افراد نمره بالا و نمره پایین در هر یک از چهار آزمون تشکیل دهنده آزمون اصلی تمیز قائل شوند. این چهار آزمون عبارت بودند از **درون‌نگرایی - بیرون‌گرایی**، **سلطه‌گری** - **سلطه‌پذیری**^۴، **تمایلقه روان‌رنجورانه**^۵، و **خودکفایی**^۶. با این روش او توانست آزمونی با ۱۲۵ پرسش تهیه کند که با پاسخگویی به آن بتوان ابعاد چهارگانه ذکر شده را در شخص اندازه‌گیری کرد.

جان، سی. فلاناگان^۷ با این اعتقاد که چهار خصیصه اعلام شده از سوی برن رویترا از یکدیگر مستقل نیستند، اعلام پرسشنامه او را در معرض تحلیل عاملی قرار داد. با این تحلیل عاملی، فلاناگان اعلام کرد که همه پرسشهای پرسشنامه برن رویترا زیر دو عامل می‌توانند جمع شوند یعنی این پرسشنامه فقط دو عامل (با خصیصه) را اندازه می‌گیرد نه چهار خصیصه را. او این دو خصیصه را به خود مطمئن، پرخاشگر اجتماعی در برابر خودآگاه، از نظر عاطفی بی‌نیات و اجتماعی در برابر غیراجتماعی نامید.

روش فلاناگان از سوی دیگر محققان مورد تقلید قرار گرفت و آزمونهای چند بعدی دیگری به این سبک به دنیای سنجش شخصیت معرفی شدند. سه نمونه از معروفترین این گونه آزمونها یکی **خوی سنج گیلفورد - زیمرمن**^۸ است که ده نمره در مورد خصیصه‌هایی چون فعالیت عمری، سلطه‌طلبی، اجتماعی بودن، نیات عاطفی، و دوستانه بودن به دست می‌دهد. دیگری **پرسشنامه شانزده عاملی شخصیتی کاتل**^۹ است که خصیصه‌های متقابل را می‌سنجد و در بخش نظریه‌ها این شانزده عامل به تفصیل معرفی شدند. سوم مقیاس **ادوارد برای رجحانهای شخصی**^{۱۰} است که نمراتی در مورد ۱۵ نیاز شخصیتی از قبیل نیاز به بشرفتی، نظم، خودمختاری، تغییر، وابستگی، پرخاشگری و نظایر آن به دست می‌دهد.

3) ascendance - submission 4) neurotic tendency 5) self sufficiency

^۴ علاقه‌مندان میتوانند کل این آزمون را در ضمیمه ۵ کتاب از آزمونهای روانی (مبانی نظری و عملی) تألیف حمزه گنجی از انتشارات آستان قدس پیدا کنند.

6) John, c. Flanagan 1) Guilford - Zimmerman Temperament Survey

2) Cattell's Sixteen Personality Factor Questionnaire 3) Edward's personal preference schedule

اما منهورترین و پرمصرف‌ترین پرسشنامه شخصیتی شخصیت‌سنج چند وجهی مینه‌سوتا^۱ (MMPI) است که ابتدا در سال ۱۹۴۰ منتشر شد. برسنه‌های این آزمون جملاتی اخباری هستند که فرد باید موافقت یا مخالفت خود را با آنها اعلام کند. نمرات حاصل از ریزگی‌هایی چون افسردگی، مالیخولیایی بودن، اسکیزوفرنیا و علائق مردانگی - زنانگی را مشخص می‌کنند. از آغاز پیدایش این آزمون، تحقیقات گوناگونی در باره صحت و دقت آن انجام گرفته است. از آنجا که (MMPI)، وسیله‌ای پیچیده است، پیامدهای سوء تعبیر و تفسیر آن بسیار زیان‌بار است. به همین جهت استفاده از آن مستلزم وجود اجراکنندگان و تفسیرکنندگان آموزش دیده و باتجربه است. قویاً توصیه شده است (استانلی^۲ و هابکنز^۳، ۱۹۷۲) که این آزمون از سوی پرسنل مدارس مورد استفاده قرار نگیرد. در آزمون MMPI پاسخ‌های يك فرد با گروه‌های مختلفی از بیماران روانی مقایسه می‌شود، که خود این گروه‌ها به قدر کافی و با اصطلاحات روشن تعریف نشده‌اند. علیرغم کار فراوانی که روی این پرسشنامه انجام گرفته است، محققان نشان داده‌اند که اعتبار آن برای پیش‌بینی معیارهای مربوط به موفقیت در آموزش دادن شاگردان مدارس، یا پیش‌بینی عملکرد در تربیت کادر روان‌شناسی بالینی بسیار پائین است. اما برای پیش‌بینی رفتار بزهکارانه^۴ در میان دانش‌آموزان دبیرستان اعتبار نسبتاً خوبی داشته است.

مصاحبه‌های بالینی. روش مصاحبه، روشی است که از سوی بسیاری از دست‌اندرکاران بهداشت روانی به فراوانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. وجه تمیز مصاحبه‌های مختلف بیشتر به رشته و حوزه کار مصاحبه‌کننده مربوط می‌شود. مثلاً مددکار اجتماعی بیشتر بر متغیرهای تاریخچه‌ای و محیط اجتماعی شخص که مبنای زمینه اختلالات رفتاری شخص را فراهم کرده‌اند تأکید دارد. روانپزشک بر متغیرهای جسمانی و زیست‌شناختی، تجربیات دوره‌های اول کودکی، و عوامل خانوادگی که زمینه‌ساز نشانه‌های مرضی هستند توجه می‌کند. روان‌شناس، مصاحبه را برای ایجاد احساس آرامش در آزمودنی و آماده کردن او برای انجام آزمون اصلی به کار می‌برد. و بالأخره روان‌شناس بالینی نیز مصاحبه را به منظور کسب

۱) Minnesota Multiphasic Personality Inventory (MMPI) 1) Stanley 2) Hopkins

اطلاعات بنیادی توصیفی در باره مسائل بیمار به کار می‌بندد. وجه تمیز دیگر میان مصاحبه‌ها درجه ساخت‌دار بودن آنهاست. در يك قطب، مصاحبه‌های کاملاً بدون ساخت^۱ قرار می‌گیرند که در آنها مشخص نشده است که اطلاعات چگونه، به چه ترتیب یا به چه صورتی فراهم آید. یعنی به مصاحبه‌شونده آزادی زیادی داده می‌شود تا هرچه می‌خواهد، به هر طریقی که می‌خواهد، و هر وقتی که می‌خواهد بگوید و در این زمینه مصاحبه‌کننده کمترین میزان دخالت را دارد.

در قطب دیگر، مصاحبه‌های ساخت‌دار قرار می‌گیرند که دقیقاً يك شیوه از پیش برنامه‌ریزی شده را دنبال می‌کنند. مصاحبه‌کننده فهرستی از پرسشها و ترتیبی را که باید پرسیده شوند در دست دارد و مصاحبه‌شونده امکان بسیار کمی برای انحراف از این مسیر و شیوه کار دارد. اما بیشتر روشهای مصاحبه‌ای بین این دو قطب قرار می‌گیرند و تفاوت آنها فقط از لحاظ مقدار ساخت‌داز بودن است نه داشتن یا نداشتن ساخت.

مثالی از مصاحبه بدون ساخت، روش تداومی آزاد^۲ است که در روان‌درمانی فرویدی (روانکاوی) بکار می‌رود و نمونه مصاحبه‌های ساخت‌دار کامل زمینه‌یابی‌های سیاسی به وسیله دولت یا سرشماری است که پرسشها دقیقاً و یکی‌یکی عرضه شده و پاسخ گرفته می‌شود. بقیه مصاحبه‌های روان‌شناختی از جمله اغلب مصاحبه‌های شخصیت‌سنجی به صورت نیمه ساخت‌دار هستند و به عنوان يك بخش از کار کلی سنجش، که شامل آزمونها، پرسشنامه‌ها و مشاهده است، به کار می‌روند.

ارزیابی روشهای عینی سنجش شخصیت. نکته قابل توجه و حائز اهمیت که در سنجش شخصیت با استفاده از پرسشنامه‌ها، مشاهده، و مصاحبه وجود دارد موضوع اعتبار^۳ و پایایی^۴ این روشها است. اعتبار یعنی اینکه وسیله اندازه‌گیری، دقیقاً همان چیزی را اندازه بگیرد که برای اندازه‌گیری آن ساخته شده است. یعنی مثلاً يك آزمون شخصیت وقتی دارای اعتبار است که واقعاً شخصیت را اندازه بگیرد نه چیز دیگری را. پایایی یعنی اینکه يك وسیله

1) structured 2) unstructured 3) free association 4) validity

5) reliability

اندازه گیری باید به گونه ای باشد که اندازه گیری های مکرر، در چند نوبت مختلف نتایجی یکسان یا لااقل نزدیک به هم داشته باشند. مثلاً اگر يك وسيله سنجش شخصیت امروز شما را درونگرا، هفته دیگر برونگرا، و هفته سوم بین این دو حالت نشان دهد این وسيله دارای پایایی نیست. در روشهای عینی سنجش شخصیت یکی از وجوه اصلی اشکال، همین اعتبار و پایایی است. بنابر این برای سنجش باید وسائلی مورد استفاده قرار گیرند که اعتبار و پایایی آنها در تحقیقات مختلف به طور نسبی تأیید شده باشد.

اشکال عمده دیگر در روشهای عینی موضوع عکس العملی بودن آنهاست. منظور این است که هم در مصاحبه های مستقیم و هم در پرسشنامه ها این احتمال وجود دارد که پاسخ دهنده بطور عمدی و برخلاف واقع پاسخ بدهد یا سعی کند پاسخهای خود را در جهت خواسته های مصاحبه کننده یا پرسش کننده (یا عملاً در خلاف جهت آن) شکل بدهد. طبیعی است که در هر دو حالت پاسخهای داده شده فاقد اعتبار بوده و ارزش سنجشی نخواهد داشت. به دلیل همین گونه اشکالات بوده است که گروهی از محققان به فنون خاصی برای جلوگیری از این گونه عکس العملها دست زده اند و مثلاً در مقیاس MMPI سزالاتی گنجانده شده است که حالت مع گیری دارند و می توانند مشخص کنند که آزمودنی تماماً پاسخهای نادرست داده یا بدون توجه و دقت عمل کرده است.

اما عده ای نیز معتقد بوده اند که اصولاً کاربرد روشهای عینی، هر قدر هم که تدابیر لازم برای بالا بردن اعتبار آنها انجام گیرد، قادر نیستند شخصیت را به درستی و دقت بسنجند. زیرا شخصیت، يك کل تجزیه ناپذیر است و تجزیه کردن آن به عوامل مختلف یا ابعاد گوناگون که پایه اصلی سنجش های عینی را تشکیل می دهد کاری ناصحیح و اشتباه است. این گروه، برای سنجش شخصیت آزمونها یا روشهای فراقکن را پیشنهاد کرده اند.

روشهای فراقکن. مبنای اصلی این روشها، این فرض است که افراد در موقعیتهای مختلف به طور غیرمستقیم مکنونات درونی خود را فراقکنی می کنند و اگر موقعیتهای مناسبی ایجاد شود افراد شخصیت خود را در آنها برومی دهند. در پی چنین زمینه فکری بعضی از محققان دست به ساختن آزمونها فراقکن زدند. مهمترین این آزمونها عبارتند از آزمون رورشاخ^۱، آزمون

1) projective tests 2) Rorschach

اندر یافت موضوع^۲ یا TAT، آزمون نقاشی آدم^۳ و آزمون طرحهای دیداری - حرکتی بندر^۴.

آزمون رورشاخ. این آزمون که به آزمون لکه های جوهر رورشاخ^۱ نیز معروف است پر کاربردترین آزمون فراقکن در سنجش شخصیت است. این آزمون شامل ۱۰ کارت است که ۵ کارت آن دارای لکه های سیاه و سفید و ۵ کارت دیگر دارای طرحهای رنگی است. طرحها شبیه این است که لکه ای مرکب سیاه روی کاغذی بچکانند و بعد کاغذ را از وسط لکه تا بزنند تا مرکب روی کاغذ پخش شود. (تصاویر صفحه بعد). از آزمودنی خواسته می شود که آنچه را که در لکه ها می بیند بیان کند. این پاسخها بعداً بر طبق دستورالعمل آزمون تفسیر می شود و براساس این تفسیرها نتیجه گیری هایی درباره شخصیت فرد به عمل می آید. شبیه عمل در آزمون رورشاخ دارای چند مرحله است. در مرحله اول کارتها یکی یکی به آزمودنی نشان داده شده و از او خواسته می شود تا به آزمایشنده بگوید که دیدن هر کارت چه چیزی را به ذهن او می آورد یا در آن کارت چه می بیند. در این مرحله، که به آن مرحله تداعی آزاد گفته می شود، به آزمودنی آزادی کامل داده می شود تا به هر کارت پاسخ بدهد. آزمایشگر، پاسخهای آزمودنی را دقیقاً ثبت می کند. همچنین زمان صرف شده برای پاسخ دادن، نحوه نگهداشتن کارت در دست، و هر نوع اظهار اضافی وی به هنگام پاسخ دادن، ثبت می گردد. این روش برای هر ۱۰ کارت تکرار می شود.

در مرحله دوم یا «مرحله بررسی» آزمایشگر می کوشد تا با پرسشهای غیرمستقیم مشخص کند که آزمودنی پاسخهای داده شده را در کجای طرحهای لکه جوهر دیده است. سپس آزمایشگر سزالاتی را برمیگزیند که او را قادر می سازند تا نتیجه بگیرد که چه خصوصیتی از طرح لکه جوهر به دادن آن پاسخ خاص از سوی آزمودنی کمک کرده است. مثلاً ممکن است آزمودنی عمدتاً روی شکل آن طرح ها تکیه کرده باشد، یا به رنگها، یا به سایه روشن ها و یا کیفیت از فاصله که ویستا^۲ گفته می شود. هر يك از این عوامل کیفی به عنوان تعیین کننده های

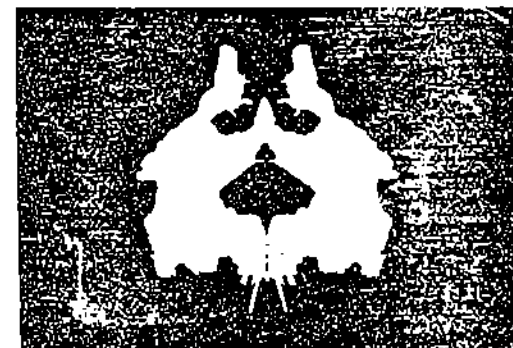
3) Thematic Apperception Test (TAT) 4) Draw - A - Man test
5) Bender Visual Motor Gestalt Test 6) Rorschach Inkblot test,

1) inquiry phase 2) Vista

شخصیت آزمودنی به صورت عمقی به دست می‌دهد. علاوه بر نتیجه‌گیریهایی در مورد تکانه‌ها، نیروهای کنترل‌کننده، و حوزه‌های تعارض، رورشاخ کاران خبره مدعی هستند که قادرند بسیاری از جنبه‌های مهم دیگر ساختار روان‌شناختی فرد مورد آزمون را بسنجند. به عنوان مثال، تعبیر و تفسیرهای نتایج آزمون رورشاخ همچنین شامل داده‌هایی مبنی بر مشخص کردن تقابیل به خودکشی، علائم همجنس‌گرایی، سطح اضطراب، میزان خصومت و رخاستگی، سطوح رشد، و شاخصهایی برای تشخیص روان‌رنجوری، روان‌پریشی و حتی اختلالات عضوی است.



آزمون اندریافت موضوع (TAT). این آزمون که به وسیله مورگان^۱ و موری^۲ در ۱۹۳۵ عرضه شد، شامل ۳۰ تصویر سیاه و سفید با درجات مختلف ابهام است (شکل صفحه بعد) بیشتر تصاویر دارای لا اقل یک شخص است، اما بسیاری از آنها دارای دو نفر یا بیشتر است که ظاهراً به نحوی با هم در تعامل هستند. بعضی از کارتها به هر دو جنس زن و مرد اختصاص دارد. اما کارتهای دیگری اختصاص به جنس خاص دارند و تنها برای مردان یا تنها برای زنان به کار می‌روند. از آنجا که اجرای آزمون بین ۱/۵ تا ۲ ساعت طول می‌کشد. بعضی از روان‌شناسان توصیه می‌کنند که دو جلسه و در هر جلسه نصف کارتها مورد استفاده قرار گیرد. اما صاحب‌نظران دیگر بر این عقیده‌اند که بهترین نتایج با بکارگیری همه کارتها در یک جلسه به دست می‌آید.



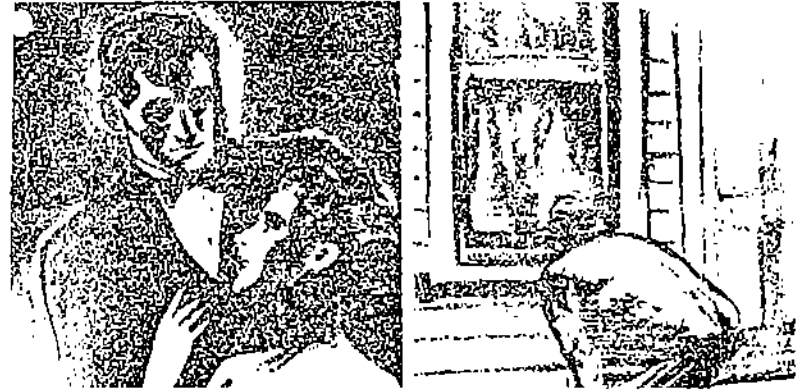
شکل ۱-۵. چند نمونه از کارتهای آزمون رورشاخ

به آزمودنی گفته می‌شود تا به هر تصویر نگاه کند و درباره آنچه در هر تصویر می‌گذرد داستانی بسازد. از آزمودنی خواسته می‌شود که در این داستان گویی، گذشته، حال، و آینده را در نظر بگیرد. یعنی بگوید قبل از شروع صحنه‌ای که می‌بیند چه گذشته است. در حال حاضر در تصویر چه می‌گذرد، و در آینده بر مبنای تصویر حاضر چه اتفاقی خواهد افتاد یا حاصل وضع فعلی در آینده چه خواهد بود. بسته به زمینه تحصیلی یا اسبالات آزمودنی، طول داستان و میزان جزئیات ذکر شده در آن میان افراد مختلف تفاوت خواهد داشت. آزماینده معمولاً سعی می‌کند که داستان آزمودنی را کلمه به کلمه ثبت کند. گاه لازم می‌آید که پاسخهای آزمودنی را محدود

پس از آنکه آزمون انجام گرفت، آزمایشگر یک شیوه نمره گذاری بسیار پیچیده را به کار می‌گیرد که بازتاب مکان، تعیین‌کننده‌ها، و محتوای هر پاسخ است. در بیشتر موارد نمرات اطلاعاتی کمی و عددی فراهم می‌کنند که می‌توان از روی آنها استنباط‌هایی درباره شخصیت و کارکردهای خود ego و دیگر متغیرها انجام داد. شیوه نمره گذاری کاملاً غیرذهنی است و محاسبه‌های مختلفی می‌توان با استفاده از نمرات بدست آمده انجام داد. به نظر طرفداران این آزمون تحلیل‌های محتوایی، و آماری نمرات به دست آمده اطلاعات بالینی فراوانی درباره

1) Morgan 2) Murray

آزمون نقاشی آدم. روش فرافکن مورد قبول دیگر آزمون نقاشی آدم است که به وسیله مکارو^۱ در ۱۹۴۹ معرفی و عرضه شد. در این آزمون يك مداد و يك برگ کاغذ به آزمونی داده شده. از او خواسته می شود تا شکل يك آدم را نقاشی کند. پس از اینکه اولین نقاشی پایان گرفت، از آزمودنی خواسته می شود که شکل دیگری که جنس مخالف شکل اول باشد، بکشد. فرض بر این است که هر جنبه از نقاشی آزمودنی دارای اهمیت روان شناختی است. اندازه، حالت، ترتیب نقاشی و اجزاء بدن آدم نقاشی شده مانند بدن، لباسها، زمینه، سایه روشن، حذف شده ها، و نظایر آنها تماماً مورد نظر قرار می گیرند. بعضی از محققان از جمله *اناستاسی^۲* معتقدند که اعتبار و پایایی این آزمون بسیار ضعیف است.



شکل ۱۵۲. دو نمونه از کارتهای آزمون اندویانت موضوع.

آزمون طرحهای دیداری - حرکتی بندور. در سالهای اخیر چندین شیوه کپی کردن یا نسخه برداری برای سنجش شخصیت رواج یافته است که اغلب آنها اقتباسی هستند از آزمون طرحهای دیداری - حرکتی بندور که به وسیله «بندور» در ۱۹۷۰ معرفی شده است. در این آزمون شکلهایی به آزمودنی ارائه می شود (شکل ۳ - ۹) و از او خواسته می شود که شکلهای را کپی کند. برای این آزمون چندین روش نمره گذاری وجود دارد، اما چرخش دادن، جا انداختن، و تعریف شکلهای اساسی ترین عاملها در ارزشیابی از طریق این آزمون است. روش کپی کردن اعتباری نسبی در پیش بینی ناتوانی در خواندن و تشخیص افرادی که دارای دشواریهای ادراکی هستند و بعضی از انواع خدمات مغزی داشته است. اما با وجود آنکه از این آزمون برای سنجش شخصیت نیز استفاده شده است، اعتبار آن برای شخصیت سنجی به روشنی معلوم نشده است.

ارزشیابی روشهای فرافکن. علیرغم کاربرد گسترده روشهای فرافکن به وسیله عده زیادی از روان شناسان بالینی و روان شناسان مدرسه، اعتبار این آزمونها از سوی تحقیقات انجام شده و از طریق روشهای اعتبارسنجی تأیید نشده است. وضعیت اعتبار این آزمونها در حال حاضر نیز همان است که در ۱۹۵۹ به وسیله آیزنک شدیداً مورد حمله قرار گرفتند. به نظر

کرده و از طول و تفصیل زیاد در داستان او جلوگیری به عمل آورند. و گاه لازم می آید که با سزالات حتی الامکان غیر هدایت کننده، آزمودنی را که داستان خود را خیلی کوتاه کرده است به طولانی تر کردن آن وادار کنند.

آزمون TAT نیز مانند آزمون رورشاخ، دارای شیوه نمره گذاری پیچیده است. در هر دو آزمون از سوی آزماینده يك وارسی به عمل می آید تا نکات مبهم پاسخها را حتی الامکان روشن تر سازد. این وارسی شامل پرسش درباره معانی بعضی کلمات، مفاهیم، و اصطلاحاتی است که از سوی آزمودنی به تصاویر داده شده است.

اطلاعات فراهم آمده از آزمون TAT بسیار متنوع و گوناگون است. از آنجا که این آزمون قویاً با مفروضات روانکاری در ارتباط است، بسیاری از مفاهیم روانکارانه با استفاده از این آزمون قابل تشخیص است. مثلاً مکانیسمهای دفاعی، حوزه های بنیادی تعارض، خیالبافی ها، سازمان، حافظه ای، نگرشها، و کوششها را تماماً از تعبیر و تفسیرهای پاسخ به کارتها TAT می توان استنباط کرد. یکی دیگر از ویژگیهای TAT این است که هر کارت برای کسب اطلاعات خاصی طرح شده است. مثلاً يك کارت به کشف علل افسردگی، تمایل به خودکشی، دیگری برای سنجیدن اطلاعات مربوط به هدف، بر خاشاگری و کارت دیگر برای سنجش وجود احساس گناه تهیه شده است.

1) Mc Cover. 2) Anastasi. 3) Bender.

نیامده است.

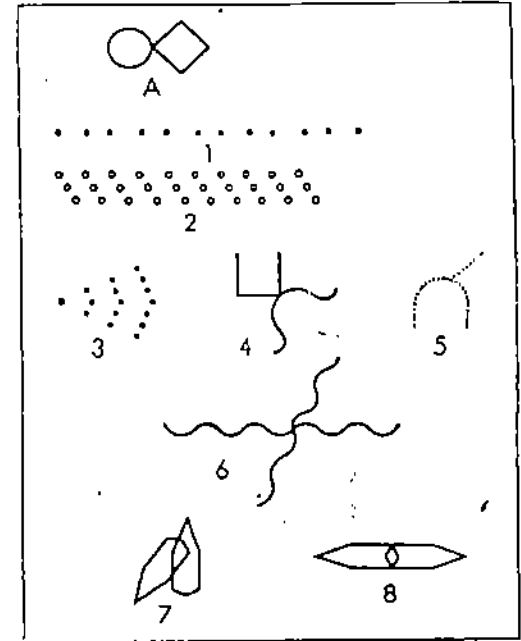
۵. شواهدی قابل قبول در مورد اکثریت روابط فرض شده بین شاخصهای آزمونهای فرافکن و ویژگیهای شخصیتی ادعایی وجود ندارد.

۶. در مورد رابطه قابل توجه بین شاخصهای آزمونهای فرافکن و کیفیتهای عقلی و تواناییها به صورتی که اندازه گیری، تخمین زده شده، با استقلال رتبه بندی شده باشند، شواهدی در دست نیست.

۷. شواهدی در مورد توان پیش بینی فنون فرافکن در مورد موفقیت یا شکست در زمینه های گسترده ای که خصیصه های شخصیتی در آنها نقش مهمی ایفا می کنند، به دست نیامده است.

۸. شواهدی در دست نیست که نشان دهد تعارض های آگاه یا ناخودآگاه، ترسها، یا خیالبافیهای بیماران راسمی توان باروشهای فرافکن اندازه گیری کرد و به ویژه شواهدی در مورد هماهنگی این اندازه گیری ها با اندازه گیری های روانپزشکی که به طور مستقل انجام گرفته باشند، وجود ندارد.

۹. شواهد فراروانی در دست است که نشان می دهند اکثریت غالب تحقیقاتی که در حوزه روشهای فرافکن انجام گرفته اند دارای طرح تحقیق ضعیف، خطاهای آماری جدی در تجزیه و تحلیل داده ها بوده در معرض انتقادهای کوبنده ای بخاطر تداخل و آمیختن آزمون و معیار آزمون قرار دارند.



شکل ۳-۴. آزمون طرحهای دیداری - حرکتی پند

آیزنک، عمده ترین اشکالاتی که بر روشهای فرافکن وارد است از اینقرارند:

۱. هیچ نظریه یا ثبات و معنی داری زیربنای روشهای فرافکن را تشکیل نمی دهد، یعنی این روشها بزبانه يك نظریه محکم و قابل منجش قرار ندارند.

۲. کار متخصصان روشهای فرافکن در عمل غالباً با فرضیه های مورد قبولی که آزمونها براساس آنها تباخته شده اند در تضاد است.

۳. در سطح تجربی، هیچ گونه شواهد مسلمی که نشان دهنده رابطه قابل توجهی بین تعبیر و تفسیرهای کلی متخصصان روشهای فرافکن و تشخیص های روانپزشکی باشد، وجود ندارد.

۴. هیچگونه شواهدی از وجود رابطه ای قابل قبول بین طبقات نمره گذاری رورشاخ به شکل آماری قابل قبول به صورت يك مقیاس و طبقه بندی های تشخیصی وقتی که رابطه میان این دو در مورد جمعیتی آماری بجز آن جمعیتی که از آن استخراج شده است بکار رود، به دست

روشهای فرافکن بر مبنای این طرز فکر ساخته شده اند که به طور غیرمستقیم شخصیت و ماهیت درونی خود را در داستانهای و تعبیر و تفسیرهای خود از پدیده‌ها منعکس می‌کنیم. معروفترین روشهای فرافکن عبارتند از آزمون لگه‌های جرهر معروف به آزمون رورشاخ و آزمون اندر یافت موضوع (TAT) که تصاویری را به آزمودنی نشان می‌دهند و از او می‌خواهند بگویند که در تصاویر چه می‌بیند (آزمون رورشاخ) یا داستان تصویر را توضیح دهد (آزمون TAT). علاوه بر اینها می‌توان از آزمون نقاشی آدم و آزمون طرحهای دیداری حرکتی پندو نیز نام برد که در سالهای اخیر استفاده از آنها رایج شده است.

محققان بر روشهای فرافکن انتقادات مهمی وارد کرده اند که مهمترین آنها سآله ابهام در تعبیر و تفسیر پاسخها و تنوع اینگونه تعبیر و تفسیر است.

خلاصه فصل دهم

بشر از دیرباز کوشش داشته است شخصیت افراد دیگر را بسنجد. هدف غالب طبقه بندیها و تیپ بندی‌های شخصیتی نیز همین اندازه گیری و سنجش شخصیت بوده است.

در حال حاضر دو گروه روشهای سنجش شخصیت وجود دارند. يك گروه به سنجش خصیصه‌های شخصیتی می‌پردازند. این گروه که به روشهای عینی معروفند شامل انواع آزمونهای شخصیتی پرسشنامه‌ها و فرمهای گزارش شخصی، و مصاحبه‌های بالینی هستند. از این جمله اند پرسشنامه روان‌شناختی کالیفرنیا برگه اطلاعات شخصی و دورث، و پرسشنامه شخصیت سنج چند وجهی مینه‌سوتا (MMPI) استفاده از مصاحبه‌های بالینی نیز در غالب برنامه‌های شخصیت سنجی مرسوم است. برای جلوگیری از اشکالات مصاحبه‌ها متلاً عکس‌العملی پاسخ دادن آزمودنی‌ها تدابیری اندیشیده شده است که از آن جمله می‌توان از قرار دادن تعدادی سزآلات میج گیر در سزآلات مصاحبه نام برد. همچنین روانکاران در سنجش‌های خود از روش تداعی آزاد استفاده می‌کنند که نوعی مصاحبه بدون ساخت محسوب می‌شود.



خودآزمای فصل دهم

- ۱- شیوه‌ها و فنون مختلف سنجش شخصیت را نام ببرید.
- ۲- روشهای سنجش خصیصه‌های شخصیتی را نام برده و هر یک را به اختصار توضیح دهید.
- ۳- فنون فرافکن را شرح دهید.
- ۴- برای هر یک از روشهای سنجش شخصیت مثالی ارائه دهید.
- ۵- برای روش‌های فرافکن مثالی ذکر کنید.

ب - منابع انگلیسی

1. Coleman, J. C. *Abnormal psychology and modern life* (5th. ed.). Glenview Ill.: Scott, Foresman, 1976.
2. CRM Books. *Abnormal Psychology: current perspectives*. Del Mar, Calif.: CRM Books, 1972.
3. Ferguson, L. B. *Personality Development*. Belmont, Calif.: Brooks / cole, 1970.
4. Janis, I. L., Mahl, G. F., Kagan, J., and Holt, R. R. *personality: Dynamics, Development, and Assessment*. New York: Harcourt, Brace and world, 1969.
5. Maddi, S. R. *personality Theories: A comparative Analysis*. Homewood, Ill.: Dorsey press, 1972.
6. Schuttz, D. *Theories of personality*. 1986.
7. Stanley, J. C., and Hopkins, K. D. *Educational and psychological Measurement and Evaluation*. Englewood cliffs, N. J.: Prentice - Hall, 1972.

فهرست منابع

الف - منابع فارسی

۱. آنکیتسون، رینال، آنکیتون، ریچارد، س. و هیلگارد، ارنست. *زمینه روانشناسی*. (جلد دوم). ترجمه گروه مترجمان، انتشارات رشد، ۱۳۶۸.
۲. ایزدی، دکتر سیروس. *روان شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب*. انتشارات دهخدا، ۱۳۵۱.
۳. براهنی، دکتر محمدنقی (و همکاران) *واژه نامه روان شناسی و زمینه های وابسته*. نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۶۸.
۴. یارسا، دکتر محمد. *روان شناسی رشد*. ناشر: مزلف، ۱۳۶۷.
۵. سیاسی، دکتر علی اکبر. *روان شناسی شخصیت*. انتشارات ابن سینا، ۱۳۲۹.
۶. سیاسی، دکتر علی اکبر. *نظریه های شخصیت یا مکاتب روان شناسی*. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
۷. شاملو، دکتر سعید. *روان شناسی شخصیت*. انتشارات جهار، ۱۳۶۶.
۸. شعاری زاده، علی اکبر. *روان شناسی*. انتشارات دانشگاه ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۴.
۹. عطیسی، دکتر سیروس. *اصول روان شناسی عمومی*. انتشارات دهخدا، ۱۳۶۶.
۱۰. گروه نویسندگان. *روان شناسی رشد*. (ترجمه نورالدین رحمانیان) انتشارات آگاه، ۱۳۶۷.
۱۱. هوت، کووین. *آیا به راستی مردان از زنان برترند؟* (ترجمه دکتر محمدیهزاد). انتشارات رودکی، ۱۳۶۱.



@bozorgmehr_ketab

- آپلود نمونه سوال همه رشته ها
- فایل pdf کتاب ها و جزوه ها
- مقاله، تحقیق، پروژه و کارآموزی
- اخبار، تقویم آموزشی و منابع

